

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کشکول مائده



حاوی نکات معرفتی، عرفانی، علوم غریبه و احادیث ناب

عباس کلهر

سرشناسه: کلهر، عباس، ۱۳۵۴
عنوان و نام پدیدآور: کشکول مایده: حاوی نکات معرفتی، عرفانی، علوم غریبه و احادیث
ناب/ مولف عباس کلهر.
مشخصات نشر: همدان: طرحان، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.
شابک: ۶۰۰۰۰ ریال: ۴-۴-۹۱۳۱۰-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: مسائل متفرقه
رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ک۸/ک۱۲۷AC
رده بندی دیویی: ۰۸۹/فا
شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۱۶۰۲۱

کشکول مایده

حاوی نکات معرفتی، عرفانی، علوم غریبه و احادیث ناب

مولف: عباس کلهر



انتشارات طرحان

چاپ اول - ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۴-۴-۹۱۳۱۰-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب:

۱۳	مردم سه دسته اند
۱۳	انسان همان است که در پی آنست
۱۴	عبودیت شرط الهی شدن
۱۴	نمونه‌های از حساب پس دادن
۱۵	قضای الهی در علم و نسیان
۱۵	چرا باید عبادت کنیم
۱۶	راه شناخت روح
۱۶	علائم تکامل روح
۱۷	سکوت مظهر اسم محیی
۱۷	ظریفه ای بر استغفار
۱۸	تردید از قبض روح مومن
۱۸	چکیده حکمت لقمان
۱۹	اثار غذای حرام
۱۹	قلوب مشابه احوال مشابه
۱۹	علت قساوت قلب
۱۹	قلب ظرف معانی
۲۰	بیتوجهی مرتبهای از کذب است
۲۰	گنبدی بنام قلب
۲۲	مناظره اندام
۲۴	در مذمت سخن بیهوده
۲۴	ایمان با حفظ لسان حفظ میشود
۲۴	استعدادات نهفته در نفوس
۲۵	چرا داد میزنیم
۲۵	صحبت خودمانی خدا
۲۶	تولد و مرگ دو عارضند
۲۷	تطابق انسان و قرآن
۲۷	شرح صدر، رفعت روح است
۲۹	ولایت و نبوت

- ۲۹..... کیفیت انتساب سادات به رسول الله (ص).....
- ۳۱..... چرا اسامی معصومین در قرآن نیست؟.....
- ۳۲..... معصوم، افضل فعل خداست.....
- ۳۲..... انسان کامل مشیت الله است.....
- ۳۳..... صلوات، ذکر حرکت حیّی است.....
- ۳۳..... امر صلوات.....
- ۳۶..... معنای نفسانی «آل».....
- ۳۷..... علی نماد قلب و عشق.....
- ۳۷..... عقل نظیره قلب است.....
- ۳۷..... فضیلت امیر مومنان از زبان فرزند عمر.....
- ۳۸..... مولا علی از زبان شافعی.....
- ۳۸..... عالم سنّی و فضیلت امیر مومنان.....
- ۳۸..... امام علی (ع) نباء عظیم است.....
- ۳۹..... امام علی از زبان، جرداق.....
- ۳۹..... ولایت، اجر رسالت.....
- ۴۰..... حکومت دنیوی امام در طول حامیت اخروی اوست.....
- ۴۱..... اثبات و ضرورت حاکمیت ولایت فقیه.....
- ۴۲..... اخلاق مردمان آخر الزمان از زبان رسول الله (ص).....
- ۴۵..... سوره مبارکه صف سوره حضرت عیسی (ع).....
- ۴۵..... فرازی از انجیل برنابا.....
- ۴۷..... جهل، منشاء شرورات است.....
- ۴۸..... جهنم صورت، جهل است.....
- ۴۸..... انواع شیطان.....
- ۴۹..... سخن شیطان به چهل ساله‌ها.....
- ۴۹..... بیانی در کروی شکل بودن عقل.....
- ۵۰..... حرکت هندسی، مستقیم و از مشرق به مغرب است.....
- ۵۲..... فعل خالق آینه فعل خلق.....
- ۵۲..... علم حق مسبوق به فعل خلق.....
- ۵۳..... حق، تمام وجود است.....

۵۳	طریقه اثبات واجب الوجود
۵۴	مهربانی خداوند عالم
۵۴	خداشناسی
۵۵	در علم باری تعالی
۵۶	توحید از زبان امیر بیان علی (ع)
۵۶	عقل و خداشناسی
۵۷	مبدء و معاد انسان ید الله است
۵۷	احدیت و اختلاف اسماء
۵۷	معنای مومن بودن خدا
۵۷	اجابت حق در قبال مومن و کافر یکسان است
۵۸	ایجاد متعلق وجود است
۵۸	تعینات، تجسد ذهنیات
۵۹	انحاء وجودات ذهنی و خارجی
۶۰	نمونه ای از مراتب یک وجود
۶۰	اشیای تجسد اسماء الله
۶۰	عالم شرح اسماء الله است
۶۰	حوادث عالم ذر
۶۱	بیانی در اثبات معاد، جسمانی
۶۱	فرق نصر و فتح
۶۲	فرق تقوا و توکل
۶۳	انواع اصابت
۶۳	ادب مرحوم مرعشی
۶۴	ذات اعداد و اشکال و حروفات
۶۴	اعمال باردار و عقیم
۶۴	عمل غیر ثواب است
۶۵	قرآن از زبان دانشمندان غربی
۶۷	ظرافت یوم در قرآن
۶۷	از بواطن سوره یونس
۶۸	اسرار حضرات طه و یاسین

۶۸	ظریفه ای از اسم ولی
۶۸	مراد از فضل در قرآن
۶۹	موضوعیت آیات قرآن کریم
۶۹	معانی حق در قرآن
۶۹	اسناد مربوط به وجوب حجاب در قرآن
۷۱	الف و لام الحمد عالمیاز عوالم
۷۱	سر الصلاة
۷۶	بیانی در «الله یصطفی من الملائکه رسلاً»
۷۷	تفسیر حدیث ثقلین از زبان قرآن
۷۸	ظریفه ای بر «تنزل علیهم الملائکه»
۷۸	گروههای فرشتگان
۷۹	موکل آسمان
۷۹	موکلان اسماء، جبار و مقسط
۷۹	مناظره حضرت موسی با ابلیس
۸۰	خوف جبرائیل
۸۱	حقیقت قرب نوافل و فرایض
۸۱	نسبت اوقات فرائض به اوقات انسانی
۸۲	فرایض و نوافل گردهمایی اربابان و مربوبان
۸۲	فرایض امانت الهی
۸۳	بهره های شب و روز
۸۳	مکان نفسی تشهدتین در نماز
۸۵	۹۰ مائده معرفتی
۱۰۱	۲۵ مائده عرفانی
۱۰۵	احادیث ناب
۱۱۳	جریان تشریف غلام عباس خدمت حضرت حجت (عج)
۱۱۳	مناجات حضرت بقیه الله (عج)
۱۱۵	الهی نامه

پیش گفتار:

کتاب پیش رو حاوی مطالب گوناگونی در موضوعات مختلف است از این رو کشکول نام گرفت. آرزو مندم برای خوانندگان محترم مائده ای با فایده باشد از این رو نامش را کشکول مائده نهادیم که از آیه شریفه «رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»^۱ گرفته شده است.

خداوند متعال را سپاسگزارم از اینکه توفیق عنایت فرمود تا این مجموعه به انجام برسد امید است نفوس مستعده را مفید افتد.

از خداوند عزیز می‌خواهم نفس حقیر را در این کار از آلودگی مراتب شرک مصون و محفوظ بفرماید آمین.

خداوندا هیچ آگاهی و خبر و دانشی نیست مگر به فضل و توفیق تو آنچه حق است از توست و آنچه ناحق، از ما قصد ما نه دعوی دانش بلکه شرح زلف پریشان توست پس آنچه گفته و نوشته شد ای خدای عزیز حجت علیه ما قرار مده و به ما شعوری عنایت فرما تا خطاب و منظور تو را بفهمیم.

این تحفه ناچیز هدیه به ساحت مقدس آل الله، حبیب الله و اهل الله صلوات الله علیهم اجمعین.

عباس کلهر

مردم سه دسته اند

جناب رسول الله که درود خدا بر او و خاندانش باد فرمود: چون مومن را خاموش و صاحب وقار دیدید به او تقرب بجویید که حکمت بر دل او القاء می‌شود و نیز فرمودند: مردم سه طایفه اند غانم و سالم و هالک. غانم آنکه ذاکر است سالم آنکه ساکت است و هالک آنکه به سخنان باطل مشغول است.

شخصی از محضر حبیب الله سیدالانبياء خواست وصیتی به او فرماید که فرمود: زبانت را نگهدار زبانت را نگهدار زبانت را نگهدار!

حضرت صادق علیه السلام در مصباح الشریعه فرمود: سکوت و خاموشی باعث خشنودی پروردگار است. خداوند عالم نیز در حدیث معراج فرمود: ای احمد! بر تو باد سکوت و کم حرفی.^۲

انسان همان است که در پی آنست

انسان اگر به حق توجه کند حق و اگر به خود توجه کند خلق است انسان به هر چیز رو کند همان است انسان مظهر خداست و به هر چه رو کند همان می‌شود. خدا به خلق توجه فرمود خلق شد با این که حق همیشه حق است.

۱- معراج السعاده مرحوم نراقی

۲- مصباح الشریعه

عبودیت شرط الهی شدن

در حدیث قدسی است که حق متعال فرمود: اَنَا الْمَقْصُودُ فَاقْصُدُونِي^۱. قصد کردن خداوند متعال عزیز از راه عبادت و اطاعت است نه خیالات و تصورات واهی عوام الناس و افراد، جاهل که فکر می‌کنند بدون نماز و روزه و واجبات و ترک محرّمات نجات یابند و خود را فریب می‌دهند با این توجیه شیطانی که ما دلمان پاک است و فلان و چنان در حالی که شیطان آنها را با این توجیهات، جاهلانه می‌فریبید و پس از مرگ فریاد و احسرتا و یا ویلنا سر می‌دهند. آنهایی که خدا را می‌پرستند او را عبادت می‌کنند یعنی عبادت و اطاعت نشانه خداپرستی است و آنهایی که شیطان را می‌پرستند، جای عبادت و اطاعت حق تعالی توجیه می‌کنند. خداوند فرمود من مقصود و منظور و هدف و حقیقت شما هستم و این فرمایش ترجمان همان حدیث نبوی هر کس خودش را بشناسد خدایش را می‌شناسد است بنابراین شرط الهی شدن عبودیت است.

نمونه ای از حساب پس دادن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روزی به سلمان و ابوذر علیهماالرحمه هر کدام درهمی داد سلمان درهم خود را انفاق کرد و به بینوایی بخشید ولی ابوذر صرف در مخارج خانواده خود کرد.

روز بعد حضرت دستور داد آتشی افروختند و سنگی را بر روی آن گذاردند همین که سنگ گرم شد و حرارت شعله‌های آتش در دل آن اثر کرد سلمان و ابوذر را فراخواند و فرمود هر کدام باید بالای این سنگ بروید و حساب درهم دیروز را بدهید سلمان بدون درنگ و ترس پای بر سنگ گذاشت و گفت در راه خدا دادم. وقتی که نوبت به ابوذر رسید ترس او را فرا گرفت از اینکه پای برهنه را روی سنگ بگذارد و تفصیل مصرف یک درهم را بدهد از این رو در تحیر بود.

رسول خدا فرمود از تو گذشتم زیرا تاب گرمای این سنگ را نداری و حسابت به طول می‌انجامد ولی بدان صحرای محشر از این سنگ گرم تر است و تابش آفتاب قیامت از شعله‌های فروزان آتش سوزان تر. سعی کن با حساب پاک و دامنی نیالوده به معصیت

وارد محشر شوی^۱.

قضای الهی در علم و نسیان

همانگونه که فراموشی ناشی از قضای الهی به جهت رقم خوردن جریانی مناسب با آن قضاست از این رو علم یافتن به چیزی بر حسب قضای الهی نیز به منظور جاری شدن اموری مطابق با آن علم و قضاست. به قول مولوی: چون قضا آید رود دانش بخواب

چرا باید عبادت کنیم

حساسیت خداوند عالم بر روی عبادات یعنی انجام واجبات و دوری از گناه چیست؟ خدا که نیازی به عبادات ندارد حتی مشرکان هم از شرکشان ضرری بخدا نمی‌زنند پس این همه حساسیت خدا و وعده عذاب‌های شدید برای چیست؟ بعضی‌ها می‌گویند ما چرا باید عبادت کنیم مگه خدا به عبادت ما نیاز دارد و اگر ندارد چرا را عبادت کنیم؟ اول خودتان فکر کنید ببینید به چه نتیجه ای می‌رسید بعد ادامه را بخوانید!

جواب این است که خداوندی که انسان را خلق فرمود خواست که او را به نهایت کمالش برساند و او که افریننده اوست می‌داند که چه چیزی برای هدایتش مفید و چه چیزی مضر است خدا در قرآن می‌فرماید «انَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»^۲ یعنی کار هدایت با ماست یا اینکه «الذی اعطى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ»^۳. یعنی کسی که خلقت خاص هر موجودی را به او داد (مانند خلقت حشرات و گیاهان و حیوانات و انسان‌ها و، جنیان و امثال آن) سپس آنها را هدایت کرد.

تمام موجودات سیر تکاملی خود را تکوینا و طبق قوانینی که خدا در زمین و آسمان قرار داد طی می‌کنند مانند، جانوران و گیاهان. اما چون خداوند عالم انسان و، جنیان را مخیر و آزاد آفرید بنابراین آن چیزهایی که برای روح و تکامل و رشد آنها مضر است نهی فرمود در قالب محرمات و آن چیزهایی که برای تکاملش ضروری است در قالب واجبات در نظر گرفت و آن چیزهایی که برایش مفید است در قالب مستحبات و آن

۱- از کتاب خزینه الجواهر.

۲- سوره لیل آیه ۱۲.

۳- طه ۵۰.

چیزهایی که برایش ضرر کمی دارد در قالب مکروهات پیش بینی کرد. چیزی که خداوند حکیم به شدت نسبت به آن حساس است شرک است و فرمود همه گناهان را می‌بخشم به، جز شرک را. دلیلش این است که هیچ گناهی به اندازه شرک برای روح انسان و، جنیان که دو گروه مکلف و دارای تکلیف هستند مضر نیست. میزان حساسیت خدا نسبت به گناهی با میزان ضرر آن گناه برای شخص مناسبت و توازن وجود دارد و عذاب‌هایی که در قرآن آمده خشم خدا نیست در واقع تحقق و بروز مضرات آن گناه و میزان آن عذاب، مناسب با تاثیر آن گناه بر روح است. از این رو ست که خدا میفرماید هر کس هدایت شود به سود خودش است و هر کس گمراه شود به ضرر خودش است. نه هدایت شدگان سودی برای خدا دارند و نه گمراهان ضرری.

خدا نهایت تکامل ماست خود خدا در حدیث قدسی می فرماید «من مقصود شمایم پس مرا قصد کنید»! هر عالمی قوانین خاص خود را دارد مانند عالم دنیا که قوانین زیادی دارد که در فیزیک و شیمی و دیگر علوم، جمع آوری شده است. در عالم ملکوت هم قوانینی خاص خودش وجود دارد مثلاً هر عملی که مخالف شریعت و فرمان خدا باشد دچار مشکل می‌شود.

در دنیا اگر سنگی را بالای سر خودمان پرتاب کنیم روی سر خودمان پایین می‌آید در ملکوت هم اعمال مانند همان سنگ بسوی خودمان می‌آید.

راه شناخت روح

یکی از راه‌های شناخت روح و تجردش شناخت و بررسی نیازهای اوست. یعنی انسان دارای نیازهای ثابت و پایدار و معنوی است مانند نیکی و انفاق و حیات، جاویدان و امثال آن لاجرم میل به باقی ناشی از وجود مجرد و باقی است زیرا شیئی فانی، اقتضای امر باقی نمی‌کند.

علائم تکامل روح

درد روحی داشتن و بی‌قراری نفسانی یعنی روح به مقامش راضی نیست و، جای

دیگری باید و، جای پیشرفت دارد کسانی که درد ندارند تکامل هم ندارند یعنی در هر، جایگاهی که هستند لایق همانند. روحی که بخواهد تکامل یابد علائمش با درد و بی‌قراری و حیرت آغاز می‌شود و در پی مرهم می‌گردد. درد بی‌دردی علاجش آتش است

سکوت مظهر اسم محیی

سکوت (صَمْت) مایه احیای دل و قلب است چون فعلش احیاست مظهر اسم شریف حی و مُحیی است همانگونه که گرسنگی غذای قلب است پس گاه آنچه مایه ضعف تن است مایه قوت روح است.

صبر و استقامت بر سکوت باعث تداوم و تقویت حیات دل و قلب است از این رو مظهر اسم شریف قیوم است پس در عالم معنا اسم فعل صمت (سکوت) حی و قیوم است به عبارتی دیگر صوم و صمت از مظاهر اسماء شریف حی و قیوم است.

شیخ‌ب‌هایی علیه‌الرحمه فرمود:

ای خوش‌آنکه رفت در حصن سکوت بسته دل در یاد حی لایموت
رو نشین خاموش چندان ای فلان که فراموشت شود نطق و بیان
حضرت صادق علیه‌السلام در امالی شیخ طوسی فرمودند: بر تو باد سکوت طولانی!
به نقل از خداوند مهربان در ارشاد القلوب آمده است: دل‌های زهدورزان از کثرت سکوت مجروح است.^۲

فردی از طریق علم شریف، جفر از خداوند عزیز طلب راهنمایی کرد که، جواب آمد «سکوت را لوح رفیع دان».

ظریفه ای بر استغفار

گاهی می‌گوییم استغفرالله ربی و اتوب الیه و گاهی می‌گوییم استغفرالله و اتوب الیه. نوع اول برای طلب آمرزش گناه از خداوند بابت گناهان درونی است یعنی گناهی که مربوط به شخص در قبال ریش می‌باشد و به شئون نفسانی شخصی باز می‌گردد

۱- امالی شیخ طوسی

۲- ارشاد القلوب

هر چند که برای تمام گناهان نیز بکار می‌رود. نوع دوم برای گناهان شخص نسبت به بندگان خداست زیرا در نوع اول به اعتبار کلمه شریف «رَبِّي» مراد طلب آمرزش از مربی ذات است و در ذات غیر معتبر نیست لکن بدون اعتبار «رَبِّي» مفید عام می‌گردد که غیر را نیز شامل است پس در نوع اول نسبت تشبیه یعنی رابطه شخص با خدا و ربش می‌باشد و در نوع دوم نسبت تثلیث یعنی رابطه شخص و غیر و خداست پس نوع اول استغفار خاص و دومی عام است و همین طور اینکه نوع اول استغفار از تضييع حق الله و نوع دوم استغفار از تضييع حق الناس است. البته در این زمینه در کتاب اشراقات ربانی، جلد اول نکات قابل توجهی به لطف حق آورده‌ایم.

تردید از قبض روح مومن

انس ابن مالک از نبی اکرم صلی الله علیه وآله از، جبرائیل حکایت کرد که خداوند بزرگ فرمود: اگر تردید در حق من راه داشت در هیچ فعلی تردید نمی‌کردم مانند تردیدی که در قبض روح مومن برایم حادث می‌شد زیرا مومن از مرگ کراهت دارد و من هم از کاری که مورد کراهت مومن است بیزارم ولی چاره‌ای، جز مرگ برای او نیست!...

چکیده حکمت لقمان حکیم

حضرت لقمان علیه السلام فرمود:

از چهار هزار نکته چهل تا و از آن هشت مورد را چکیده کردم و آن اینکه دو چیز را فراموش مکن یکی خدا و دیگری مرگ را. دو چیز را فراموش کن یکی بدی دیگران در حق خودت و دیگری نیکی خود را در حق مردم. چهار چیز را بیش از پیش نگاهدار. شکمت را سر سفره دیگران، زبانت را در، جمع، چشمت را در خانه دیگران و دل را در سر نماز. آن حضرت گفت: زر و سیم را به آتش بیازمایند و مومن را به بلا.

آثار غذای حرام

مرحوم نهایندی در باره غذای حرام گفته است: بدان ای، جان برادر که قوه بدن انسانی از روح حیوانی است و روح حیوانی از بخاری است که از خون به هم می‌رسد و خون هم از غذا تولید می‌شود پس چون غذای حلال به شکم داخل شد و قوت رسید از آن به اعضا و، جوارح و روح حیوانی پس روح حیوانی اعضا و، جوارح را به هر کاری که شأن و لایق اوست و میدارد و در عالم واقع آن غذا که طیب و طاهر است بلکه طیب و طاهر تر است چون گل سرخ که خودش معطر است پس وقتی که از او، جوهر و گلاب بکشند آن گلاب عطرش از خود گل زیادتر است پس چشم مربی به این گونه غذا گشوده نشود و نظر ننماید مگر به آیات افاقیه الهیه که باعث تکمیل معرفه الله میشود^۱.

خداوند تبارک و تعالی در سوره اعراف می‌فرماید: از خبیث، جز خبیث خارج نشود.

قلوب مشابه احوال مشابه

امیال و خواسته‌ها و گرایشها و افکار و عقاید و در پی آن اقوال و افعال و احوال برخواسته از دل و قلب است. از این رو آنهایی که امیال و افکار و اقوال و افعال شبیه هم دارند دل و قلب آنها شبیه هم است این مهم در طول تاریخ و از ازل تا ابد مصداق دارد از اینرو پایان کار هر یک شبیه به پایان کار آل سلف اوست این مطلب از آیه شریفه ۱۱۸ مبارکه بقره بدست می‌آید.

علت قساوت قلب

یکی از عوامل قساوت یافتن دل و واژگونه شدن قلب عمل نکردن به علم است چون عمل نکردن به علم بی توجهی و نوعی تکذیب است این معرفت از کریمه ۵ مبارکه صف حاصل است.

قلب ظرف معانی

قلب ظرف معانی است گاهی مدتی معنی ای در قلب نازل می‌شود از طرف عقل فعال باذن الله تبارک و تعالی اما شخص یارای بیان و نشان دادن آن در زمین قلبش را

ندارد تا آنکه به تدریج آن را شکار و زمین گیر کند.

بی توجهی مرتبه ای از کذب است

بی توجهی و غفلت مرتبه ای از تکذیب است چون بهره منکران و مکذبان و غافلان یکی است در هر، جا که قرآن عزیز صحبت از تکذیب می فرماید همه مراتب تکذیب را شامل است و توجه و هوشیاری مرتبه ای از استقامت است. به گفته مولوی:^۱

یک نشان آنک میگیرم و را	آنک طاعت دارد و صوم و دعا
وز نماز و از زکات و غیر آن	لیک یک ذره ندارد ذوق، جان
میکند طاعات و افعال سنی	لیک یک ذره ندارد چاشنی
طاعتش نغزست و معنی نغز نی	جوزها بسیار و در وی مغز نی
ذوق باید تا دهد طاعات بر	مغز باید تا دهد دانه شجر
دانه ی بیمغز کی گردد نهال	صورت بیجان نباشد، جز خیال

گنبدی بنام قلب

در، جلد ۵ کتاب راه روشن ملامحسن فیض کاشانی آمده است: بدان که قلب بسان گنبدی است که درهایی دارد و از هر دری حالات بدان فرو ریزد، یا مانند هدفی که از اطراف تیرها به آن فرود می آید، یا همانند آیین‌های نصب شده است که انواع صورتها در برابر آن قرار می گیرد و پیاپی در آن صورتی دیده می شود و از صورت خالی نیست یا مانند حوضی است که از نهرهای مختلفی که به آن سرازیر است آب‌هایی در آن فرو می ریزد. تنها راه‌های ورود این نشانه‌ها که در هر حال در دل تازه می شود یا از طریق ظاهر است که همان حواس پنجگانه است، و یا از باطن است که خیال، شهوت غضب و اخلاق ترکیب یافته در مزاج انسان است، زیرا هرگاه چیزی با حواس درک شود در دل اثر می گذارد. همچنین هرگاه بر اثر پر خوری یا قوت مزاج شهوت بجنبند، اثری در قلب پدید می آید و اگر خود را از احساس و خیالاتی که در نفس پدید می آید باز دارد اثر آن باقی می ماند، لذا خیال از چیزی به چیزی منتقل می شود و در نتیجه قلب از حالی به حال دیگر بر می گردد، و مقصود این است که قلب همواره به وسیله این عوامل در تغییر

و تحول است. آثار ویژه ای که در دل پدید می آید همان خواطر است، یعنی اندیشه‌ها و خاطره‌هایی است که بر قلب عارض می‌شود و آن ادراکات علمی دل است که یا بتازگی فرا می‌گیرد و یا پس از فراگیری به یاد می‌آورد، آن را خواطر می‌نامند زیرا پس از آن که دل از آن غافل بوده به خاطر می‌آورد، و همین خواطر موجب تحریک اراده هاست زیرا نیت و تصمیم و اراده تنها پس از خطور مقصود به دل، حاصل می‌شود. پس مبداء کارها خواطر است بنابراین خاطر است که رغبت را تحریک می‌کند و رغبت اراده را و اراده نیت را و نیت اعضا را به حرکت در می‌آورد.

خواطری که رغبت را تحریک می‌کند تقسیم می‌شود به خواطری که به شرّ فرا می‌خواند و به آخرت زیان می‌رساند و خواطری که به خیر فرا می‌خواند و در آخرت بهره می‌رساند و دو اندیشه مختلفند و نیاز به دو اسم دارند. بنابراین اندیشه ستوده الهام نامیده می‌شود و اندیشه نکوهیده وسواس نام دارد؛ و می‌دانید که این اندیشه‌ها نوپدید است و هر نوپیدی علت می‌خواهد و هرگاه پدیده‌ها گوناگون شود بر وجود علت‌های گوناگون دلالت می‌کند این همان متوقف بودن مسببات بر اسباب است که در سنت خدا شناخته شده است. پس هرگاه دیوارهای خانه با نور آتش روشن شود و سقف آن تاریک و با دود سیاه شود روشن است که علت سیاهی غیر از علت روشنایی است.

همچنین برای روشنایی‌ها و تاریکی‌های دل دو علت مختلف وجود دارد: پس اندیشه ای که به خیر دعوت می‌کند فرشته و علتی که به شرّ فرا می‌خواند شیطان نامیده می‌شود و لطفی که دل به وسیله آن آماده قبول الهام فرشته می‌شود توفیق نام دارد و آنچه با آن آماده قبول وسوسه شیطان می‌شود خواری و گمراهی نامیده می‌شود، زیرا معانی گوناگون نیاز به اسم‌های گوناگون دارد و فرشته از آفریدگان خداست که کارش خیر رساندن و افاده دانش و کشف حقیقت و وعده دادن به خیر و امر به معروف است. خدا او را آفریده و بر آن کار مسخرش ساخته است.

شیطان آفریده ای است که کارش بر خلاف فرشته است؛ و به شرّ فرامی‌خواند و به کارهای زشت فرمان می‌دهد و در هنگامی که بنده ای همت به کار خیر می‌کند او را از فقر می‌ترساند. از این رو وسوسه در برابر الهام و شیطان در برابر فرشته و توفیق در برابر خذلان است و خدای متعال در گفتارش به آن اشاره دارد: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا

زَوْجَيْنَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». تمام موجودات جفت و در برابر یکدیگر قرار دارند جز خدای متعال که چیزی در برابر او نیست بلکه او حقیقتی یکتا و خالق همه جفتهاست!

مناظره اندام

از امام زین العابدین (ع) در کتاب مناظره زبان و اندام نقل شده است که فرمود: بدرستی که زبان آدمی هر روز بر اندام‌های او سرکشی می‌نماید، آنگاه می‌گوید: چگونه صبح کردید، حالتان چطور است؟ آنها می‌گویند: خوب است! اگر تو ما را واگذاری! او می‌گوید الله الله را در حق ما مراعات کن و آن را قسم می‌دهند و می‌گویند: همانا ما بوسیله تو پاداش داده می‌شویم و بسبب تو مواخذه خواهیم شد.

و در کافی از امام صادق (ع) بدین گونه روایت شده است: که هیچ روزی نیست، جز آن که هر عضوی از اعضای بدن زبان را تکفیر می‌نماید یا اظهار ذلت و خضوع می‌کند، التماس کنان می‌گوید: تو را به خدا سوگند می‌دهم که کاری نکنی تا ما به خاطر تو عذاب شویم یعنی از شر تو به خدا پناه می‌بریم، خود را نگهدار تا ما از عذاب سالم مانده بسبب تو معذب نگردیم.

زبان: ممکن است بفرمائید چرا در هر روزی همه شما این چنین به من التماس می‌کنید و تملق می‌نمائید؟ اگر قدرت ضرر و زیان مرا بازگو کنید؟ اندامها: علت تملق ما از شما، سالم ماندن ماست از شرور تو و ما بدون تعارف از تو می‌ترسیم و از وصایای پیغمبر اکرم به علی (ع) این است: کسی که مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش است. زبان: مگر شرور من چیست؟ چشم: بدی‌های تو بسیار است و آنقدر زیاد است که روایات بسیاری در لزوم حفظ تو وارد شده است.

گاهی علی (ع) از آن چنین تعبیری دارد: هیچ چیزی به زندان طولانی از زبان سزاوارتر نیست و گاهی می‌فرماید: نگهداشتن زبان، پادشاهی و رها کردن آن هلاکت و نابودی است. گاهی فرموده است: گرفتاری انسان در زبان اوست و نیز فرموده: تیزی سر نیزه پیوندها را می‌برد و تیزی زبان عمرها را یا فرموده: روزه دل بهتر از روزه

زبان و روزه زبان بهتر از روزه شکم است.

روایات در لزوم نگهداری تو بسیار است. برای این که سخن ما خیلی طولانی نشود. به همین اندازه اکتفا می‌کنیم، اما بدان که شعراء هم در مورد شما اشعار فراوانی سروده‌اند.

زبان: خواهش می‌کنم! اگر در شر و بدی من روایتی را در نظر درآید بیان کنید، شاید من ارشاد شوم و بدی را از خود دور سازم.

چشم: عرض شد که روایات بسیاری است ولی نظر به این که تقاضای بیشتری نموده‌اید، به یک روایت تکان دهنده‌ای شما را متذکر می‌نمایم ولی خیال نمی‌کنم که در وجودتان تاثیری کند، زیرا آن چه گفتیم برای هر فرد عاقل کفایت می‌نماید.

زبان: اختیار دارید مگر من چه هستم؟

چشم: درباره توانمی‌دانم چه بگویم و چگونه تو را توصیف کنم!

زبان: بفرمائید خجالت نکشید.

چشم: خجالت ندارد زیان تو بسیار است زبان من توانائی گفتن آن را ندارد. گوش:

(باخنده) حالا بفرمائید!

چشم: سکونی از امام صادق (ع) نقل کرده است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: خداوند زبان را به عذابی مبتلا می‌سازد که هیچ کدام از اندامها را به آن عذاب نمی‌کند؛ زبان می‌گوید: خدایا مرا به عذابی مبتلا ساختی که هیچ چیزی را به آن معذب نساختی؟ پس خدا به او چنین می‌فرماید: از تو سخنی بیرون آمد که به مشرق و مغربی‌های زمین رسید پس با آن خون حرام ریخته و مال حرام به غارت برده شد و ناموس حرام به باد رفت؛ سوگند به عزت و جلال و بزرگی خودم که همانا تو را به عذابی معذب نمایم که هیچ یک از اندامها را به آن عذاب نمی‌کنم؛ زبان می‌گوید: خدایا مرا به عذابی مبتلا ساختی که هیچ چیزی را به آن معذب نساختی؟ پس خدا به او چنین می‌فرماید: از تو سخنی بیرون آمد که به مشرق و مغرب‌های زمین رسید پس با آن خون حرام ریخته و مال حرام به غارت برده شد و ناموس حرام به باد رفت؛ سوگند به عزت و جلال و بزرگی خودم که همانا تو را به عذابی معذب نمایم که هیچ یک از اندامها را (اندام‌های تو را) به آن عذاب نمایم!

در مذمت سخن بی‌هوده

امیر المومنین و مولای کائنات علی علیه السلام بر شخصی گذر کرد که به گفتار لغوی سرگرم بود حضرت به او فرمود ای فلان به حقیقت تو در حال املاء نامه ای هستی که آنرا نزد خدایت خواهند برد ملتفت باش که چه می‌گویی.

در روایات است ناظر بر آیه شریفه ۱۸ سوره ق که فرمود: سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آنکه در نزد اوست رقیب عتید. رقیب عتید دو فرشته ای هستند که نگهبانند بر گفتار آدمی.

ایمان با حفظ لسان حفظ می‌شود

در حدیث نبوی است که در خزائن نراقی آمده است که فرمود:

«لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لایستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه.»

ایمان راست نمی‌شود مگر به اصلاح قلب و قلب صلاح نمی‌یابد مگر به صحت عمل زبان^۱

استعدادات نهفته در نفوس و محیط

در، جریان زندگی همچنین فضای اطراف و نیز ارواح و نفوس اشخاص استعدادهایی نهفته است که بعضاً با اقوال و رفتار دیگران شکوفا و آشکار می‌شود ممکن است این استعدادات در ما باشد و با اعمال دیگران آشود و یا در دیگران باشد و ما آنها را خواسته یا ناخواسته آشکار کنیم.

بازتاب اعمال و عملکرد انسان‌ها بیشتر از آن که آشکار باشد پنهان است. روان و نفس و روح به منزله زمین است که بذرهایی در خود نهفته دارد گاهی این بذرها با کوچک ترین رطوبت و گاهی با آبیاری تدریجی، جوانه می‌زند بعضی از این بذرها تخم فساد و علف‌های هرزند با این حساب برخی اقوال و رفتار در دیگران ایجاد فساد و ظلمت می‌کند چنانچه قرآن می‌فرماید: «وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لایزید الظالمین الاخساراً» و برخی اقوال و رفتارها در افرادی ایجاد نورانیت می‌کند «یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَن یَّشَاءُ وَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ».

چرا داد می‌زنیم

در جایی خواندم که استادی از شاگردانش پرسید: چرا وقتی عصبانی هستیم داد می‌زنیم؟ چرا مردم هنگامی که خشمگین هستند صدایشان را بلند میکنند و سر هم داد میکشند؟

شاگردان فکری کردند و یکی از آنها گفت: چون در آن لحظه، آرامش و خونسردی خود را از دست میدهیم.

استاد پرسید: اینکه آرامش‌مان را از دست میدهیم درست است اما چرا با اینکه طرف مقابل کنارمان قرار دارد داد می‌زنیم؟ آیا نمیتوان با صدای ملایم صحبت کرد؟ شاگردان هر یک، جوابی داد اما پاسخ‌های هیچ کدام استاد را راضی نکرد. سرانجام او چنین توضیح داد: هنگامی که دو نفر از دست یکدیگر عصبانی هستند، قلب‌هایشان از یکدیگر فاصله می‌گیرد؛ آنها برای اینکه فاصله را، جبران کنند مجبورند داد بزنند؛ هر چه میزان عصبانیت و خشم بیشتر باشد، این فاصله بیشتر است و آنها باید صدایشان را بلندتر کنند.

سپس استاد پرسید: هنگامی که دو نفر عاشق همدیگر باشند چه اتفاقی می‌افتد؟ آنها سر هم داد نمی‌زنند بلکه خیلی به آرامی با هم صحبت میکنند. چرا؟ چون قلب‌هایشان خیلی به هم نزدیک است. فاصله قلب‌هایشان بسیار کم است.

استاد ادامه داد: هنگامی که عشقشان به یکدیگر بیشتر شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ آنها حتی حرف معمولی هم با هم نمی‌زنند و فقط در گوش هم نجوا میکنند و عشقشان باز هم به یکدیگر بیشتر میشود. سرانجام، حتی از نجوا کردن هم بی‌نیاز میشوند و فقط به یکدیگر نگاه میکنند. این هنگامی است که دیگر هیچ فاصل‌های بین قلب‌های آنها باقی نمانده باشد.

صحبت خودمانی خدا

در اینترنت خواندم: امروز صبح که از خواب بیدار شدم، نگاهت می‌کردم و امیدوار بودم که با من حرف بزنی؛ حتی در حد چند کلمه؛ نظرم را بپرسی یا برای اتفاق خوبی که دیروز در زندگی ات افتاد از من تشکر کنی؛ اما متوجه شدم که خیلی مشغولی، مشغول انتخاب لباس بودی.

وقتی داشتی این طرف و آن طرف می‌دویدی تا حاضر شوی، فکر می‌کردم چند دقیقه ای وقت داشته باشی که بایستی و به من سلام کنی؛ اما تو خیلی مشغول بودی. یک بار مجبور شدی منتظر بمانی و به مدت یک ربع کاری نداشتی، جز اینکه روی یک صندلی بنشینی. بعد دیدمت که از، جا پریدی. خیال کردم می‌خواهی با من صحبت کنی؛ اما در عوض به طرف تلفن دویدی و به دوستت تلفن کردی تا از آخرین شایعات باخبر شوی.

تمام روز با صبوری منتظر بودم. با آن همه کارهای مختلف گمان می‌کنم که اصلاً وقت نداشتی با من حرف بزنی. متوجه شدم قبل از نهار هم دور و برت را نگاه می‌کنی؛ شاید چون خجالت می‌کشیدی با من حرف بزنی سرت را به سوی من خم نکردی. به خانه رفتی و به نظر می‌رسید که هنوز خیلی کارها داری. بعد از انجام دادن چند کار، تلویزیون را روشن کردی. نمی‌دانم تلویزیون را دوست داری یا نه؛ در آن چیزهای زیادی نشان می‌دهند و تو هر روز مدت زیادی از روزت را، جلو آن می‌گذرانی؛ در حالی که درباره هیچ چیز فکر نمی‌کنی و فقط از برنامه‌های لذت می‌بری... باز هم صبورانه انتظارت را کشیدم و تو در حالی که تلویزیون نگاه می‌کردی، شام خوردی؛ و باز هم با من صحبت نکردی.

موقع خواب... فکر کنم خیلی خسته بودی؛ بعد از آنکه به اعضای خانواده ات شب به خیر گفتی، به رختخواب رفتی و فوراً به خواب رفتی. اشکالی ندارد. احتمالاً متوجه نشدی که من همیشه درکنارت هستم و برای کمک به تو آماده‌ام. من صبورم، بیش از آنچه تو فکرش را می‌کنی. حتی دلم می‌خواهد یادت بدهم که تو چطور با دیگران صبور باشی. من آنقدر دوستت دارم که هر روز منتظرت هستم. منتظر یک سر تکان دادن، دعا، فکر یا گوشه ای از قلبت که متشکر باشد. خیلی سخت است که مکالم‌های یک طرفه داشته باشی.

من باز هم منتظرت هستم؛ سراسر پر از عشق تو ... به امید آنکه شاید یک روز کمی هم به من وقت بدهی روز خوبی داشته باشی ... دوست و دوستدارت: خدا

تولد و مرگ دو عارضند

تولد و مرگ دو عارض هستند که بر یک حقیقت وجودی عارض می‌شوند. پس

مرزبندی وجودات که موجودات معلول آن است عارضه است و فناپذیر. بنابراین وجود یک امر واحد بیش نیست و موجودات عوارض وجودند و عرض در ذات دخلی ندارد مگر چندی اندک در موطن.

تولد و مرگ ظهور و خفی یک حقیقت وجودی است این دو نه تولد و مرگ هیچ کدام متوجه ذات واحد وجود نیستند.

تولد در یک نشاء مساوق بامرگ از موطن سابق است و مرگ از موطن سابق مساوق و مساوی با تولد در موطن دیگر است پس نه تولد و نه مرگ ذاتی وجود نیست بلکه خلع و لبس یا به عبارت دقیقتر لبس در لبس است پس مرگ عین تولد و حیات است.

تطابق انسان و قرآن

آیات کلام الله مجید مراتب وجودی انسان است چه اینکه مخاطب کلام حق انسان است از این رو آیات قرآن کریم اشاره به مراتب مختلف وجودی نفس انسانی است که دارای شئون بی‌نهایت است.

گاهی از توحید گاهی از تفرقه و کثرت گاهی از، جنگ و جهاد و صلح و هلاکت و نجات و دفاع سخن می‌گوید حالات انسان نیز شرح اطوار قرآن کریم است. مراتب از انسان کامل تا حلقه‌های پایین کثرت و تجلی نفوس یعنی از نفوس عالی تا سافل. همانطور آیات شریفه خطابش از عالی تا سافل است و تجلیات گوناگون دارد.

شرح صدر، رفعت روح است

هرگاه افعال شخص نیکو شد و چون نیکویی باعث انبساط روح است و مسلم است که انبساط روح چیزی، جز فعلیت قوه‌های نفس نیست از این رو رابطه تنگاتنگی میان فعلیت قوه با ظهور و مظهریت است لذا هر چه منبسطتر، ظهور مظهریت شدیدتر خواهد بود.

انبساط روح همانا انشراح صدر است لذا در آیه ای از کریمه انعام می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»^۱ و فرمود: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ كَلِمُ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۲ و همچنین «أَنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبَّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ»

۱- انعام، ۱۲۵

۲- فاطر، ۹

۱ که متون مقدس مذکوره اذعان بر شرح صدر و ارتفاع عمل صالح و نور ایمان فرمود که عمل صالح همان نور است و نور عامل (بهدیهم) است. کلام نیک مانند عمل نیک منور و نور است بنابراین فعل نیک مقوی ایمان است و از آنجا که ایمان نیز نور است لذا رسول گرامی فرمود: وقتی که نور به دل کسی بتابد سینه او را می‌گشاید و گشادن سینه نیز، جز مصداق «یشرح صدره للاسلام» نیست حضرت علامت انشراح صدر را دل ندادن به دنیا و آماده شدن برای آخرت بیان فرمود.

بنابراین انشراح صدر مساوی با شفافیت درون و توسعه باطن است و این انشراح از بطون اسماء الله العظام علی و عظیم است زیرا حرکت طولی در عین حرکت عرضی است چون شرح دادن، توسعه است و ارتفاع، بلندشدن و بالا رفتن است و این همان شکل دایره است. البته ارباب معانی بخوبی مطلب را در خواهند یافت انشاء الله و نیازی به بسط کلام نیست.

در کتاب تحفه الملوک در بیان آیه مبارکه «افمن شرح الله صدره للاسلام..» آمده است پس آن کس مشتمل است بر نوری از، جانب پروردگار و ائمه هدی علیهم السلام و مومن نگاه می‌کند با نور خداوند مبارک و می‌گشاید گوش‌های دل او و موکل می‌گرداند بر در گوش او ملکی را که دائما او را تعلیم کنند.

این کس از تمام مشتهیات نفسانیه و دنیویه که ماسوی الله است و عزمش به سمت عالم اعلاء و مطالب عقلانیه و معارف باقیه اخرویه حقانیه که مجملا عبارت است از اشتغال نمودن بطاعت خدای سبحان و قیام نمودن به حقوق او از طریق شریعت پس وجود و حرکات و سکونات و عقاید و خطرات این کس حقانی میگردد و مورد تائید خداوند مبارک می‌شود و اسباب خیرات می‌گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شرح صدر سه علامت دارد یکی گذشتن از دنیا دیگری روی آوردن به آخرت و سوم آماده شدن برای مرگ.

باز در همین کتاب شریف آمده است ریاضات شرعیه و مجاهدات مورث نزول ملک و وجود الهام و ظهور فهم و علم و معرفت و بصیرت و بینائیست.^۲

۱- یونس، ۹

۲- تحفه الملوک

ولایت و نبوت

ولایت حجتی است الهی که نبوت بدان ختم می‌شود یعنی ولایت خاصه مکمل نبوت خاصه است و ولایت عامه مکمل نبوت عامه.

پیامبران دو بعد داشتند یکی نبوت و دیگری ولایت از باب امامت لکن ظهور خارجی بعد امامت پس از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله محقق شد. همانگونه که رسالت نبی با ابلاغ ولایت و امامت کامل شد اعمال انسان‌ها نیز با داشتن و تایید ولایت و امامت مقبول است و لاغیر.

کیفیت انتساب سادات به رسول الله صلی الله علیه و آله

پیامبر پسر نداشت پس اینکه می‌گویند پسر رسول خدا یعنی چه؟ حضرت رسول پسر نداشت ولی دختر که داشت بنی‌امیه و بنی‌عباس سیاستی داشتند که گفتند اولاد دختر اولاد حساب نمی‌شود و فقط پسر را اولاد می‌دانستند و این را حربه‌ای کرده بودند علیه امامان معصوم سلام الله علیهم و به این بهانه که ایشان اولاد علی هستند نه رسول خدا قصد داشتند مردم را از ائمه اطهار دور کنند. در ادامه بیاناتی از کتاب فضائل السادات می‌آوریم.

شیخ مفید رحمه الله علیه می‌فرماید ولد ذریه است و آنچه از فرمایشات ایشان و سایرین از علمای عظام است اینست که هم پسر اولاد است کما اینکه دختر نیز این طور است فرزند پسر ولد حساب می‌شود و فرزند دختر نیز همچین الی انقراض عالم هم فرزند دختر ذریه است هم فرزند پسر هیچ فرقی ندارد و حضرت رسول فرمودند که پسران ما مثل دختران ما هستند و دختران مثل پسران ما. حضرت فرمودند کسی که منسوب به بنی‌هاشم از جانب مادر باشد نیز مستحق خمس است. امام حسن و امام حسین علیهم السلام از جانب مادر منسوب به نبی مکرم اند و هیچ کس نمی‌تواند منکر آن شود. اگر خداوند متعال حضرت زهرا سلام الله علیها را به پیامبر نمی‌داد از پیامبر فرزندی و ذریه‌ای باقی نمی‌ماند پس نسل حضرت بواسطه حضرت زهراست و ایاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه اولاد حضرت زهرا ذریه رسول الله است از جمله آنها شریفه «و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم»^۱ که منظور نظر اولاد اولاد تا

انقراض عالم است.

از مناظره امام کاظم علیه السلام با هارون الرشید علیه العنه برآمده که سادات فاطمی تماما ذریه رسولند تا روز قیامت و کسی که انکار این معنی کند انکار قول آن حضرت فرموده و از، جمله ملاعین است.

مناظره این چنین بود که هارون به امام کاظم عرض کرد چرا تجویز کرده اید مر عامه و خاصه را بر اینکه نسبت دهند شما را به رسول خدا و بگویند مر شما را ای فرزندان رسول الله و شما فرزندان علی هستید و به تحقیق که مرد نسبت داده می شود به پدرش و فاطمه نبوده است مگر ظرف شما و نبی جدش است از، جانب مادر شما پس گفتم ای هارون اگر پیامبر حیات می یافت و خواستگاری می کرد صیبه تو را، جهت خود آیا قبول میکردی بدادن صیبه خود پس گفت بله و امام فرمود پس گفتم لیکن آن حضرت نمی فرستد بسوی من بخواستگاری دختر من و من نمی توانم باو دختر بدهم پس گفت بچه سبب گفتم از، جهت آنکه متولد ساخته است مرا و نساخته تو را.

پس گفت خوب گفتم ای موسی از ذریه می پرسم که ذریه به معنی نسل است و توهم می شود که نسل باید از عقب مردی متخلف شده باشد تجدید سؤال نمود که چگونه شما گفتید ما ذریه نبی هستیم و نبی عقب نداشت و عقب از برای مذکر باشد نه از برای انثی فرزندان دخت نبی هستید و از برای دختر عقبی نمی باشد .

پس امام فرمود گفتم که سئوالی می کنم از هارون الرشید بحق خویش مرا معاف کند او دست برنداشت. امام فرمود کیست پدر عیسی ای هارون پس گفت پدر نداشت فرمود پس به تحقیق ملحق گردانیده است او را خدای تعالی بذریات انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق گردانیده است ما را به ذریات پیامبر از قبل مادر ما که حضرت زهراست یعنی ما اهل بیت را ذراری پیامبر باعتبار حضرت زهرا سلام الله علیها می گویند.

در، جایی امام رضا علیه السلام به مامون لعنه الله علیه فرمود فرزند خواه از دختر و خواه از پسر به مرد حرام است. آیه ۱۰ سوره تحریم دلالت دارد بر اینکه فاطمی از ذریه است!

چرا اسامی ائمه معصومین در قرآن نیست؟

بعضاً سوالی مطرح می‌شود مبنی بر اینکه چرا اسامی حضرات معصومین در قرآن نیست. در ابتدا سوالی مطرح می‌کنیم که به، جواب سوال فوق کمک می‌کند و آن این است که چه لزومی دارد وجود اسامی در قرآن؟

یکی اینکه باید ولایت و امامت آنها ثابت شود و دیگر اینکه لزوم اطاعت از ایشان نیز آشکار شود. آنچه که عناصر انگیزه ساز سوال اول را تشکیل می‌دهد این دو عنصر است.

سوال دیگر این است که راه اثبات این دو مطلب فقط با وجود اسامی آنها در قرآن ثابت می‌شود یا خیر دوم اینکه باید اشاره بر آنها در کتاب خدا مستقیم باشد یا غیرمستقیم لزوماً. اولاً سوال اول را نقض می‌کنیم بدین وسیله که اسامی حضرات معصومین در کتب عهدین آمده است.

ثانیاً اشاره بر آنها شده است در قرآن کریم اگر صحیح دقت شود ثالثاً لزومی ندارد که اسامی آنها در قرآن بیاید وقتی که رسالت رسول اثبات است و عصمت آن، جناب مسلم شد کلام او کلام خداست و کلام او اثباتگر امامت امامان است از حیث ابلاغ. دیگر اینکه آیه طهارت که در قرآن کریم آمده دلالت بر عصمت حضرات است لذا ادعای آنان برای ما حجت است دیگر اینکه آیات بسیاری در شأن امیر المومنین آمده است که متفق الفریقین است و اینکه اشاره معنایی کفایت امر می‌کند و نیازی به اشاره لفظی نیست.

بنابراین آن دو عنصر از این طریق مسلم شد لذا دیگر زومی برای اشاره مستقیم در قرآن نیست مطلب مسئله دیگر که در عدم ظهور لفظی اقامه می‌گردد این است که بطور خاص علی علیه السلام دشمنان بسیاری داشت که امویان علیهم اللعنه بودند و دیگران نیز که دشمنی دیرینه ای با هاشمیان داشتند.

لذا اگر بطور وضوح اسامی حضرات معصومین در قرآن بود دشمنانشان برای مغلوب ساختن و کنار زدن ایشان متوسل به تحریف و دستکاری در قرآن می‌شدند و بخاطر دشمنی با آنان قرآن لطمه می‌خورد از این رو با عدم وجود لفظ اسم انگیزه برای تحریف قرآن از بین رفت. بحث ظهور لفظی و ظهور معنوی: ظهور صریح اساساً، جهت افاده معناست وقتی معنا مسلم باشد ظهور معاف می‌شود.

معصوم، افضل فعل خداست

در پس هر فعلی کلامی نهفته است چرا که تکلم اعم از حروفات و اصوات است از آنجا که کلام فعل خداست و در قلمرو افعال است لذا فعل اونیز کلام اوست چون فعل همان کلام است لذا در پس هر فعلی کلامی نهفته است چون کلام خدای سبحان فعل اوست از اینرو فعل کلام است و چون فعل اعم از افعال است لذا هر فعلی را شامل می‌شود.

چون انسان فعل خداست و چون فعل همانا کلام حضرتش است لذا انسان کلام الهی خواهد بود از آنجا که انسان اشرف مخلوقات است لذا انسان افضل کلام و فعل خواهد بود از این رو انسان کامل افضل افعال و کلام خواهد بود و مسلم است که انسان اعم از افراد آنست لذا تک تک افراد کلمه الله اند و فرض معلوم است که هر آیه ای حکایت از او می‌کند لذا مظهر او خواهد بود و چون انسان افضل کلام است لذا اشرف مظاهر است از این رو هر فردی مظهري از مظاهر الهی است و از آنجا که انسان کامل افضل بشر است لذا اجتماع مظهرین و مشرف بر کونین خواهد بود و از آنجا که جمع مظهرین است لذا واسطه فیض خواهد بود چرا که آنچه که از ذات الهی سرچشمه میگیرد به لحاظ ربوبیتی یا به، جمال است و یا به، جلال و اجتماع مظهرین انسان کامل است لذا معصوم علیه السلام مجرا و دریچه فیض الهی است چون همتایی ندارد بنابراین هر فیضی به هر کسی برسد از این دریچه عبور می‌نماید.

انسان کامل مشیت الله است

از آنجا که مخصّص با مخصّص به قدر ظرفیت مخصّص متحد است بنابراین واسطه فیض با نفس فیض متحد است و اجتماع مظهرین ناظر بر آنست از این رو می‌تواند مرادف مشیت الله تعالی باشد از آنجا که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا وَ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ»!

لذا کون، جامع یا انسان کامل خلیفه الله است از این رو حضرات عظام می‌توانند مرادف با مشیت باشند از این رو چون مخصّص با مخصّص متناسب با ظرفیت مخصّص متحد است از این رو حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می‌توانند عین مشیت باشند و با آن متحد. از این رو امیر مومنان علی علیه السلام فرمود قریب

به این مضمون که خداوند متعال ما را با دست خویش آفرید و خلایق بدست ما خلق شدند و این ناظر بر آن معنی نورانی است. آحاد بشر در وادی مظاهرند و چون افراد در مرتبه و فعلیت مختلفند بنابراین ظهور فعلیت مظهري آنان نیز مختلف خواهد بود.

صلوات، ذکر حرکت حُبّی

خداوند عالم حرکت را آفرید تا مخلوقات را در اطوار گوناگون سیر دهد تا به کمال خودشان برسند این حرکت حُبّی و، جمالی است زیرا تکامل بخش است و ذکر آن صلوات بر محمد و آل محمد است.

حرکت موجودی زنده است و ذی شعور زیرا حرکاتش و فعالیتش آگاهانه است و فعل آگاهانه از بی شعور و فاقد حیات صادر نمی شود و هر ذی شعوری ناطق است. حق تعالی از، جهت محبت آنها را آفرید «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتَ أَنْ أَعْرِفَ»^۱ و آنها واسطه خلقت شدند از این رو تکامل اشیاء همان صلوات است و ذکر اشیاء نیز همچین. در حدیث است که «ان الله خلق المشیه بنفسها و خلق الاشیاء بالمشیه». «مشیت» نور وجود محمد و آل محمد است. قال رسول الله (ص) «اول ما خلق الله نوری»^۲ حضرت ختمی مرتبت و عترت او که نور واحدند و خلایق بواسطه ایشان خلق شدند.

حرکت حُبّی در کائنات امتداد حرکت و اراده خلقت صادر اول و حقیقت محمدیه صلی الله علیه وآله است بنابراین ذکر حرکت حُبّی (در عرفان) و حرکت، جوهری (در حکمت) صلوات بر محمد و آل محمد است پس صلوات بفرست و با تمام موجودات و کائنات هم صدا شو.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

امر صلوات

بحث در این مقال پیرامون کریمه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَهٖ يُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ

۱- کلیات حدیث قدسی، شیخ حر عاملی

۲- بحار الانوار، ج ۱، باب حقیقه العقل و کیفیتہ و بدو خلقه، حدیث هفتم

اَمَّنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلَّمُوا تَسْلِيمًا^۱ است.

توضیح اینکه هر اسمی دو اقتضا دارد یکی اقتضای ذاتی و دیگری اقتضا بر حسب تعیین.

همه اسماء الله به لحاظ ذات، واحد و اشاره به ذات اقدس اله دارند و به لحاظ تعیین خصوصیت و تمایلات خاص یعنی ویژگی‌های خود را دارد.

کریمه را با، جلاله الله آورد به علت، جامعیت و شمولیت آن حضرت نسبت به کل حضرات اسماء عظام. بنابراین، جلوس، جلاله الله در این کریمه روی حساب دقیق و حکمت الهیه است.

می‌فرماید الله تعالی و ملائکه صلوات می‌فرستند بر نبی‌ای کسانی که ایمان آورده اید درود بفرستید بر او و تسلیم باشید.

جناب رسول الله صلی الله علیه و آله چون مظهر تام، جمیع صفات الهی است نه یک یا چند اسم خاص بنابراین اسم مبارک خداوند عالم به اسم، جمعی الله آورده شد از این، جا معلوم می‌شود که خدای سبحان برای هر کسی به قدر سعه وجودی و مظهریت او تجلی می‌فرماید.

امام صادق سلام الله علیها فرمود: ان الله خلق الاشیاء بالمشیه و خلق المشیه بنفسها» حضرات معصومین و در راس ایشان، جناب رسول الله همان مشیت است چه اینکه در اخبار نیز بدان نص دارد.

بنابراین همه مرهون روحانیت وجود او هستند و چون خلفای بر حق آن حضرت که به امر الهی و انتصاب ختمی مرتبت هستند به نص قرآن کریم در آیه مباهله نفس رسول الله هستند بنابراین حضرات ایشان علیهم السلام به تبعیت نبی خاتم و اوصاف او واسطه خلقت و ربّ مادون خویشند.

در روایات است که حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه فرمودند: ما دست پرورده خدا و مردم دست پرورده ما هستند.

از این رو حضرت اعظم و، جانشینان معصوم آن حضرت مادون حق و دیگران مادون ایشانند و نیز بدان این ظریفه را که ذوات مطهره آنها ربّ تعیین خویش نیز هستند که این رابطه بسان رابطه عقل با نفس و عقل فعال با عقل انسانی است.

این قاعده که به کشف الهی حاصل شده است محصور در شخص شخص نیست. معصوم علیهم السلام نیست.

هر فردی از افراد انسان ذاتشان و حقیقت وجودیشان ربّ تعین خارجی آنهاست لکن فرق در اینجاست که حقیقت وجودی معصوم علیه السلام مشرف است بر حقایق وجودیه زیرا آنها محیط هستند بر ذوات موجودات و اشخاص. بنابراین همه روزی خور و مربوب ذوات مطهره معصومین علیهم السلام اند.

روی دیگر سخن و غرض دیگر ما در این مقال این است که در کریمه فوق فرمود: «یا ایها الذین امنوا صلوا علیه» صلوا یعنی درود فرستادن. ارسال درود مراتب دارد مرتبه نازله آن ارسال با زبان و کلام و بیان است و بهره ارسال کننده نیز هم سطح رتبه وجودی ارسال زبانی است.

جناب رسول الله و معصومین علیهم السلام نیازی به صلوات اشخاص ندارند نه چیزی به آنها می‌افزاید نه فرستادنش کاستی برای ایشان دارد. بنابراین خدای سبحان به چیزی دعوت نمی‌فرماید که سودی سطحی داشته باشد که با غفلت همراه است مثلاً صرفاً ثواب داشته باشد این ثواب عمدتاً بهره افرادی است که برای ثواب کار می‌کنند اما حقیقت چیزی فراتر از این مطلب است که هر کس به اندازه مرتبه وجوی اش از آن بهره مند می‌شود.

مرتبه دیگر صلوات فرستادن اتصاف به اوصاف نبی است یعنی امر صلوات بفرستید همان متصف به صفت او شوید است و مرتبه نازله آن محبت ورزیدن است چه اینکه محبت آل طاهرین مطهر است و پاک کننده در اخبار معصومین است که صلوات گناهان را پاک می‌کند چون صلوات محبت می‌آورد و محبت مطهرین طهارت بخش است.

معلوم شد که غرض اصلی از صلوات اتصاف به اوصاف آل طاهرین است که نتیجه آن طهارت، جان است که ظرف توحید حق شود. هدف از خلقت انسان عبودیت و عبادت است «ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱. عبودیت با حرکات سطحی و شناخت بی‌ریشه و عبادات بی‌معرفانه محقق نمی‌شود یعنی باید، جان شخص به رنگ، جان مولایش در بیاید.

یعنی بهترین صلوات متصف شدن به اخلاق محمدی است یعنی صلوات عملی و ذکر عملی به درد انسان می‌خورد چه این که معصومین فرموده اند که محبت اهل بیت بدون معرفت و عبادت و اطاعت حق سودی ندارد.

بنابراین اینکه خداوند متعال فرمود صلوات بفرستید ناظر بر این کریمه حق است که «لکم فی رسول الله اسوه حسنه»^۱ یعنی صلوات باید مقدمه اتصاف شود مقدمه اطاعت رسول باشد که در طول اطاعت خداست در کریمه حشر فرمود: هر چیزی را که رسول گرفت بگیرید و از هر چه نهی کرد دوری کنید.

پس ذکر صرفاً زبانی چیزی را تغییر نمی‌دهد و چیزی در وجود نمی‌آورد. همانطور که گفتیم صلوات ذکر حرکت حبی است و این حرکت موجب تکامل است یعنی نفس را از نقص به کمال حرکت می‌دهد که منزل اوست. صلوات حقیقی آن است که اخلاق رذیله را پاک کند و اخلاق حمیده، جایگزین آن کند.

پس کسی که در حال تلاش برای اتصاف به اوصاف محمدی است دائم ذاکر به ذکر شریف صلوات است. «و الذین علی صلاتهم دائمون». استفاده کنندگان از روحانیت محمدیه در چند مراتبند مرتبه نازل آن سهم عوام است که زبانی صلوات می‌فرستند و از زبانشان تجاوز نمی‌کند مرتبه بالاتر از آن شهدا هستند و بالاتر اولیای الهی و علما آل الله و بالاتر از آن انبیاء اند و بالاتر حضرات معصومین علیهم السلام.

معنای نفسانی «آل»

«آل» اسم ارتباط نفسانی بین دو چیز است مثلاً آل محمد. نفسانی بودن این ارتباط ناظر بر اتحاد صفات بین آنهاست مثلاً خلیفه آل مستخلف است به این نحوه که خلیفه متصف به صفات مستخلف است.

اولیاء و اوصیاء و انبیاء و علمای الهی آل الله اند یعنی متصف به صفت خدای سبحانند. اتصاف به صفت و صفت و موصوف همان وراثت و ارث و وارث است لذا خلیفه آل مستخلف است یعنی خلیفه وارث اوصاف مستخلف است اعنی، جانشین اوصاف اوست. آل الله یعنی علمایی که وارث علوم و صفات انبیاء اند. آل محمد یعنی افرادی که متصف به اوصاف محمدصلی الله علیه وآله و وارث علوم

اویند. آل عیسی یعنی افرادی که متصف به صفات عیسی علیه السلام و وارث علوم و اوصاف او هستند.

علی نماد قلب و عشق

اسم شریف علی از ضرب قرینه قلب حاصل می‌شود یعنی علی مظهر عشق است. یاعلی گفتیم و عشق آغاز شد. هر کس قلبش با علی ضرب شود علوی و عاشق میشود و نورانی و پاک.

عقل نظیره قلب است

عقل مرتبه نازله قلب است یعنی قلب و عقل یکی هستند به لحاظ حروف و وجه اختلاف عقل و قلب به (عین) و (با) است. در علم شریف، جفر (عین) نظیره (با) است چون این چنین است بنابراین عقل مرتبه نازله قلب و معاون اوست. از اسرار مقدم بودن قلب بر عقل، تقدم حرف (با) به حرف (عین) است.

فضیلت امیرمؤمنان از زبان فرزند عمر

روایتی است که مرحوم علامه حلی در کتاب «منهاج الکرامه» از عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: خدای متعال برای برادرم علی علیه السلام فضایل بی شماری قرار داده است هر که یکی از فضایل او را با اقرار به آن یاد کند، خداوند گناهی را که با زبان کسب کرده بیامرزد. و هر که یکی از فضایل او را با اقرار به آن بشنود، خداوند گناهی را که از راه شنیدن کسب نموده بیامرزد. و هر که به نوشته ای که در آن فضایل او نگاشته شده بنگرد، خداوند گناهی را که با نگاه کسب کرده بیامرزد. و هر که یکی از فضایل او را بنویسد؛ خداوند گناهی را که با دست کسب نموده بیامرزد.

سپس فرمود: نگاه به صورت علی علیه السلام عبادت، و ذکر علی عبادت است. خداوند ایمان بنده ای را، جز با ولایت او و بیزاری از دشمنان او، نمی‌پذیرد. پس بدان ای عزیز که: هر گاه ذکر اوصاف دوست دوست و فضایل دوست دوست این ثمرات بر وی مرتب شود، پس بدان که بر خود ذکر دوست چه نتایج

مترتب می‌شود^۱

مولا علی از زبان شافعی

از شافعی پرسیده شد درباره علی علیه السلام چه نظر داری؟ گفت چه گویم در حق آنکه دوستانش از ترس فضایلش را اظهار نکردند و دشمنانش از حسد، با این وصف به قدری فضیلت از او در جهان گسترش یافت که مشرق و مغرب را پُر کرد.

عالم سنی و فضیلت امیر مومنان

سمهودی عالم متعصب اهل سنت از علمای قرن ۹ در کتاب وفاءالوفا فی اخبار دارالمصطفی، ج ۴ چنین نقل می‌کند که یکی از نخلستان‌های مدینه صیحانی است و معجزه ای در آن رخ داده است و آن اینکه روزی رسول اکرم با علی علیه السلام با هم قدم می‌زدند در باغ و رسیدند به نخلی سپس آن درخت باذن خداوند متعال به زبان آمده و گفت هذا محمد صلی الله علیه و آله رسول الله و هذا علی علیه السلام سیدالاصیاء و ابوالائمہ الطاهرین^۲.

امام علی (ع) نباء عظیم است

حافظ شیرازی از علمای اهل سنت در کتاب رساله الاعتقاد در رابطه با تفسیر «عَنْ يَتَسَاءَلُونَ عَنْ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ» آورده که پیامبر فرمود منظور از موضوع يتسالون ولایت علی علیه السلام است که از آنها در باره آن در قبر سؤال می‌شود هیچ کس در شرق و غرب عالم در بر و بحر از دنیا نمی‌رود مگر اینکه فرشتگان از او درباره ولایت امیر مومنان علی علیه السلام بعد از مرگ پرسش می‌کنند و باو می‌گویند دینت چیست پیامبرت کیست امامت کیست؟^۳

✽ امام علی علیه السلام فرمود به مردی از شام که منم آن نباء عظیم که درباره آن اختلاف دارید و در ولایت او بنزاع برخواسته اید شما از ولایت من بازگشتید بعد از آنکه پذیرفتید

۱- منهاج الكرامه، علامه حلی

۲- وفاءالوفا فی اخبار دارالمصطفی، ج ۴

۳- رساله الاعتقاد

و در قیامت بار دیگر آنچه را قبلا در این زمینه دانسته اید خواهید دانست.

امام علی از زبان، جرداق

«جرج، جرداق» - نویسنده مسیحی - حکایتی از رفتار امام علی (علیه السلام) را نقل می‌کند. او قبل از نقل مطلب اصلی، می‌نویسد:

«هنگامی که این حکایت را می‌نوشتیم، از شوق امام علی و محبت او به کودکان و بی‌سرپرستان، اشک چشم‌هایم بر کاغذ ریخته می‌شد و نوشته ام را خیس می‌کرد.» اما حکایت چنین است: امام علی، شبی برای یک خانواده بی‌سرپرست غذا می‌برد. کودک خانواده، در آن هنگام، ناآرامی می‌کند. امام از علت ناراحتی او می‌پرسد.

کودک می‌گوید: بچه‌ها در کوچه به من می‌گویند که، تو پدر نداری! امام: به آنها بگو علی پدر من است. کودک باز هم آرام نمی‌گیرد و می‌گوید: بچه‌های همسایه، دارای اسب چوبین هستند؛ ولی من ندارم.

امام، چوبی پیدا کرده و به او می‌دهد، تا شاید خوشحال شده آرام بگیرد؛ ولی کودک، پی در پی بهانه گرفته و می‌گوید: من اسبی می‌خواهم که بر آن سوار شوم و مرا راه ببرد!

خلیفه مسلمانان ورهبر میلیون‌ها انسان، در دل شب خم می‌شود و کودک را بر پشت خود سوار می‌کند و می‌فرماید: من اسب تو شده‌ام!

امام آنقدر کودک را سواری می‌دهد، که او خسته شده و بر پشت امام خوابش می‌برد. سپس امام (علیه السلام) او را در بستر خوابانیده و از آن خانه خارج می‌شود.

ولایت، اجر رسالت

برای هر چیزی که انسان بخواهد بدست بیاورد چه معنوی و چه مادی باید ب‌های آن را بپردازد. مثلا، جنسی را بخواهد بخرد باید پولش را بدهد این در امور معنوی نیز صادق است مثلا بهشت را به بها می‌دهند نه به بهانه، قرآن می‌فرماید: «قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» خداوند می‌فرماید: ای پیامبر بگو من در برابر رسالتم اجری از شما نمی‌خواهم مگر محبت و پیروی از اهل بیتم را.^۱

همه پیامبران می‌گفتند ما اجری نمیخواهیم زیرا اجر ما با خداست اما چون پس از پیامبر خاتم مسئله امامت مطرح است و نباید فیض خدا قطع شود در هدایت انسان‌ها می‌فرماید مزد رسالت من محبت (درواقع پیروی) اهل بیت من است یعنی مسئله ولایت و امامت است. بنابراین نمی‌شود کسی ادعای اسلام کند و ولایت نداشته باشد به عبارتی تا ولایت پذیرفته نشود و مزد رسالت پرداخت نشود اسلام از کسی پذیرفته نیست ولایت ب‌های اسلام است.

بنابراین ذکر شریف صلوات بر محمد و آل محمد و ذکر عملی که اطاعت از حضرات معصومین است ب‌های اسلام است همانگونه که نمازستون دین است ولایت امیرالمومنین و فرزندان معصومشان ستون نماز است. آنگونه که اسلام بدون ولایت اسلام نیست نماز بدون صلوات هم نماز نیست.

حکومت دنیوی امام در طول حاکمیت اخروی اوست

چون افضل کون افضل بشر است و چون افضل بشر دارای عصمت ذاتی است لذا سزاوار است که حکومت الهی را دارا باشد لذا فرمود: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۱.

اولی الامر منکم موصوف لایق می‌طلبند که واجد شرایط سیاق، جمله باشد و از آنجا که اولی ذاتی اولی امر نیز هست بنابراین اولی الامر، جز معصوم نخواهد بود چرا که با حکمت و مشیت و علم ذات اقدس اله منافات دارد که با وجود افضل سافل انتخاب شود.

چون احکام تشریح دین اکمل اعم از احکام حکومتی و شخصی است لذا انسان کامل اعم از احکام شخصی و حکومتی است چون دین مقدس اکمل ادیان است چنانچه فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم»^۲ و چون کامل است هیچ نقصی و تعطیلی حکمی ندارد از طرفی خود خدای سبحان حافظ دینش است.

حکومت از آن خداست و خلیفه او یعنی خلافت معصوم مظهر خلافت الهی است و در عصر غیبت کسی که خدا و امام معصوم علیه السلام از او راضی هستند خلیفه است و در غیر این صورت خلاف است و منکر آن مومن به قرآن نیست.

۱- نور، ۵۴

۲- مانده، آیه ۳

حضرت صادق سلام الله علیه در اصول کافی فرمود: «ان الله لم يدع الارض بغير عالم ولولا ذلك لم يعرف الحق من الباطل»^۱ همچنین فرمود: «ان الله اجل و اعظم ان يترك الارض بغير امام عادل»^۲ از آنجا که امام عادل و عالم در این حدیث شریف عام هستند لذا در عصر غیبت عمومیت آن آشکار می‌شود که این دو لفظ اعم از امام معصوم و غیر معصوم است لذا نایب که واجد شرایط باشد لیاقت اولی امری خواهد داشت و از این حیث دارای اختیارات امام خواهد بود. کلمه امر در اولی الامر اشاره به امامت است و درباره معصوم امر واضح است و در باره غیر معصوم در عصر غیبت منوط به شرایط است.

امامت و سرپرستی مومنان لطفی الهی است و این لطف وعده الهی و واجب است و نصب آن بر خداست نه غیر او. از آنجا که لطف اعم از عام و خاص است و چون عام و خاص دو مجرای لطف الهی است بنابراین هم می‌شود که هر دو ظاهر باشند مانند عصر معصومین که با وجود خود امام با اجازه امام نایبانی در بلادهای گوناگون به رفع و فتق امور شیعیان می‌پرداختند. و گاهی در غیبت امام نایب به امور می‌پردازد در هر حال امر ولایت تعطیل نمی‌شود چه امام ظاهر باشد و با در غیبت و چون احکام دین تعطیل بردار نیست و نایب حکم دین را اجرا می‌کند و ولایت او در سایه ولایت حجت حق است اطاعت او عین اطاعت ولی معصوم علیه السلام است.

اثبات و ضرورت حاکمیت ولایت فقیه و شرائط آن

آنجا که فرمود «انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس»^۳ در سوره یونس آیه ۷۴ بحثی است پیرامون کلمه «لتحکم» و پیرامون آن کتاب و حق بودن آن. کتاب حق، جامع و مانع است که نه تحریفی در آنست و نه کسی می‌تواند همتای آن را بیاورد.

تحکم را آورد که طبق کتاب حق به حق عمل شود فعل تحکم عمومیتی دارد و خصوصیتی لذا هم در امور شخصیه و احوالات، جزئیه حکم دارد و هم احکام پیرامون حکومت. پس حکم بر دو گونه است یکی احکام شخصی و دیگری حکومتی.

۱- اصول کافی

۲- همان

۳- سوره یونس، آیه ۷۴

احکام حکومتی احکام کلی است که انسان کامل که شکافنده اسرار آن است استخراج می‌نماید، جناب رسول الله هم حاکم بر ظاهر و هم بر باطن اشخاص بود و نیز امام معصوم علیهم السلام. دین احکامی دارد که ناظر بر مسائل مادی و امور دنیوی است و نیز احکامی که باید بدست حاکم در سطح، جامعه اجرا شود مانند، جمع آوری خمس و زکات و، جهاد و، جنگ و صلح و امثال آن.

پس از رسول الله صلوات الله علیه وآله، جانشین ایشان است که همین اختیارات را دارد و پس از معصوم یعنی در عصر غیبت شخصی باید باشد که علم دیانت که لازمه تدبیر امور دینی مردم است و علم سیاست که تدبیر امور اجتماعی و کشور داری است بداند پس باید فقیهی سیاستمدار اداره حکومت را بدست بگیرد از این رو نایب امام دارای اختیارات امام است همان اختیاراتی که امام از، جناب رسول الله (ص) گرفت.

این اختیارات لازمه اجرای حدود الهی است که خدا لعن فرموده تعطیل کننده حکمش را بنابراین هر اختیاری که لازمه اجرای حدود الهی باشد ولی فقیه سیاستمدار دارد و این نه یک منصب صرف بلکه وظیفه ولی فقیه است که اداره حکومت را بدست بگیرد البته لازمه این حکومت مقبولیت عامه است به عنوان شرط تعیین و تحقق ولایت. بنابراین ولی، جامع شرایط باید شجاعت داشته باشد که حکومت را در اختیار بگیرد بصیرت داشته باشد تا فتنه‌ها را خنثی کند.

«حکم» فعل است و هر فعلی فاعلی می‌خواهد و در هیچ زمانی فعلی محقق نمی‌شود مگر اینکه فاعل داشته باشد چون حکم الهی هیچ زمان تعطیل بردار نیست و در هر زمانی مصداق و فاعلی دارد از این رو در هر زمان چه عصر رسول و چه عصر امام و چه نایب امام مصداق دارد.

اخلاق مردمان آخرالزمان از زبان رسول اکرم (ص)

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در، جمع اصحابشان فرمودند: قیامت برپا نشود تا اینکه مردم کسانی را که از خدا فرمان می‌برند دشمن دارند و کسانی که خدا را نافرمانی می‌کنند دوست بدارند و در آن روز از قرآن، جز خط و رسمش بجای نخواهد ماند... مردانشان خود را به زینت زنان می‌آریند و زنانشان با زیروها خود را آرایش می‌دهند مثل پادشاهان رفتار می‌کنند و با مقام و لباس به یکدیگر فخر می‌فروشند.

ولی دوستان خدا رنگشان از شب زنده داری پریده کمرشان از ایستادن در نماز خمیده و شکم‌هایشان از روزه‌های بسیار به پشتشان چسبیده است و هر گاه که آنان سخن حقیقت گویند به آنان گویند چه کسی زینت خدا را بر بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ ... اینانند که هر منطقه ای زمین آنرا می‌شناسد محراب‌های آنان به هنگام نبودشان بر آنان می‌گرید و رو به یاران نمود و فرمود آیا میدانید اندوه و تفکر من در چیست؟ و اشتیاقم به چیست یاران گفتند نه ای رسول خدا فرمود: مشتاق دیدار برادران خودم هستم که پس از من می‌آیند .

ابوذر عرض کرد مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمودند نه شما یاران من هستید ولی برادرانم پس از من می‌آیند شأن آنان مثل شأن انبیاست آنان گروهی اند که برای رضای خدا از پدران و مادران و خواهران و برادران و تمام خویشان خ خود می‌گریزند مال را برای خدا و خود را جهت تواضع در برابر خدا زبون می‌سازند در شهوات و زیاده‌های دنیا رغبت نکنند..... چه کسی از قدر و منزلت آنان را نزد خدا باخبر است؟ هیچ گونه رابطه خویشی و مالی با یکدیگر ندارند که بدان حس برند و نسبت به یکدیگر از مادر و پدر نسبت به فرزند و از برادر نسبت به بردار مهربانترند. آه چقدر مشتاق دیدار آنانم. بدان ای اباذر! که هر کدام از آنانرا پاداش ۷۰ نفر از کسانی که در، جنگ بدر شرکت داشتند می‌باشد هر کدام از آنان نزد خداوند از هر چه که خداوند بر روی زمین آفرید گرامی‌تر است.

ای اباذر! دلشان با خدا و عملشان برای خداست و اگر یکی از آنان بیمار شود پاداش عبادت هزار سال که روزها روزه و شبها به نماز باشد برای اوست.

اگر یکی از آنان به یکی از شهوات و خواهش‌های دنیا میل کند ولی صبر کند و بدنبال آن نرود بخاطر آنکه اهلش از او درخواست کنند پاداش برند و چون غمگین شود و آهی بکشد خداوند به هر نفسی که می‌کشد دو میلیون حسنه پاداش بنویسد و دو میلیون درجه او را بالا برد و اگر یکی از آنان در رفاقت با یاران خود صبر پیشه کند و از آنان نبرد و در گرسنگی و اندوه با آنان شریک بوده و صبر ورزد پاداش هفتاد نفر از کسانی که در جنگ تبوک همراه من بوده اند خواهد داشت و اگر یکی از آنان پیشانی خود را بر زمین نهد و چند بار آه بگوید فرشتگان آسمان از روی دلسوزی برای او می‌گیرند پس خداوند متعال می‌فرماید ای فرشتگان من چرا می‌گریید؟ گویند ای معبود و سرور ما چگونه

نگرییم و حال آنکه دوست تو در زمین از روی درد ناله سر میدهد و آه می‌کشد. پس خدای متعال می‌فرماید: ای فرشتگان من شاهد باشید که من از بنده خودم به سبب آنکه بر رنج و سختی صبر نموده و راحتی نمی‌جوید راضیم. فرشتگان گویند ای معبود و سرور ما پس از این سختی که فرمودی هرگز شدت و سختی به بنده و دوست تو زبانی نتواند رساند. خدای متعال می‌فرماید ای فرشتگان من دوست من در نزد من مانند یکی از پیامبران من است و اگر دوستم مرا بخواند و برای آفریدگانم شفاعت کند شفاعت او را برای بیش از هفتاد هزار نفر می‌پذیرم. نگاه به آنان در نزد من محبوبتر از نگاه به کعبه است و گنهگاران وقتی در حضور آنان می‌نشینند پس از نزد آنان برنخیزد، جز آنکه خداوند بر آنان نظر رحمت اندازد و مقصر از آنان نزد خداوند از هزار کوشای غیر آنان برتر است.

ای اباذر خنده آنان عبادت و شادیشان تسبیح و خوابشان صدقه و نفس‌هایشان، جهاد است و خداوند بر آنان سه مرتبه نظر افکند ای اباذر من خیلی مشتاق انانم^۱. در ادامه این حدیث شریف در کتاب روح البیان آمده است که فرمود: افرادی از آنها که اهل عمل صالحند اجر ۵۰ نفر از شما را دارند و سه بار تکرار فرمودند سپس فرمودند این بخاطر آنست که شما شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری می‌کند^۲.

در کتاب بحار الانوار آمده است که حضرت رسول فرمودند برادران من قومی هستند که در آخر الزمان ایمان می‌آورند بخدا و من در حالی که مرانیده اند خداوند عالم ایشانرا با نام‌های آنها و نام‌های پدرانشان بمن شناسانیده پیش از آنکه آنها را از اصلا بپدرانشان و ارحام مادرانشان بیرون بیاورد هر آینه ایشان شدیدترند بر ثابت شدن بر دین خودشان از شدت و سختی کندن خار از درخت خاردار با دست در شب تاریک ... این، جماعت مانند چراغ‌هایی هستند که در تاریکی روشنی می‌بخشند خدا آنها را نجات می‌دهد از هرگونه فتنه تار و تاریک^۳.

* در کتاب ملاحم ابن طاوس علیه الرحمه آمده است: پرسیده شد از حضرت

۱- بحرال معارف

۲- روح البیان

۳- بحار الانوار

رسول الله (ص) چه وقت امر به معروف و نهی از منکر را ترک می کنند. فرمودند: زمانی که آشکار شود در میان شما آنچه آشکار شده میان بنی اسرائیل. پرسیدند چیست آنچه در میان ایشان آشکار شده فرمود مداهنه و سازش کردن اخیار و خوش کرداران شما با اغنیا و نافرمانان و معصیت و نافرمانی کردن علنی بدکاران شما و آن وقت که ملوک و روسا شما خردسالان و نوجوانان شما باشند و دانشمندان دین شما اراذل و فرومایگان شما باشند.^۱

* در کتاب، جعفریات مرحوم علامه مجلسی آمده است که امیرالمومنین از حضرت رسول نقل کردند که فرمود اسلام در اول امر غریب بود و زود باش که باز غریب شود بهشت مر غریبان راست .

عرض کردند غریبان کیانند؟ فرمود: آنهایی هستند که در صدد اصلاح خودشانند در زمانی که مردم رو به فسادند.^۲

* امام صادق علیه السلام در کتاب بحار از قول رسول اکرم فرمود: می آید قومی بعد از شما که یک نفر از آنان اجر پنجاه نفر از شماها باشد. عرض کردند یا رسول الله چگونه باشد این امر در حالی که ما در حضور شما در، جنگ‌های بدر و احد و حنین بوده ایم و در شأن ما قرآن نازل شده حضرت فرمود اگر شما مبتلا شوید به آن ابتلائات که آنها مبتلا هستند مانند صبر و تاب آنها صبر و تاب نمی کنید.^۳

سوره مبارکه صف سوره حضرت عیسی

در کتاب ارزشمند تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی آمده است: سوره مبارکه صف سوره حضرت عیسی علیه السلام است و هر که بخواند آنرا او بر خواننده درود می فرستد و برای او استغفار نماید و در قیامت رفیق اوست.^۴

فرازی از انجیل برنابا

* پس از در گذشتن من از، جهان زود باشد که باطل سازند حق انجیل مرا به عمل

۱- ملاحم، ابن طاووس

۲- جعفریات

۳- بحار الانوار

۴- مجمع البیان

شیطان و لیکن زود است که نزدیک به انجام برگردم و زود باشد که اخنوخ و ایلیا با من بیایند... پس ازین یسوع اشکها را سرازیر نمود.^۱

* حق می‌گوییم به شما آنکه نماز نمی‌گذارد پس او از شیطان بدتر است و زود است که باو بزرگتر عذابی فرود آید.^۲

* وقتی که نماز می‌خوانید به درستی که می‌شوئید خودتان را از گناهها بواسطه رحمت خدا ... کلمه دنیویه فضله شیطان می‌شود بر نفس تکلم کننده.^۳

* گناه با نماز پاک می‌شود نماز همانا شفیع نفس است نماز دوی نفس است نماز حفظ دل است نماز سلاح ایمان است نماز لجام حس است نماز نمک، جسد است که نمی‌پذیرد تا به گناه فاسد شود.^۴

* همانا که من عالمم به اینکه زنده خواهم ماند تا قریب به انت‌های، جهان.^۵
 * خدا سفیران خویش را، جبرئیل و میخائیل و رافائیل و اوریل را امر فرمود که یسوع را از، جهان بگیرند پس آن فرشتگان پاک آمدند و یسوع را از روزنه که مشرف به، جنوب بود برگفتند و او را برداشتند و در آسمان سوم در صحبت فرشتگانی که تا ابد خدا را تسبیح می‌کنند گذاشتند.^۶

* پس خدای کار عجیبی کرد پس یهودا رخسار تغییر کرد و شبیه به یسوع شد حتی اینکه ما اعتقاد نمودیم که او را یسوع است اما او پس از آنکه ما را بیدار کرد مشغول تفتیش شد که ببینید معلم کهجاست از این رو تعجب کردیم و در، جواب گفتیم تویی ای آقا همان معلم ما ... اما او با تبسم گفت مگر شما کودن هستید که یهودای اسخر یوطی را نمی‌شناسید در این گفتگو بود که لشگریان داخل شدند و دست‌های خود را بر یهودا انداختند زیرا که از هر، جهت شبیه به یسوع بود ... ما مانند دیوانگان گریختیم.^۷

۱- انجیل برنابا فصل ۵۲ آیات ۱۴ تا ۱۶ ص ۱۳۸

۲- فصل ۳۶ آیه ۱ ص ۱۱۱

۳- فصل ۸۴ آیه ۱۱ و ۱۲ ص ۱۸۶

۴- فصل ۱۱۹ آیات ۱۰ تا ۱۷

۵- فصل ۱۴۰ آیه ۶ ص ۲۷۰

۶- فصل ۲۱۵ آیات ۴ تا ۶ ص ۳۶۶

۷- فصل ۲۱۶ آیات ۳ تا ۹ ص ۳۶۷

* و یسوع به نامه نگار رو کرده فرمود ای برنابا بر تست که انجیل مرا حتما بنویسی و آرا که در باره من در مدت بودن من در جهان و نیز بنویسی آن را که بر یهودا آمد تا مومن فریب نخورد و هرکسی تصدیق نماید حق را. و بسیاری را از کسانیکه اعتقاد کرده بودند که او مرده و برخاسته سرزنش نموده و فرمود گمان می‌کنید مرا و خدا را دروغگو زیرا که به من خدا عطیت کرده که زنده باشم تا نزدیکی پایان، جهان چنانچه به شما گفته ام. (سپس) با مادر خود معانقه نموده فرمود سلام بادترا ای مادر بر خدایی که ترا آفریده و مرا آفریده توکل کن و پس از آنکه این بفرمود بشاگردان روی نموده فرمودنعمت خدا و رحمت او با شما باد آنگاه فرشتگان چهار گانه او را پیش چشم‌های ایشان به سوی آسمان بالا بردند^۱.

و پس از آنکه یسوع رفت شاگردان در اطراف مختلفه اسرائیل و، جهان پراکنده شدند. فرق‌های از اشرار مدعیان اینکه ایشان نیز شاگردانند بشارت دادند به اینکه یسوع مرده و برنخاسته و دیگران بشارت دادند به اینکه در یسوع در حقیقت مرد و آنگاه برخاست و دیگران بشارت دادند و همیشه بشارت میدهند به اینکه یسوع همان پسر خداست و در شماره ایشان پولس هم فریب خورد اما ما پس از آنکه بشارت می‌دهیم به آنچه نوشته‌ام کسانی را که از خدا می‌ترسند تا در روز پسین از داد خواهی خدا خلاص باشند^۲.

جهل، منشاء شرورات است

گرفتاری به انسان نمی‌رسد مگر از، جهت شیطان و شیطان به انسان نزدیک نمی‌شود مگر از راهی که در انسان وجود دارد و راهی در انسان برای او نیست مگر به، جهت، جهل او.

جهل، تاریکی و ظلمت است و شیطان که مظهر ظلمت و تاریکی و ضلالت است در هر ظلمتی ظهور دارد. علم نور است زیرا انسان را در راهش رهنماست و عرصه را بر شیطان تنگ می‌کند.

۱- فصل ۲۲۱ آیات ۱ و ۱۵ و ۱۶ و ۲۱ تا ۲۴ ص ۳۷۸

۲- فصل ۲۲۲ آخرین فصل انجیل برنابا آیه ۱ و ۳ و ۴ ص ۳۷۸

جهنم صورت، جهل است

قرآن کریم فرمود: «أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ هَذِهِ، جَهَنَّمُ»^۱ این شریفه نشان می‌دهد که، جهنم صورت، جهل یعنی عدم تعقل است حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام می‌گوید که «اعوذ بالله أن آکون من الجاهلین». یعنی پناه می‌برم به خدا از اینکه از، جاهلان باشم^۲

انواع شیطان

عثمان بن ابی العاص گوید: «ای رسول خدا شیطان میان من و نماز و قرائتم مانع شد حضرت فرمود: آن شیطانی است به نام خنزب، هرگاه او را (در خود) احساس کردی از او به خدا پناه ببر و سه بار از سمت چپ آب دهان بینداز.»
(البته خواننده گرامی بدان که آن شیطان هنوز هست فکر نکنی در آن زمان بود و بس حال که آن حالت بر تو استیلا یافت همان کن که او کرد آن را البته میتوانی در دلت در سر نماز لعن بر این شیطان بی‌معرفت بفرستی در خیالت بر او خدو انداز) خلاصه عثمان گفت: چنان کردم و خدا او را از من دور کرد.

در حدیث است که «برای وضو شیطانی است به نام ولهان پس از او به خدا پناه ببرید» و سوسه شیطان را از دل محو نمی‌کند، مگر یاد چیزی که غیر از سوسه باشد؛ زیرا هرگاه یاد چیزی در دل حضور یابد آنچه قبلاً در دل بوده از بین می‌رود ولی هر چیزی، جز ذکر خدا و آنچه به آن تعلق دارد ممکن است، جولانگاه شیطان باشد. بنابراین ذکر خدای سبحان است که موجب امنیت است و شیطان را در آن مجالی نیست و هیچ چیز با ضد خودش چاره نمی‌شود و ضد تمام سوسه‌های شیطانی ذکر خدا و پناه بردن به اوست و رهایی از شیطان با حول و قوه الهی میسر است و همین است معنای: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» و، جز پرهیزکاران که بیشتر به یاد خدایند کسی قادر به این عمل نیست و شیطان فقط در هنگام لغزش و خطا و فرصت می‌یابد که در دل‌ها سوسه کند، خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ

۱- یاسین، آیات ۶۲ و ۶۳

۲- بقره، آیه ۶۷

مُبِصِرُونَ»^۱.

مجاهد در معنای آیه «من شرّ الوسواس الخناس» گفته است: وسوسه بر دل انسان گسترده است و هرگاه خدای سبحان را یاد کند دور شود و آرام گیرد و هرگاه از یاد خدا غافل شود بر دلش گسترده شود.

پس میان ذکر خدا و وسوسه شیطان تنازع و حمله برقرار است همان طور که میان روشنی و تاریکی و شب و روز تدافع وجود دارد و به سبب همین تدافع است که خدای متعال فرموده: «استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله»^۲. یعنی شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است.

سخن شیطان به چهل ساله ها

در حدیث است که «شیطان بینی خود را بر روی دل آدمی می‌نهد و هرگاه خدا را یاد کند آرام بگیرد و ساکت شود و اگر خدا را فراموش کند قلبش را ببلعد». ابن وضّاح در حدیثی که نقل کرده گوید: «هرگاه شخص به چهل سال برسد و (از گناهان) توبه نکند شیطان دست به صورتش می‌کشد و می‌گوید: پدرم قربان صورتی که رستگار نمی‌شود».

بیانی در کروی شکل بودن عقل و مجردات

از نازلترین ظروف تنزل معانی کلمات است و نازلتر از آن اشکال اند. شکل هندسه دایره در اشکال بمنزله حرف الف در الفباست که کاملترین و، جامع ترین شکل است همچون الف که ذات حروف است.

اشکال هندسی ماده تشکیل حروف است از این رو است که قبل از اختراع خط انسان‌های اولیه از اشکال برای نوشتن استفاده میکردند لذا اگر می‌گوییم عقل گرد است یعنی نازلترین تجلی او دایره است علاوه بر اینکه برهان عقلی بر آن قائم است از باب اینکه عقل محیط است و، جامع و مبداء و مقصدش واحد است و این خصوصیات در دایره متجلی است.

۱- اعراف، ۲۰۱

۲- مجادله، ۱۹

آیا عقول انسانی ناقص نیز کروی الشكل هستند یا دایره ویژه عقل محض و کلی است؟، جواب این است که عقل بماهو عقل کامل است ممکن است پرسیده شود که آیا این کاملیت همان کاملیت عقل فعال است یا خیر؟، جواب این است که عقل زنجیره گونه و دارای مراتب و مشکک است یعنی از صدر تا ذیل دارای مراتب مختلف است از این رو تکامل عقول نیز براین اساس دارای مراتبند مانند افضلیت و کاملیت پیامبران اولوالعزم بر سایر ایشان.

بنابراین هیچ یک در عرض یکدیگر نیستند و هر عقلی از عقول مانند عقول انسانی بحد توانش با عقل فعال متحد است و گرنه هیچ عقلی نبود همگی وهم بودند و غرض از وحدت نیز نقض می‌شد.

اما اینکه لفظ ناقص بر عقل انسانی بار می‌شود بدلیل وجود حجاب است یعنی حجاب‌های عقل مرتفع نشده است هرچه عقل کاملتر شود فربه تر می‌گردد. فربگی عقل و سعه وجودی آن مظهر اسم شریف عظیم است که اشراف دارد آن گونه که اسم شریف علیّ اشراف طولی دارد و این را مدخلی است در رکوع و سجود نماز که خارج از این بحث است. البته حقیر در کتاب اشراقات ربانی در شناخت انسان، جلد اول مطالب مفیدی به لطف حق تعالی در این باره آورده ام.

حجاب در اصل به نفس باز می‌گردد یعنی عقل قوه بردار نیست زیرا قوه در عقل یعنی، جهل و این اجتماع نقیضین و، جمع متضاد است که عقلاً محال است ولی قوه با نفس قابل، جمع است زیرا نفس دارای قوه‌های بسیار و، جوهری دوگانه پذیر است. آن وجهی از نفس که فعلیت یافت حیات می‌یابد و قسمی که در قوه است عدم ملکه است و جهل.

حرکت هندسی، مستقیم و از مشرق به مغرب است

خط مستقیم از مشرق به غرب و عین حیثیت سیر طولی از صدر تا ذیل است خورشید عقل که دایر بر مدار وجود صرف است از مشرق طلوع می‌کند و در طی منازل نزلیات در قوس نزول رو به غروب می‌گذارد که غرب است.

در، جغرافیای وجود صادر اول از مشرق طلوع می‌کند و در سیر مکثرات رو به وادی کثرت و ظلمت دارد که همان وادی غروب در غرب است.

غرب در، جغرافیای عقلانی و عرفانی محل کثرات است که نازلترین عالم، عالم

طبیعت و عناصر است همانگونه که شرق محل ظهور وجوداتی که به وحدت قرب افزونتری دارند و شدت وجودی آنها بیشتر و از نور فزونتری بهره مندند. بهر تقدیر خط مستقیم از شرق به غرب است (یعنی سیر خلقت) این حیثت نخست حرکت است.

حیثت دوم حرکت از صدر تا ذیل است که حرکتی طولی است. مجموع حرکات عرضی و طولی است چون در بحث وجود تغایر و اختلاف در نظم وجود ندارد از این رو حرکت از شرق به غرب عین حرکت از صدر تا ذیل است چه اینکه در حرکت طولی سیر وجودات از شریف به نزیل است همانگونه در حرکت عرضی نیز این چنین است بنابراین حرکت مکثرات چه در حرکت عرضی و چه طولی از شریف به نزیل است و عرضی و طولی بودن حرکت درباب معنا به لحاظ اطوار و عوالم گونه گون است نه به حیثت ذات.

چون معنای هر دو حرکت واحد است از این رو تمام اجزای حرکت عرضی عین تمام اجزای حرکت طولی است. این را می‌توانی همان، جدول وجود بنامی. مقدار مساحت طول و عرض این خطوط در عالم معنا یکسان است و چون در حقیقت عین یکدیگرند بنابراین افزایش مقدار مساحت هریک از خطوط عین افزایش مقدار مساحت خط دیگری است.

خط سیر مستقیم از شرق به غرب در حرکت عقلی در باب کثرت محل ظهورش شریفه «قدر» است که بر سیاق شریفه «اسری» است به اینکه فرمود «سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی...»^۱ پس از سیر افقی و عرضی، سیر طولی و عمودی از ذیل تا صدر یعنی از پایین به بالاست که ظهورش در شریفه «توحید» است. در این باب خط سیر معراج حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم را ملاحظه نما. حرکت افقی به، جهت ظرفیت سازی است برای شیء و از عرضی به عرضی یعنی از عرضی ضعیف به عرضی قوی در مراتب مختلف و حرکت طولی حرکت، جهشی شیء است یعنی از نزیل (نازل) به شریف (عالی).

حرکت عرضی حرکت از ضعیف به قوی و حرکت طولی خروج از نزیل به شریف است. عوارض حرکت عرضی در عرصه روان انسانی انقباض است از، جمله پریشانی و افسردگی

و امثالهم ظهور می‌کند چه اینکه اثر حرکت طولی بر روان انبساط و بسط و بشاشیت و نشاط است. حرکت عقلی در سیر عرضی و طولی عین یکدیگرند یعنی در مملکت عقل خط مستقیم همان دایره است و عین یکدیگر بودن آنها حقیقی است نه اعتباری لکن در باب تشخیص، خط مستقیم مقدمه تحقق خط دورانی است و عینیت این دو، نه از باب اتحاد بلکه از حیث ذات است یعنی دو شیء نیست که از بابت نفوس متحد شوند بلکه در حقیقت وجود واحد است که در عرصه ممالک وجودی تجلی گونه‌گون می‌یابد. در، جریان اتحاد، مراتبی است که نازل‌ترین آن عارضیت است مثلاً در حد اتحاد اسمی. در این مرحله نفس حقیقتاً متصف نیست و کاملاً هم بیگانه با صفت نیست. در این عرصه نسبتی میان نفس با شیء برقرار است که این همان مصداق حرکت عرضی است و با شدت وجودی صفت در موصوف حرکت عرضی به طولی و در نتیجه تکامل به دورانی تبدیل می‌شود و حرکت دورانی غایت حرکات است یعنی زمانی که موصوف اتصاف کامل می‌یابد چه اینکه ابتدای حرکت، حرکت عرضی مستقیم است. و ابتدا حرکت مستقیم ابتداء آشنایی موصوف با شیء یا صفت است.

فعل خالق آینه فعل خلق

حدیث شریف «المومن مرآة المومن» با کریمه اسراء «و اذا عُدْتُمْ عُدْنَا» و حدیث قدسی «أَنَا مُطِيعٌ لِمَنْ اطَاعَنِي» و شریفه حشر «نَسُوهُ فَانْسَاهُمْ انْفُسَهُمْ» بخوبی تفسیر و تبیین می‌شود پس نیک اندیشه کن تا دریابی.

علم حق مسبوق به فعل خلق

علم حق مسبوق به فعل خلق است پس فعل خلق تحقق علم حق است چون آنچه عطا می‌شود و می‌آید یا آنچه گرفته می‌شود و می‌رود تحقق علم الهی است بنابراین انسان باید راضی به هردو باشد و به علم الهی احترام بگذارد و بابت اینکه وعده الهی تحقق می‌یابد خرسند باشد پس مومن باید به فعلش و مقدراتش و آنچه دارد یا ندارد یا آنچه می‌رود یا بر او وارد می‌شود راضی باشد این مقام رضاست. خداوند عالم به فعل خلقش علم مربوط به خلقش را محقق می‌فرماید پس محب خدا باید اندام و، جوارحش را در اختیار خداوند بگذارد و در آن خود را مالک نداند و حق تصرف

قائل نباشد تا خداوند متعال آنچه می‌خواهد با آن بفرماید چون مالک حقیقی خداست و انسان مالکیتی ندارد نه بر خودش و نه بر چیزی دیگر و این مقام تسلیم است. پس تسلیم آن است که خود را در اختیار ریش قرار دهد و رضا آنست که هر آنچه ریش با او کرد راضی باشد پس مقامات رضا و تسلیم هر دو مستند به علم الهی است که فاعل مطلق همانا خداست پس راضی و مسلمان کسی است که به علم الهی احترام بگذارد. اما آنکه متوکل است خود را مالک می‌داند و خود را در مالکیتش شریک خدا می‌داند. در رضا و تسلیم ابتدا و انت‌های افعال، حق است اما در توکل خود را ابتدا و خدا را در انتها می‌بیند در حالی که خداوند عالم در هیچ چیز شریک ندارد حتی در مالکیت انسان یعنی انسان نیز مالک خود نیست بلکه سراسر مملوک خداست اگر انسانی خود را مالک خود دید در این مالکیت خود را شریک خدا دانسته است. خداوند متعال ما را از هر شرکی طهارت بخشد. خدایا این را حجت علیه من قرار نده که اقرار می‌کنم خود را صاحب هیچ نمی‌دانم حتی خودم به طریق اولی و، جز تو حقیقتی نیست خدایا این ادعا را صادق بدار. بله، جان برادر کسی که، جانش اعتباری باشد هر آنچه منسوب به اوست مجازی است.

حق، تمام وجود است

چون همه صفات حق تعالی حقیقی است و از آنجا که ورای حقیقت چیزی نیست از این رو همه کمالات از آن خداست و هر کمالی مستند به اوست و او منشاء هر کمالی است پس وجود دیگری، جز حق تعالی نیست که منشاء کمالی باشد و آنچه مخلوقات دارند از خداست و چون، جز یک حقیقت واحد چیزی نیست پس مخلوقات اعتباری و کمالاتشان اعتباری است نه استقلالی. چون شناخت کامل حق تعالی ممکن نیست خلق را خلق فرمود تا با شناخت خلق، حق به اندازه ظرف خلق شناخته شود و نه اندازه خود.

طریقه اثبات واجب الوجود یا علت نخستین

این قضیه دو حالت دارد یا علت نخستین از اول بوده یا اینکه از اول نبوده بعداً بود شده است. فرض دوم که محال است چون چیزی که وجود ندارد نمی‌تواند وجود

دهنده باشد فرض اول محل بحث است و آن اینکه علت نخستین علت العلل است. علت العلل یعنی علتی که علتی ندارد یعنی معلول علتی نیست علت این قضیه این است که اگر علتی داشت باید آن علت هم علتی داشته باشد و الی انتها انقدر این تکرار صورت می‌گیرد که تبدیل به دور و تسلسل می‌شود و تسلسل و دور عقلاً محال است یعنی بالاخره باید سلسله علت‌ها به یک علت ختم شود. اگر زنجیره معلولات و علتها به یک علت ختم نشود به این امر قبیح و غیر عقلانی ختم می‌شود که معلول علت علتش باشد مثلاً فرزند پدر پدرش باشد. بنابراین همه علتها به یک علت ختم می‌شود که آن علت نخستین یا واجب الوجود یا به لسان شرع همان خداست.

مهربانی خداوند عالم

در یکی از میدان‌های، جنگ در عصر رسول خدا (ص) در هوای داغ و سوزان پسر بچ‌های را دیدند روی ریگ‌های تفتیده صحرا ایستاده است ناگهان زنی از میان خیمه بیرون دوید و با شتاب تمام خود را به ان بچه رسانید او را به اغوش گرفت و خودش روی ریگ‌های داغ خوابید و بچه را به سینه اش چسباند تا حرارت سوزان زمین به پای طفل نرسد و آنگاه دمبدم میگفت پسرم پسرم. مردم از دیدن این صحنه رقت کرده و گریان شدند. رسول خدا با خبر گشت و از مشاهده آن، جریان که نموداری از رحمت و رافت انسانی بود اظهار مسرت نمود و سپس به مردم بشارت دادند و فرمودند آیا از مهربانی این زن نسبت به پسرش تعجب کردید؟ گفتند آری یا رسول الله. فرمود: حقیقت آنکه خداوند تعالی مهربان تر است نسبت به تمام شما از این زن نسبت به پسرش.

خدا شناسی

خداوند تبارک و تعالی نه در صفتی محدود می‌شود نه در ذهن می‌آید و نه در عقل. نه دور است و نه نزدیک. دور است اما از خود انسان به او نزدیکتر است نزدیک است در حالی که، جز از راه دل به او راهی نیست. نه نزدیک است نه دور در حالی که بین قلب و اندیشه انسان است و با او آمیخته نیست.

در بیان نمی‌آید همه چیز از او پر است و هیچ چیز در هیچ مکان و زمان خالی از او نیست از شدت ظهور در خفاست و پنهان بودن او عین ظهور اوست.

هر چه درباره خدا گفته شود او غیر آنست آن قدر ظهور دارد و ظهورش شدید و کثیر است که برای شناخت احدیتش باید از تجلیاتش عبور کرد و از لواحق کثرات به وحدت رسید و یک به یک تجلیات را اسقاط کرد چه این که هر چه ظهورات اندک شود حقیقتش عریان تر شود.

به هر اسم و صفتی خوانده شود او غیر آن است وقتی انسان خدا را می‌خواند بر طبق اقتضای ذهنی بدنبال موضوعی است که آن را منطبق بر اله بداند در صورتی که این نوع پیشرفته شرک است یعنی شرک ذهنی و وهمی.

انسان ذهنادر پی خدای ذهنی و محسوس است و عقل هم طبق قواعد خودش در صدد احاطه علمی بر چیزی است تا او را بشناسد تا با موازین او سازگار باشد در نهایت راهی بجایی نمی‌برد تنها چیزی که به شناخت نزدیک تر است قلب یا دل است که چیزی برای معبود فرض نکند و از راه محبت و عشق و فنا و غرق شدن به او نزدیک شود.

اضافات ذهنی و موازین عقلی در توحید لوازم شرک است اینها اخلاص لازم را تامین نمی‌کند مگر این که عقل سلیم از راه حب قلبی خود را به معبود نزدیک کند. یعنی عقل می‌تواند مقدمه باشد و مقدمات شناخت را به دل بدهد و دل پس از آن از قالب عقل خارج و در وجود لایتنهای فانی و غرق شود.

شاید یکی از راه‌های رهایی از قوالب ذهنی و عقلی تخلیه باشد یعنی هنگام مناجات یا توجه به حق تعالی هیچ تصویری در ذهن راه ندادن و خود را از همه ذهنیات خالی کردن یعنی ذهنیات درباره صفات و اسماء الهی.

خدای سبحان همه، جا حضور دارد چه اذهان و چه عقول و چه در مکان‌های عنصری پس انسان فقط می‌تواند ضمیر خود را از غیر حق خالی کند تا حضور حق را در خود احساس کند در این حال خطاب عبد به معبود حقیقی خواهد بود نه معبودی که ساخته ذهن انسان است

در علم باری تعالی

علم باری تعالی به اشیاء ناشی از علم حق است مر ذات اقدسش را چه اینکه اشیاء تجلی حق اند و علم حق به ذاتش علت علم او به اشیاست. مانند انسان که علم او بذاتش علت علم او به افعالش است. پس علم حق به اشیاء نسبت علم فاعل به فعلش

است. آری به انسان مثل زده می‌شود زیرا «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^۱. و قال الله تعالی «اطعنی اجعلک بمثلی و لیس کمثلی شیئ»^۲ باز بخوان «فطرت الله التي فطر الناس علیها»^۳. «خلق الله آدم علی صورته»^۴.

توحید از زبان امیربیان علی (ع)

امیر مومنان درباره توحید حق تعالی فرمود: سرلوحه دین شناختن اوست، و درست شناختن او، باور داشتن او و درست باور داشتن او یگانه انگاشتن او، و یگانه انگاشتن او، با ره سزا اطاعت نمودن، و به سزا اطاعت نمودن او، صفتها را از زدودن چه هر صفتی گواه است که با موصوف دوتاست و هر موصوف نشان دهد که از صفت جداست، پس هر که پاک خدای را با صفتی همراه داند او را با قرینی پیوسته، و آن که با قرینش پیوندد، دوتایش دانسته، و آن که دوتایش خواند، جزء جزاءش داند، و آن که او را جزء جزء داند، او را نداند، و آن که او را نداند در جهتش نشانند، و آن که در جهتش نشانند، محدودش انگارد، و آن که محدودش انگارد، معدودش شمارد. و آن که گوید در کجاست؟ در چیزیش در آرد، و آن که گوید فراز چه چیزی است؟ دیگر جایها را از او خالی دارد. بوده و هست، از نیست به هستی در نیامده است. با هر چیز هست، و همنشین و یار آن نیست، و چیزی نیست که از او تهی است. هر چه خواهد پدید آرد، و نیازی به، جنبش و وسیلت ندارد. از ازل بیناست و تا به ابد یکتاست، دمسازی نداشته است تا از آن، جدا افتد و بترسد که تنهاست.

عقل و خداشناسی

پس از اینکه اصرار شدیدی داشتم تا خداوند عالم را با عقل دریابم حسی در من پدید آمد این حس ناطق بر این بود که خداشناسی با اصرار عقل انسان را از حق دور می‌کند خداشناخت قلبی و دلی را دوست دارد پس باید در قبال حق از عقل عبور کرد. اصرار عقلی حجاب می‌افزاید

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲

۲- کلیات حدیث قدسی، حر عاملی

۳- روم، ۳۰

۴- کلینی، اصول کافی، ج ۱

مبداء و معاد انسان يد الله است

در آیه آخر کریمه یاسین فرمود: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» در اینجا ارجاع «ملکوت کل شیء» بالاطلاق و العام «ه» بیده است لکن ارجاع دقیق تر و خاص تر «ملکوت کل شیء» به (بید) است نه (ه). یعنی همه چیز از قدرت آفریده شد به معنای مبداء و همین مبداء، معاد آنهاست یعنی از یدالله صادر شد و به یدالله مرجوع و ختم می‌شود «یدالله فوق ایدیهم».

احدیت و اختلاف اسماء

ذات اقدس اله، علی و عظیم و واحد و احد است و این اسماء حاکی از یک حقیقت واحد است در حالیکه علی از آن حیث که علی است عظیم نیست و واحد، احد نیست و قس علی هذا. پس نسبت ذات اقدس ربوبی به اسمایش واحد و یکسان است لکن نسبت اسماء با یکدیگر متفاوت است. یعنی غفار اسم الله است رحمان اسم الله است این توحید اسماء است اما منتقم رحیم نیست رئوف، قهار نیست این اختلاف در سطح عرض اسماست. پس در حرکت عرضی اختلاف معنی وجود دارد و این اختلاف به اسم محیط باز میگردد اما در حرکت طولی غفار همان رحیم است و رئوف همان قهار است و رجوع این معنی به اسم شریف علی باز می‌گردد یعنی خداوند سبحان برتر از محیط بودن نیز هست.

معنای مومن بودن خداوند

خداوند سبحان مومن است و مومن آینه مومن پس اگر کافر مقابل این آینه قرار گیرد خداوند قهار است و اگر خطاکار روبرویش قرار گیرد او غفار است و اگر مومن در این آینه بنگرد خداوند مومن برای او رحیم است. بفهم و تدبر نما.

اجابت حق در قبال مومن و کافر یکسان است

خداوند متعال هم دعای مومن و هم دعای کافر را اجابت می‌کند و توجه او یکسان است. اختلاف در کیفیت این توجه بسته به قابل است.^۱

دعاهای انسان‌ها با زبان اعمال و، جوارح و نیات آنهاست چه اینکه مومنان با اعمال نیک خود از خدای سبحان خیر دنیا و آخرت می‌طلبند و خدا اجابت می‌فرماید و کفار و منکران با ظلم و ستم خود که زبان حال آنهاست هلاکت خود را طلب می‌کنند و خدا هم اجابت می‌کند این چنین است که قرآن کریم می‌فرماید: «وما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون»^۱.

در نهایت اینکه نیکان خود را در معرض رحمت الهی قرار می‌دهند به اقتضای ذات خود و اشرار خود را در معرض عدل و غضب حق تعالی قرار میدهند به اقتضای خود. قرآن کریم می‌فرماید: ما به هر دو گروه از دنیا طلبان و آخرت طلبان به لطف خود عطا خواهیم کرد که از لطف و عطای رب تو هیچ کس محروم نخواهد بود.^۲

ایجاد متعلق وجود است

قرآن مجید آنجا که فرمود «مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون»^۳ این چنین بر می‌آید که خطاب کن و امر ایجاد به وجود تعلق می‌گیرد نه ماهیت و ماهیت برای تحقق حیثیت خارجی وجود از قبیل وجود انتزاع می‌شود به قول مرحوم ملا صدرا در شواهد الربوبیه نسبت وجود به ماهیت نسبت شاخص به سایه است.

در این زمینه تدبر کن در اینکه فرمود: خدا او را از خاک ساخت سپس به او فرمود باش. اگر امر باش به خاک تعلق می‌گرفت که قول عبث می‌شد چون پس از ساخت او از خاک فرمود باش پس امر کن به چیزی غیر از، جسم آدم تعلق می‌گیرد یعنی روح که وجود حقیقی اوست.

تعینات، تجسد ذهنیات

ذهنیات و صور ذهنیه اقوی و اوسع و اشد از تعینات عنصریه است بعبارت ساده آن چیزهایی که در ذهن و خیال موجود است نحوه وجودی شدیدتری نسبت به آن چیزهایی است که در خارج از ذهن و در عالم محسوسات با آنها سروکار داریم.

۱- نحل، ۳۳

۲- شعراء، ۲۰

۳- آل عمران، ۵۹

می‌توان گفت تعینات خارجیه تجسم و تمثیل صور ذهنیه است. صور ذهنی‌های که ناشی از ذهنی کلی است بنابراین عالم خارج با لواحق آن تعیین و تشخیص ذهن و صور خیالیه است. عالم ذهن و خیال در مقام قضا همه تعینات خارجیه را در خود مندرج دارد و در مقام قدر آن صور تجسم و تجسد می‌یابد در هیاکل خاص خود. عالم ذهن و قوه خیالیه نیز تمثیل عالم مثال و ملکوت است و مرتبه نازله آن چه اینکه عنصریات نازلالات خیالات است.

انحاء وجودات ذهنی و خارجی

افکار و برداشتها و قضاوت‌های ذهنی خیلی شفاف و ساده به نظر می‌رسند مثلاً شخص در ذهنش برنامه یک هفته را مرور می‌کند و می‌بیند که هیچ مشکلی وجود ندارد و به شادی و راحتی و نشاط آن را می‌توان طی کرد.

دراین مرور برنامه مشکلی نیست بنابراین باید براحتی و شادی طی شود اما در عرصه عمل و بطن کار این طور نیست که ما خیال می‌کنیم یعنی آن سادگی و روانی کار که در ذهن داشتیم در خارج و هنگام اعمال برنامه‌ها وجود ندارد در طول یک روز، ساعت کار و آغاز و انجام آن و همه چیز مشخص است اما خستگی و افکار مختلف و بی‌حوصلگی و عوامل دیگر کار را سخت می‌کند.

فرق بین مسائل ذهنی و خارجی این است که مسائل ذهنی در واقع ذهنی اند یعنی مجرد از ماده و خصوصیات آن هستند اما وقایع خارجی همراه به ماده و سنگینی و سختی‌های ماده و مادیات است بنابراین امور همراه با مادیات و، جسمانیات هر قدر که ساده و بدون مشکل و راحت به نظر برسد باز راحت نیست هر قدر نشاط آمیز به نظر برسد در عمل ان طور نیست این آسودگی فقط در ذهن است زمانی که آن اعمال در قالب ماده قرار نگرفته اند.

ماده در هر چیزی محدودیت و سنگی آور و ملال آور است بنابراین در دنیا هر چیزی و هر لذتی و آسودگی با ملالت همراه است و یا اینکه دارای راحتی واقعی نیست.

موجودات ذهنی از احکام مادیات جدا هستند سرعت شفافیت و نامحدودیت وجودی موجودات بسته به میزان جدا بودن آنها از ماده است. هر چه نفس و روح به جسم بیشتر توجه داشته باشد سنگینی و کدورت و سختی و تاریکی و خطا و کندی

و سقوط بیشتر آنرا تهدید می‌کند.

نمونه ای از مراتب یک وجود

عراقی گوید: دریا چون نفس زند بخارش خوانند متراکم شود ابرش گویند فروچکد بارانش گویند و چون روان شود سیل گویندش و چون جمع گردد به دریا پیوندد همان دریا که بود^۱

اشیاء، تجسد اسماء الله

اشیاء تجسد و تجسم صور علمیه است زیرا قبل از تحقق اشیاء در خارج باید صورتی از آن موجود باشد تا آن شیء مستند به علم باشد چه اینکه علم وجود است و اشیاء از عدم بوجود نمی‌آیند.

عالم شرح اسماء الله است

کتاب شرح کاتب است عقل قلم است و کاتب در مقام قضا و آنچه می‌نگارد بر لوح شأن و اقتضای تجلی اوست چه این که کتاب شرح کاتب است پس آنچه قلم نگاشت در آفرینش از اول تا آخر همان شرح اوست بنابراین آفاق و انفس شرح قلم الهی است که تجلیات الهیه را نگاشت و متجلی ساخت پس آفرینش شرح اسماء و صفات الله است و قلم شرح و تجلی ذات.

حوادث عالم ذر

خداوند تبارک و تعالی در عالم ذر اول شهادت بر یگانگی خویش گرفت از ابناء بشر همه بله گفتند. بعد رسالت انبیاء را بر فرزندان آدم عرضه فرمود برخی پذیرفتند برخی رد کردند. گروه اول مانند اهل کتاب و گروه دوم مانند کفار و مشرکین. بعد، رسالت نبی خاتم را عرضه فرمود برخی پذیرفتند شدند مسلمانان و نه برخی نه مانند اهل کتاب یهودیت و مسیحیت. بعد، ولایت علی بن ابیطالب را عرضه فرمود اندکی پذیرفتند مانند شیعیان و اکثر نپذیرفتند. این همان مراتب مندرج در اذان است اول شهادت به یگانگی خدا بعد رسالت

رسول خدا بعد امامت علی ولی الله.

از خشم خدا بر طغیان گران و منکران، جهنم آفریده شد و برای اینکه حجت بر منکران تمام شود آنها را به دنیا فرستاد تا کفر آنها و استحقاق آنها مر عذاب را بر آنان نمایان شود و اقرار کنند پس احوال مردمان در دنیا تفصیل حال آنان در عالم پیش از دنیای آنهاست.

خدا امامت را لطف بر بندگانش قرار داد برخی خود را از این لطف محروم کردند و فرمود ما راه راست را نمودیم خواه بپذیرند و خواه نپذیرند.

از این رو شیعیان علی علیه السلام عصاره صالحان عالم شدند در این میان نیز برخی افضل از برخی دیگرند. برخی از ایشان متمسک به ولایت اویند برخی متمسک به ولایت آن حضرت.

متمسکان به ولایت دوستداران آن حضرت و شیعیان اویند و متمسکان به ولایت حضرت، اولیای الهی و مظاهر ولی الهی اند که شاید افضل از بسیاری از انبیاء بنی اسرائیلند. به نقل از کتاب بحر المعارف رسول خدا در، جمع اصحاب گریست و درباره مومنان آخرالزمان فرمود: «وای که چقدر مشتاق دیدار آنهایم.» برخی از این مظاهر اوتادند برخی ابدالند برخی نقبا و نجبا و... سپاس خدای را که ما را از دوستداران علی قرار داد.^۱

بیانی در اثبات معاد، جسمانی

نفس انسانی در وحدت اولیه و مبداء شامل، جمله قوا بالاجمال بود و در وحدت ثانی که پس از کثرت است یعنی در معاد نیز وحدت می‌یابد عقلا و نقلا و شامل، جمله قوا خواهد بود بالفعل آنگاه که عود نمود یعنی آنچه کاسب بود موجودیت داد. یعنی آنچه در بطن داشت به منصف ظهور نشانند. جسم نیز از شئون نفس است که حشر خواهد داشت.

فرق نصر و فتح

توفیق الهی زمانی که در دست حق و در دایره « بالحق انزلناه»^۲ باشد نام آن نصر است وقتی که نازل شد و در دست عبد قرار گرفت و در دایره « بالحق نزله»^۳ نام آن

۱- عبدالصمد همدانی، بحر المعارف

۲- اسراء، ۱۰۵

۳- همان

فتح است و سیر آن «علی مکث»^۱ و علت مکث «نزلناه تنزیلاً» است. زمان نصر لیل و شب و هنگامه فتح نهار و روز است چون فتح در صبح طلوع می‌کند «فصبحوا ظاهرین»^۲ فتح مبین است و مبین روز به عبارتی دیگر فتح زمانی که ماهیتش نامعلوم باشد نصر است و نصر زمانی که ماهیتش آشکار شود فتح است نصر مخفی و فتح آشکار است. حواریون حضرت عیسی علیه السلام میوه فتح را از درخت نصر گرفتند و انصار شدند و گفتند «نحن انصار الله»^۳. این مطالب میوه‌هایی از فرازی از آیات پایانی سوره مبارکه صف است

فرق تقوا و توکل

برخی چیزها با تقوا حاصل می‌شود و برخی چیزها با توکل. توکل امری نظری است غالباً و تقوا عمدتاً عملی است یعنی ظهور توکل بیشتر در ذهن است و ظهور تقوا بیشتر در اعمال برجسته است.

در حوزه توکل خداست که بر او توکل شده است درحوزه تقوا شخص است که از محرّمات دوری، جسسته بنابراین در قلمرو عمل و تقوا خدا راه را نشان می‌دهد و روزی می‌دهد. در حوزه نظر و توکل، کفایت است و عهده داری حق است از انجام عمل. تقوا مرتبه نازله توکل است و توکل نازله تفویض.

در توکل حداقلی از عمل هست اما در تفویض سپردن کل امور به حق است تا اینجا بحث دخالت عمل و نظر است اما در تسلیم که پس از تفویض است بحث نظر و عمل نیست. تسلیم در برابر هر چیزی است در این عرصه تشخیص نیک و بد و خیر و شر وجود دارد اما در مرتبه رضا که پس از تسلیم است اندیشه در اینکه فلان مسئله خیر است یا شر نیست. یعنی انسان خود را در مقام تشخیص نمی‌بیند نه در عمل و نه در نظر. پس در قوس صعود تکامل انسانی عمل است و نظر نیست بعد عمل و نظر توامانند بعد نظر غالب می‌شود و وارد مرحله تسلیم می‌شود و در مرحله تسلیم از تشخیص نیز فارغ می‌شود و در نظرش همه چیز نیک است و مطابق خواست حق تعالی.

۱- همان

۲- صف، ۱۴

۳- همان

در مرتبه اول انسان خود را مغرور می بیند و به عمل خود دلخوش دارد بعد می بیند که برخی چیزها از عهده او خارج است از این رو به توکل می رسد پس از اشباح توکل به تسلیم می رسد بنابراین عمل نسبت به نظر دار غرور است و نظر نسبت به تسلیم دار غرور است تا اینکه از رضا نیز فارغ شود و فانی می گردد. یعنی چیزی نیست که بخواهد راضی باشد یا نباشد اینجا انسان از صفات و ملکات عاری می گردد در این برای انسان نه اسمی است نه رسمی. «اللهم اغننی... بفضلک عن سواک»^۱.

انواع اصابت

قرآن کریم فرمود: «ما اصابک من حسنہ فَمِنَ اللَّهِ و ما اصاب من سئیة فَمِنَ نَفْسِک»^۲ در سوره مبارکه تغابن فرمود: «ما اصابک من مصیبه الا باذن الله و من یومن بالله یهد قلبه»^۳ در شریفه حدید نیز آمده است: «ما اصاب من مصیبه فی الارض و لافی انفسکم الا فی کتاب من قبل»^۴.

غرض اینکه اگر انسان هر چیزی را از خدا ببیند حتی اگر شری دید خدا او را کفایت می فرماید به شرطی که راضی به امر الهی باشد و شرط رضایت را رعایت کند کریمه نساء می فرماید: «قل کل من عند الله»^۵ یعنی همه رخدادهای را از خدا ببین اگر اصابت خیر کند یا اصابت شرّ به هر دو راضی باشد تا ایمان او به قضاء و قدر الهی او را کفایت کند زیرا رضایت به قدر و قضاء احترام به علم الهی است و خدا بنده مودب را وانگذارد. مخلص کلام اینکه هر آنچه خدا خواهد می شود اگر شخص راضی باشد ماجور خواهد بود و اگر رضای نباشد همان که خدا خواهد می شود و شخص را بهره‌ای نخواهد بود.

ادب مرحوم مرعشی

در پایگاه اینترنتی صالحین دات کام درخصوص زندگینامه حضرت آیت الله مرعشی نجفی آمده است: حضرت آیت .. العظمی مرعشی نجفی فرمودند: زمانی که در نجف

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان

۲- نساء، ۷۹

۳- تغابن، ۱۱

۴- حدید، ۲۲

۵- نساء، ۷۸

بودیم یک روز مادرم فرمودند: پدرت را صدا بزن تا تشریف بیاورد برای نهار. حقیر رفتم طبقه فوقانی، پدرم در حال مطالعه خوابش برده بود. من ماندم چه کنم، خدایا امر مادرم را اطاعت کنم؟ از طرفی می‌ترسیدم با بیدار کردن ایشان از خواب، باعث رنجش خاطر مبارکشان شوم.

خم شدم و لب‌هایم را کف پاهای پدر گذاشتم و چندین بوسه زدم تا اینکه بر اثر قلقلک پا بیدار شدند. دید من هستم، پدرم سید محمود مرعشی وقتی این علاقه و ادب و کمال احترام را از من دید، فرمود: شهاب‌الدین تو هستی؟ عرض کردم: بله. آقا دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: پسرم خدا عزتت را بالا ببرد و تو را از خادمین اهل بیت علیهم السلام قرار دهد، بعد آقا فرمودند: هر چه دارم از برکت دعای پدرم است.

ذات اعداد و اشکال و حروفات

همانطور که واحد، ذات اعداد است و اعداد از تکرار واحدند دایره نیز ذات اشکال است ابتدا و انت‌های اشکال، دایره است همانطور که نقطه، ذات و، جوهره حرف است در کل نقطه یا دایره ذات علوم است اعم از هندسه و حروفات و اشکال زیرا ابتدا به ساکن تعیین کتبی هر علمی نقطه که همان دایره است می‌باشد پس دایره مبداء و مرجع تعیینات است.

اعمال باردار و اعمال عقیم

از قرآن کریم استفاده می‌شود که اعمال انسان مانند فرابار و روبار است که تولید باد می‌کند گاه بادی خزانی تولید می‌کند که حاصل مزرعه را ویران میکند «الدنیا مزرعه الاخره»^۱ و گاه نسیمی بهاری تولید می‌کند که بذر عمل را شکوفا و شکوفه‌ها را به میوه تبدیل می‌کند.

عمل غیر از ثواب است

نفس عمل ماده ایجاد ثواب است ثواب بخشی از نحوه وجودی عمل است نفس

عمل مقام، جمعی دارد یعنی به نفسه مقام، جمع است و آن مقام فرقانیت است یعنی نفس عمل، جمع است و آثار آن مفردات آن همانند قرآن که مقام لفّ و نشر دارد پس وقتی عاملی فعلی انجام داد از نیک و بد اثری که از آن ظاهر می‌شود بخشی از کل فعل اوست نه تمام آن. مخلص کلام اینکه عمل فاعل است و اثر آن فعل او چون هر فاعلی افضل از فعلش است پس عمل افضل و اوسع از ثواب مترتب بر آن است.

قرآن از زبان دانشمندان غربی

گوته، شاعر و نویسنده معروف آلمانی می‌گوید:

«سالیان دراز کشیشان از خدا بی‌خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن دور نگه داشتند؛ اما هر قدر که ما قدم در، جاده علم و دانش نهادیم و پرده تعصب را دریدیم، عظمت احکام مقدس قرآن، بهت و حیرت عجیبی در ما ایجاد نمود. به زودی این کتاب توصیف‌ناپذیر، محور افکار مردم، جهان می‌گردد!»

آلبرت اینشتاین می‌گوید:

«قرآن کتاب، جبر یا هندسه نیست؛ مجموعه‌ای از قوانین است که بشر را به راه صحیح، راهی که بزرگ‌ترین فلاسفه و دانشمندان دنیا از تعریف و تعیین آن عاجزند، هدایت می‌کند.»

ویل دورانت، دانشمند امریکایی شرق‌شناس، می‌گوید:

«درقرآن، قانون و اخلاق یکی است. رفتار دینی در قرآن، شامل رفتار دنیوی هم می‌شود و همه امور آن از، جانب خداوند و به طریق وحی آمده است. قرآن در، جان‌های ساده عقایدی آسان و دور از ابهام پدید می‌آورد که از رسوم و تشریفات ناروا آزاد است.»

پروفسور آرتور آربری که یکی از مترجمان مشهور قرآن به زبان انگلیسی است، می‌گوید:

«زمانی که به پایان ترجمه قرآن نزدیک می‌شدم، سخت در پریشانی به سر می‌بردم؛ اما قرآن آنچنان آرامش خاطری به من می‌بخشید که برای همیشه به خاطر خواهم داشت. من در حالی که مسلمان نیستم، قرآن را خواندم تا آن را درک کنم و به تلاوت آن گوش دادم تا مجذوب آهنگ‌های نافذ و مرتعش‌کننده‌اش شوم و تحت تأثیر

آهنگش قرار گیرم و به کیفیتی که مسلمانان واقعی و نخستین داشتند، نزدیک گردم تا آن را بفهمم».

لئوتولستوی، نویسنده معروف روسی می گوید:

«هرکس که بخواهد سادگی و بی‌پیرایگی اسلام را دریابد، باید قرآن مجید را مورد مطالعه قرار دهد. در قرآن قوانین و تعلیمات حقیقی و احکام آسان و ساده برای عموم بیان شده است. آیات قرآن به خوبی بر مقام عالی اسلام و پاکی روح آورنده‌اش گواهی می‌دهد».

هانری گرین، اسلام شناس معروف فرانسوی، سخن، جالبی درباره قرآن دارد. وی می گوید:

«اگر قرآن خرافی بود و از، جانب خداوند نبود، هرگز، جرأت نمی‌کرد که بشر را به علم و تعقل و تفکر دعوت کند. هیچ اندیشه‌ای به اندازه قرآن محمد (ص) انسان را به دانش فراخوانده است تا آن، جا که نزدیک به نه صد و پنجاه بار در قرآن، از علم و عقل و فکر سخن رفته است».

ارنست رنان، فیلسوف معروف فرانسوی می گوید:

«در کتابخانه من هزاران، جلد کتاب سیاسی، اجتماعی، ادبی و... وجود دارد که هر کدام را بیش از یک بار خوانده‌ام؛ اما یک، جلد کتاب هست که همیشه مونس من است و هر وقت خسته می‌شوم و می‌خواهم درهایی از معانی و کمال به رویم باز شود، آن را مطالعه می‌کند. این کتاب، قرآن - کتاب آسمانی مسلمانان - است».

ناپلئون بناپارت، امپراتور فرانسه می گوید:

«امیدوارم آن زمان دور نباشد که من بتوانم همه دانشمندان، جهان را با یکدیگر متحد کنم تا نظامی‌یکنواخت، فقط براساس اصول قرآن مجید که اصالت و حقیقت دارد و می‌تواند مردم را به سعادت برساند، ترسیم کنم. قرآن به تن‌هایی عهده دار سعادت بشر است».

مهاتما گاندی، رهبر فقید هند هم اعتقاد داشت:

«از راه آموختن علم قرآنی، هر کس به اسرار وحی و حکمت‌های دین، بدون داشتن هیچ خصوصیت ساختگی دیگری پی می‌برد. در قرآن هیچ اجباری برای تغییر دین و مذهب انسان‌ها دیده نمی‌شود. قرآن به راحتی می‌گوید: هیچ زور و اکراهی در دین

وجود ندارد».

ژان ژاک روسو، متفکر و روان‌شناس مشهور فرانسوی، برداشت منحصر به فردی از قرآن دارد؛ او می‌گوید:

«بعضی از مردم بعد از آن که مقدار کمی عربی یاد گرفتند، قرآن را خوانده، اما درست درک نمی‌کنند. اگر می‌شنیدند که محمد (ص) با آن کلام فصیح و آهنگ رسای عربی آن را می‌خواند، هر آینه به سجده می‌افتادند و ندا می‌کردند: ای محمد عظیم! دست ما را بگیر و به محل شرف و افتخار برسان. ما به خاطر یاری تو حاضریم که، جان خویش را فدا سازیم!».

برای خواندن مطالب بیشتر به کتاب اعترافات دانشمندان بزرگ جهان مراجعه شود.

ظرافت یوم در قرآن

کلمه یوم و الیوم در قرآن کریم منظور قیامت است مانند «یوم الدین»^۲، «یوم الفصل»^۳، «یوم التغابن»^۴، «یوم تبلی السرائر»^۵ و یا «الیوم لا تظلم نفساً»^۶ و امثال آن. الیوم یا یوم به استناد کریمه «جزاء وفاقاً» معنای ظریفتری نیز دارد و آن اشاره به زمان حل و حاضر است یعنی «الیوم نختم علی افواههم» هم به معنای این است که روز قیامت مهر می‌زنیم بر دهانشان و هم بدین معناست که فی الحال و هم اکنون که در دنیاست در حقیقت ما به دهان آنها مهر زده ایم که حق را نمی‌گویند و دهان که ممهور است، جز باطل نمی‌گوید نه اینکه هیچ نمی‌گویند این ظریفه در کشف اسرار قرآن مفید است

از بواطن سوره یونس

آیات ۷۹ تا ۸۲ سوره مبارکه یونس را عدد گرفتیم و آنرا در مداخل، جفر بردیم

۱- اعترافات دانشمندان بزرگ، جهان

۲- حمد، ۴

۳- صافات، ۲۱

۴- تغابن، ۹

۵- طارق، ۹

۶- یاسین، ۵۴

و پس از حواله به صفحات لوح، جفر، جامع، جواب در آمد که «ذوق تخشی یعطی حبل»: ترجمه و تفسیر آن این است که بچش خشیت الهی را که این تقوا و خشیت حبل و ریسمان نجات اعطا می‌کند..

اسرار حضرات طه و یاسین

با قاعده علم شریف، جفر از حضرات طه و یاسین حضرات لطیف و معطی استخراج می‌شود و، جالب اینکه عدد هر دو شریفه ۱۲۹ است و این نشانه این است که هر دو حضرت وصف یک حقیقت است چنانچه حضرات طه و یاسین نیز وصف یک وجود مقدس یعنی، جناب حضرت خاتم صلی الله علیه وآله وسلم است. به هر تقدیر از تکسیر و ترکیب اسماء شریف معطی علم لطیف حاصل می‌شود که معنای آن اعطای علم به اسرار است و آیه این عبارت در کلام شریفه طه است که می‌فرماید «و ان تجهر بالقول فانه يعلم السر و اخفی». عدد کبیر آن ۲۰۸۱ و صغیر ۱۵۲ است نیک است در بین الطلوعین در اربعینی خوانده شود از خواص این شریفه، جلب یقین و اطمینان و علم به ضمائر است.

ظریفه ای از اسم ولی

یکی از معانی اسم شریف «ولی» این است که خداوند عزیز مربوب را سرپرستی می‌فرماید تا او را به نهایت کمالش که مقصد اوست برساند این چنین است که فرمود «هو معکم اینما کتتم».

مراد از فضل درقرآن

کریمه «ان الفضل بید الله»^۱ در سوره شریف حدید به این شرح است که «فضل» اسلام و ولایت و در آخرالزمان در عصر غیبت، هدایت و شناخت و پیروی از امام معصوم علیه السلام و بعد از ظهورنجات از امتحان است. ایضاً بدین معنی تواند بود که این فضل، ظهور باطنی حضرت حجت عجل الله تعالی فی فرجه الشریف در باطن شخص است.

موضوعیت آیات قرآن کریم

آیات قرآن کریم علاوه بر حالت اعلام و و تذکیر و تبشیر و مانند آن موضوعیت مستقل نیز دارد به این معنی که می‌فرماید: «الا بذکر الله تطمئن القلوب»^۱. این آیه شریفه علاوه بر این که بیان و راهنمایی و تذکیر می‌دهد و می‌آموزد خود نیز انزال سکینه و اطمینان می‌کند نه اینکه صرفاً اعلام این باشد که ذکر خدا مایه اطمینان نفس است. سوره مبارکه بقره نیز بر این سیاق است به اینکه فرمود: «والله یختص برحمته من یشاء و الله ذوالفضل العظیم»^۲. این شریفه نه تنها حالت اعلام دارد نسبت به اینکه خدا مختص می‌فرماید برحمتش هر که را خواهد بلکه خود این شریفه اختصاص رحمت است و در آن موضوعیت دارد و مصیب فضل عظیم.

در ضمیر مانگنجد به غیر دوست کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

معانی حق در قرآن

«حق» در قرآن کریم در معانی گوناگون بکار رفته است که با معنا و آیه آن بیان می‌شود. به معنای برهان در سوره سوم آیه ۲۱ ثابت شدن و قرار گرفتن سوره هفتم آیه ۳۰ صحیح سوره ۱۸ آیه ۲۱ حتمی شدن سوره ۳۶ آیه ۷ سهم سوره ۵۱ آیه ۱۹ آنطور که باید باشد سوره ۲۲ آیه ۷۴ سخن صحیح سوره ۶ آیه ۵ حقیقت سوره ۸ آیه ۶ انجام شدنی سوره ۱۰ آیه ۴ و شفاعت سوره ۲۸ آیه ۳ و سوره ۵ آیه ۲۷.

اسناد مربوط به وجوب حجاب در قرآن

محرم و نامحرم چه کسانی هستند. آیات مربوط به این موضوع در دو سوره از قرآن کریم آمده است یکی سوره نور و دیگری سوره احزاب. در سوره نور آیه ای که مربوط به مطلب است آیه ۳۱ است چند آیه قبل از آن آیه متعرض وظیفه اذن گرفتن برای ورود در منازل است و در حکم مقدمه این آیه می‌باشد چنانچه فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید بخانه دیگران داخل نشوید مگر آنکه قبلاً

۱- رعد، ۲۸

۲- بقره، ۱۰۵

آنان را آگاه سازید و بر اهل خانه سلام کنید این برای شما بهتر است باشد که پندگیرید اگر کسی را در خانه نیافتید داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود اگر گفته شد بازگردید بازگردید که پاکیزه تر است برای شما خدا به انجام می‌دهید داناست.»

باکی نیست که در خانه‌هایی که محل سکنا نیست و نفعی در آنجا دارید (بدون اجازه) داخل شوید خدا آنچه را آشکار می‌کند و آنچه را پنهان می‌دارد است. به مردان مومن بگو دیدگان فرو خوابانند دامن‌ها را حفظ کنند این برای شما پاکیزه تر است خدا بدآنچه می‌کند آگاه است به زنان مومنه بگو دیدگان خویش فرو خوابانند و دامن‌های خویش حفظ نمایید و زیور خویش آشکار نکنند، مگر آنچه پیدا است سرپوش‌های خویش بر گریبانها بزنند زیور خویش آشکار نکنند مگر برای شوهران یا پدران یا پدر شوهران یا پسران یا پسر شوهران یا برادران یا برادر زادگان یا خواهر زادگان یا زنان یا مملوکانشان یا مردان طفیلی که حاجت به زنان ندارند یا کودکانی که از راز زنان آگاه نیستند و پای به زمین نکوبند که زیورهای مفخیشان دانسته شود ای گروه مومنان همگی به سوی خدا توبه برید باشد که رستگار شوید.

از، جمله روایاتی که مروی است عبارتند از قال ابوبصیر از ابو عبدالله (ع): برای مرد نگاه کردن به بدن زن چهره و دو کف دست و دو قدم است.^۱

مرویست در کتاب سنن ابو داوود رسول خدا (ص) به اسماء فرمود: ای اسماء همین که زن به حد بلوغ رسید سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود مگر این (اشاره به چهره و قسمت میچ به پایین دست خودشان)^۲. در ذیل آیه ۳۱ سوره مبارکه نور نیز فرمود: زن مو و سینه و دورگردن و زیر گلوی خود را بپوشاند. در این باب در سوره نور آیات ۵۹ تا ۶۱ بیاناتی نیز دارد.

همچنین در آیات یاده شده است که خدا فرمود: ای پیامبر به همسران و دخترانت و به زنان مومنین بگو که، جلبابها (روسریها) خویش را بخود نزدیک سازند این کار برای اینکه شناسخته شوند و مورد اذیت قرار نگیرند نزدیکتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در شهر نگرانی بوجود می‌آورند از کارهای خود دست بردارند ما ترا علیه ایشان خواهیم برانگیخت در آن وقت فقط

۱- اصول کافی

۲- سنن ابو داوود

مدت کمی در مجاورت تو خواهند زیست.

الف و لام الحمد عالمی از عوالم

ظریفه ای بر «ال» در الحمد لله رب العالمین فرض کن الف لام در این شریفه عالمی از عوالم ملکوتی است که اسم آن حمد است و کسی که داخل آمی شود حامد و حمید و فعلش حمد و مقامش محمود است.

سرّ الصلاه

بسم الله الرحمن الرحيم. «بسم الله» اشاره بر آن تواند بود که خدایا قیام من به قیام و قدرت توست «ب» طلب استعانت و استمداد است و گاه به معنای بحق نیز می تواند باشد و «اسم» بر قدرت لایزال خدای سبحان می باشد که بعد از باء قرار گرفته است و معنای به حق قدرت تو می دهد.

و اینکه خدایا من پرتویی از اراده و قدرت تو هستم و حول و قوه مر تو راست و شروع و پایانم در حیظه قدرت و علم توست و هیچ چیز از دائره مملکت تو برون نیست و نتواند که باشد و ابتدا هر امری از کل اشیاء به اذن و نام توست و هیچ چیزی نیست و نمی تواند قیام نماید مگر به فرمایش تو و هیچ چیز را استقلالی نباشد جدای قیومیت تو. «بسم» یعنی اگر هستم و گفتار می کنم استعانتم از توست و به قدرت تو حیات دارم. «بسم» مرکب است از دو کلمه (به) و (اسم) «به» اشاره به قدرت الهی و «اسم» به معنی اذن است. این مرحله در شرف ورود به مقام الوهی است که سپس فرمود «الله» و تعین الوهیت فرمود به ارادت خویش و ترکیب بیان آن شد «بسم الله». این حضرت قبله حضرات باشد و مملکتش قبله ممالک و جودی و حاکمش قبله حکام مادون.

«بسم الله» یعنی بحول و قوه الهی. در این باب دو وجه قابل طرح است یکی اینکه بحول و قدرت اسم الله تعالی و دیگر اینکه گفته شود بحول و قدرت الله. عبارت اول استعانت مقدس است یعنی استمداد از اسم الهی که ایشان مظهر آن ذات مقدس باشد که این تجلی اسمی ذاتیه خفیه حق متعال. وجه دوم استعانت اقدس است یعنی قوت ذاتیه من های در نظر گرفتن اسم که

طریق آن سرّی است یعنی بلاواسطه اسم متوجه ذات گشتن البته نه به طریق ادراک که این محال است و این را استعانت ذاتی خواندیم. بهر تقدیر هدف واحد است و آن ذات اقدس ربوبی است چنانچه حضرت حق خود فرمود: «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف لکی اعرف»^۱ اراده کن فرمود و وارد مرحله ربوبیت شد.

مرحله بعدی ورود به سرزمین «الرحمان» است «ال» در الرحمان بدان منزلت تواند بود که فرقی بین افراد بشر از منظر ربوبی نیست چنانچه صفتش عام است بنابراین فرقی در بین مخلوقات در این باب نیست مومن کافر یکسانند خداوند عالم به همه رزق می‌دهد و حیات می‌دهد پوشاک و زن و فرزند می‌دهد و در این باب فرقی بین مومن و کافر نیست.

انسان در این مرحله باید خودش را با همه یکسان بداند و خود را از هیچ فردی افضل نداند و تکبر نداشته باشد لیکن در انت‌های این وادی که در شرف ورود به عالم بعدی است نفوس مستعده منفصل می‌شوند و اقلی از افراد رحمانی به عالم رحیمی وارد می‌شوند و این افراد مصداق اولیای الهی هستند.

ایشان افرادی اند که آلوده به دنیا نشدند و عهد الهی را فراموش نکردند و به دعوت حق لبیک گفتند افراد این گروه سزاوارتر از دیگران که نام الهی را ببرند چون به او تقرب دارند چه اینکه مصداق کریمه «ان الذین امنوا عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم»^۲ هستند.

الف و لام در الرحمان دلالت بر عموم دارد اما الف و لام الرحیم دلالت بر خصوص دارد بر مبنای سیاق صفت آن یعنی عام بودن صفت رحمان و خاص بودن صفت رحیم. سالک در این مرحله از خداوند سبحان فیض رحیمی را تقاضا می‌کند مومن چون به خدا حسن ظن دارد دعای خویش را مستجاب می‌بیند و در ادامه بابت شکرگذاری این نعمت عظیم می‌گوید «الحمد لله رب العالمین» چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین سپاسها همین ذکر است.

«ال» در الحمد اولاً تام و مطلق است چرا که منعم فقط خداست و فقط خداست که لایق شکرگزاری است و مطلقیت آن بدین است که تمام سپاسها مخصوص اوست و

۱- شیخ حر عاملی، کلیات حدیث قدسی

۲- یونس، ۹

این همان معنی عمومیت آنست و معرفه بودن الحمد بدان ماند که این معنی واضح و آشکار است که سپاس مطلقاً از آن خداست و قبل از اینکه به کسی برسد اول به خدا می‌رسد ولو سپاس از شخص انسانی باشد.

سپاس مخصوص ربّ است که خالق و پرورنده مخلوقات است «عالمین» اشاره به کل، جهان است که چیزی نیست، جز اینکه حمد خدا گوید چه اینکه قرآن فرمود: «سبح لله ما فی السماوات والارض»^۱.

ربّ، ام الاسماء است که مایه تربیت و آرامش ارواح و مخلوقات است چه اینکه او مربی خلق است.

در این شریفه (الحمد لله رب العالمین) دو اسم مبارک از اسماء الله موجود است یکی الله، جل، جلاله که مقام او مقام الوهیت است یعنی مملکت آن حضرت وادی لاهوتیه است و دیگر عالم، جبروت است که عالم ربوبیت خواندیم و آن مظهر رب است و عالمین هم تواند اشارتی بر این دو باشد که همه عالمیان مخصوص اله رب است و «ال» آن متضمن اطلاق آن شد لذا فرمود: «سبح لله ما فی السماوات والارض» و نیز تواند بر این اشارت باشد که بر دلالت افراد رحمانی و رحیمی.

از ابتدا سوره الحمد تا اینجا مسلک تکرر بود همانطور که شمارش شد لذا در پی آن فرمود: الرحمن الرحیم و این را به معنی الاخص بیان فرمود چرا که اعم آن در ابتدای سوره بود و غرض را به اخص آن در اثناء سوره مبارکه بیان فرمود در این سیر از کثرت به سوی وحدت حرکت می‌کند.

رحیمیان بر سبیل اتحاد به مقام ربوبیت و به چهره وحدت روحانی و حشر منیل می‌شوند. حرکت، جز به کل و کثرت بسوی وحدت است لهذا افراد رحمانی و رحیمی هر گروه به سوی مبداء خود حرکت و بازگشت می‌کنند و نتیجه این حرکت همان معاد است و این مرحله در کریمه الحمد با شریفه «مالک یوم الدین» اشاره شد که همان قیامت است.

مالک به معنای صاحب و حاکم است و یوم الدین روز فصل و قیامت است لهذا حاکم بر محشر خداوند عزیز و مالک است یعنی افراد رحمانی و رحیمی تحت سیطره مالکیت ذات اقدس ربوبی به سر می‌برند و تکلیفشان با حق آشکار می‌شود.

اگر کریمه مالک را به وجه حاکم و غالب و سلطان حمل کنیم داخل در بحث، جلالی است لیکن اگر آن را بر وجه مولی و سرپرست و صاحب حمل کنیم معنای، جمالی می‌دهد و این آینه، جمال و، جلال است چون خداوند مومن است و مومن آینه مومن است بنابراین آنانکه به قلب مریض وارد بر خداوند شوند خدای خود را بر همان وجه و جلال می‌یابند و آنانکه با قلب سلیم وارد می‌شوند خدای خویش را بر همان وجه و، جمال می‌بینند.

بهر تقدیر گوینده این عبارت کریمه (مالک یوم الدین) حالت خوف و رجاء دارد چون مطمئن نیست که اهل کدام گروه است.

لازم است توضیح مختصری بیان شود به اینکه مملکت رحمان بر دویخش در نظر می‌گیریم بخش فوقانی و بخش تحتانی. تحتانی کفار و مشرکان و منافقان و معاندان هستند و بخش فوقانی آن بخشی گنهکاران شرایع هستند و اهل کتاب و بخشی از آن متوسطان هستند.

سالک با همان حالت خوف و رجاء می‌گوید «ایاک نعبد و ایاک نستعین» سرّ اینکه آن را، جمع آورد این تواند بود که، جمله افراد مخلوقات زبان حالشان همین است ولو گروهی از آنان به زبان منکر شوند.

وجه دیگر این است که منظور از، جمع اجتماع شئون نفسانی یک فرد انسان است مثلاً قلب و سمع و بصر و لسان وید و رجل شخص این ذکر را بیان می‌کنند. افرادی که زبان دل و عملشان منطبق نباشد در این مرحله دروغ گو محسوب می‌شوند زیرا این وادی عبودیت است و سالک چیزی، جز عبد محض نباید باشد. به هر حال افراد در این گوناگونند «لا یکلف الله نفس الا وسعها».

«اهدنا الصراط المستقیم» استعانت براین است که می‌گوییم خدایا ما را بر طریق صحیح و هدایت فرما چنانچه در کریمه یاسین فرمود: «ان اعبدونی هذا صراط مستقیم» و روشن شد که صراط مستقیم همان صراط الهی است. قرآن در کریمه یاسین می‌فرماید «یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم» پس پیامبر صراط مستقیم است و دعای سالک هدایت براین صراط است بعد می‌فرماید: «صراط الذین انعمت علیهم» وقتی صراط رسول گرامی باشد نعمت داده شدگان نیز اوصیای آن حضرت خواهند بود که حضرات معصومین علیهم السلامند. یعنی همان صراط ولایت.

پس خواست سالک این است که خدا او را به اسلام و ولایت هدایت فرماید و در دعاها میخوانیم که «اللهم اجعلنی من المتمسکین بولایت امیر المومنین»^۱.

پس شناخت رسول و امام مانند شناخت خدا واجب است و زیارت عاشورا حاصل این شناخت را نیل به مقام محمود می داند چون شناخت خدا از طریق شناخت آیات اوست و بارزترین آیات او خلفای او هستند و درود برایشان را در نماز واجب کرد و صحت نماز را بدان مشروط ساخت. این بدین معناست که عبادت بدون ولایت نامقبول است.

پس حب ایشان که صراط الهی اند حب الله است و خشم این غضب الله و وعده آنان وعده الهی و فعل ایشان فعل الله است. بنابراین منکر ایشان منکر خداست و معاند ایشان دشمن خداست.

«غیرالمغضوب علیهم» مراد این کریمه در بیان قبل آشکار می شود که کسانی که مورد غضب خدا هستند منکران انبیاء و اوصیا و حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین هستند این افراد معاندند و کسانی هستند که باعث گمراهی دیگران می شوند و در آخر سوره مبارکه «والضالین» است که این گروه همان گروهی هستند که بدست دیگران گمراه شدند یعنی پیروان رهبران کفر.

بعد از قرائت سوره مبارکه حمد به سراغ توحید می رویم و کلمات توحیدی را قرائت می کنیم که اعلا درجه طهارت روح است و کمال اوست و مقام او مقام الوهی است. سپس بخاطر عظمت الهی تعظیم می کنیم و به رکوع می رویم خضوع خویش را و عجز خود را ابراز می داریم سپس به سجده می رویم سجده اوج و تکامل و شدت همان رکوع است و در این مرحله به یاد مرگ و قیامت و حشر می افتمیم و محل سجده را قبر می پنداریم و برخواستیم از آن را نفخ صور که دوباره زنده می شویم در سجده دوم وارد عرصه محشر می شویم با این وجه سجده آخر نماز شبیه به نماز صبح است از حیث تقارن با قیامت.

«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له» پس از مرگ و هنگام حشر تنها سرمایه انسان توحید است و شهادت به یگانگی خداوند عالم. و سرمایه دوم اعتقاد به رسول الله که پیام یکتایی حق تعالی را ابلاغ کرد پس نمازگزار این را در انت های نماز می گوید و اعتقاد خود را یادآور می شود سپس میگوید «و اشهد ان محمد عبده و

رسوله» و چون هر خیر و پاداش و نعمتی را اجری است و چون صلوت و حب اولیاء الله اجر هدایت است صلوات بر محمد و آتش می‌فرستیم. «السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته» نبی در اینجا هم خود است و نماینده انبیاء عظام است و سلام نمازگزار به همه ایشان است بعد از انبیاء مومنان و نمازگزاران قرار دارند که می‌گوید «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین السلام علیکم و رحمه الله و برکاته».

البته خوانندگان محترم می‌دانند که این بیانات بسیار مختصر و در پوشش است هر نمازگزاری اگر نماز درستی بگذارد در بواطن این حقیقت اعلی سیر خواهد کرد.

بیانی درباره «الله یصطفی من الملائکه رسلاً»

بیانی درباره شریفه «الله یصطفی من الملائکه رسلاً و من الناس ان الله سمیع بصیر»^۱ خداوند تبارک و تعالی برگزید از میان فرشتگان رسول و هم از میان انسان‌ها محققاً خدا شنونده و بیناست.

بنابراین برخی ملائکین رسولند و برخی انسان‌ها نیز رسولند حال با نحوه، جلوه خاص الهیه و تجلی در دو اسم مبارک آخر آیه شریفه طریقه رسالت نیز شفاف می‌گردد. طریقه ایست در لفظ شریف رسلاً و آنچه پنهانست در سرّ تنوین رُسلًا. الناس مطلق و عام است و معنای کلی دارد که اعم از پیامبران و غیر پیامبران است. لفظ شریف و مبارک الله که قبله حضرات اسماء الله است، جامعیت فعل را و عمومیت و اطلاق و کلیت موضوعات شریفه فوق را برعهده دارد و چه در آنجا که رسلاً را آورد و چه در الناس و نیز در سمیع و بصیر.

الملائکه که با الف همراه شده نمایانگر اینست که گروهی خاص از ملائکین رسولند که معرفه به الف و لام گردیده و یا شاید منظور از من الملائکه انتخاب رسول از گروهی از ملائکین باشد که نحوه ثانی تخصیص علی الخصوص می‌باشد که در اینجا تخصیص علی الخصوص همانا «من» بعلاوه «ال» است.

«رسلاً» این لفظ شریف نکره به تنوین است و لحاظ اطلاق و عدم تقید است و هم در نحوه انتساب و گزینش و هم در رسالت و مسئولیت رسول گاهی خاص است و گاهی عام رسول خاص مامور به امری باطنی و رسالت پنهانی و سری است و بطور

خاص و فعل اصلی او این است و رسول عام مامور به امری ظاهری و رسالت وی او در سطح عامه است.

بنابراین برخی از فرشتگان بطور خاص موکل بر برخی هستند و برخی بطور عام رسال الهی را انجام می دهند و برای انسانها توکیل همان ولایت است که برخی بر برخی ولایت دارند چنانچه فرمود «المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض...»^۱ این نیز عام و خاص دارد و تخصیص خاص الناس همانا متعلق اولیاء است که ولی هستند و تخصیص عام عوامند.

«یصطفی» نحوه خاص از گزینش است و به لحاظ مضارع بودن ان مفید استمرار است یعنی در هر زمان و ادوار مختلف فعل یصطفی محقق است و خداوند متعال در هر زمان از ملائکین و انسانها رسولی را بطور عام، جهت امری مرسول می دارد. هر یک از رسولان ابزاری، جهت اجرای رسالت دارند که هر یک به نوعی است در اسم شریفه سمیع و بصیر نیز دو، جلوه و طریقه و نحوه اجرای رسالت است که گاهی در فعل مکاشفه که در بطن بصیر پنهانست و گاهی در فعل الهام و القاء و اصوات که در اسم سمیع مستتر است که این دو مکاشفه بصری و سمعی است. فعل رسول، جز تربیت و هدایت نیست بنابراین گاهی گوش مربوب را بسوی اصوات روحانی می گشاید و یا گاهی چشم او را بسوی، جمال حق باز می کند.

تفسیر حدیث ثقلین از زبان قرآن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی^۲. این کلام عزیز تفسیر کریمه بقره در آیه الکرسی است که فرمود: فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی^۳ یعنی «یومن بالله» تفسیر کتاب الله و «العروه الوثقی» تفسیر «عترتی» است.

فرمایش حضرت اعظم که فرمود «انهما لن تفترقا حتی یردا علی الحوض»^۴ تفسیر «لانفصام لها» است. «لن یفترقا» و «لانفصام لها» یعنی به هیچ وجه، جدا شدنی نیستند

۱- توبه، ۷۱

۲- بحار الانوار

۳- بقره، ۲۵۶

۴- بحار الانوار

و، جدا نمی‌شوند یعنی متحدند هم در خارج هم در باطن عالم در اصل یکی هستند آنها که یکی را گرفتند یا، جاهلند و یا منافق زیرا هیچ یک به تن‌هایی کافی و صراط مستقیم نیست چون از هر دو سؤال می‌شود اگر هر یک به تن‌هایی کافی بود «لانفصام لها» و «الن یفترقا» نمی‌فرمود.

ظریفه ای بر «تتنزل علیهم الملائکه...»^۱

شنیدن صدا در خواب ظهور صوتی معانی و ملائکین است و دیدن کتاب و نگارش و نوشته ظهور کتبی معانی و حاملان آن است. گاهی معانی در قالب صورت و هیاکل تجلی می‌کند گاهی معانی در قالب نمادها و سنابل و گاهی در قالب حالت و حس ظاهر می‌شود.

گروه‌های فرشتگان

فرشتگان روز از فرشتگان شب، جدا هستند شیفت هر گروه با طلوع و غروب آفتاب عوض می‌شود هر یک از این دو گروه را رئیسی است بعد تقسیم می‌شوند در روزها و ساعات مختلف که ارباب علوم غریبه اسامی یک یک آنها را یعنی اسامی موکلان ساعات و روزها را در کتاب‌های خود آورده اند و ارباب تسخیرات را آشنایی نیکویی است با ایشان در احضارات و طلسمات.

البته همین بس که بدانیم هنگام رد و بدل شیفت هم همان طلوع و غروب آفتاب است از این رو در احادیث معتبر وارد شده است که معصوم علیه السلام فرمود در این دو هنگام در حال ذکر خداوند باشید تا از اهل غفلت نباشید.

مرحوم ابن طاووس علیه الرحمه می‌گوید انسان باید در اول و آخر روز مشغول عبادت باشد آنگاه دعوات مخصوص آنرا ذکر می‌کند در کتاب فلاح السائلش می‌گوید اگر ابتدا و انت‌های یک صحیفه خیر باشد در صورتی که در وسطش شری موجود باشد آن خیر ابتدا این شر را تدارک می‌بیند پس به هنگام صبح که این دو ملک که رسول خداوند بر تو وارد می‌شوند استقبال می‌خواهند تو باید مراقب باشی و در غروب و طلوع آفتاب مشغول ذکر خدا شو.

موکل آسمان

در کتابی خواندم در آسمان ملکی است که موکل آسمان اول است بنام اسماعیل که ظاهراً بعد از روح اعظم و فرشتگان چهارگانه مقربترین فرشتگان بخداوند تبارک و تعالی است. ضبط اعمال به دست اوست در عالم دنیا و در بانی آسمان اول نیز با اوست در علم هیئت آسمان دنیا را قمر می‌نامند، جناب اسماعیل موکل است بر آسمان اول علاوه بر کارهای قبلی موکل بر شهب و ثواقب نیز هست.

اسماعیل علیه السلام که فرشته بزرگی است سیصد هزار فرشته زیر دست دارد و هر یک از این سیصد هزار فرشته صد هزار فرشته در خدمت دارد اعمال و افعال عباد به وسیله اسماعیل و زیردستان او نگاشته و ضبط می‌شود و در انت‌های هر سال ملکی از آسمان هفتم که ارباب علوم سماوی آن را زحل می‌نامند فرود می‌آید و تمام آن مکتوبات را بالا می‌برد.

خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: «این کتاب و نوشته ما است که به حق با شما سخن می‌گوید هر آینه ما از اعمال شما در دنیا نسخه برداری می‌کردیم»!

موکلان اسماء، جبار و مقسط

به لطف حق در استخراجات، جفر بر حقیر معلوم گردید که، جناب معصائیل و معصوائیل از موکلان گرامی اسماء الله شریف، جبار و مقسط است. از فواید این مهم این است که چنانچه شخصی دشمنی داشته باشد برای دفع او می‌تواند روز شنبه و سه شنبه در ساعت اول ۲۰۹ بار بگوید یا معصائیل بحق یا مقسط و یا ۲۰۶ بار بگوید یا معصوائیل بحق یا، جبار.

مناظره حضرت موسی با ابلیس

در مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین محمود بن علی کاشانی آمده است: وقتی حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام به طرف طور سینا به ابلیس رسید پرسید چرا آدم را سجده نکردی و هدف تیر لعنت گشتی. ابلیس گفت: ظننتک عارفاً الم تعلم ان المحب لایسجد لغيرالمحجوب (گمان کردم

می دانی آیا نمی دانی عاشق، جز معشوق را سجده نمی کند) موسی گفت: اما خالفت امر المحبوب. (اما امر معشوق را مخالفت کردی) ابلیس گفت: لما خالفت امر الايجاب بل امر الابتلاء و فقله اسجد ابتلاء و المراد لاتسجد. (مخالفت امر واجب را نکردم بلکه امر ابتلا بود و معنی قول حق که فرمود سجده کن مراد سجده نکن بود). حضرت موسی فرمود: لو كان الامر كذلك لما انقلبت صورته ملكيك شيطنة. (اگر این طور است که می گویی چرا چهره ملکی تو تبدیل به شیطان شد). ابلیس، جواب داد: اما عرفت ان الملكة و الشيطنة كسوتان عاريتان لايتغير الشخص بتغيرهما فذاتي على حالها محبة ما يتغير وصفها الذاتى بل محبتى كانت مشوبه الى الان بطمع الوصل و رجاء القرب و الان قد ضفت عن ذلك الشوب فاستوى عندى الوصل والفصل والقرب و البعد. (می دانی که ملکیت و شیطنت دو صفت مجازی و انتزاعی و عاریتی و عرضی است که شخص تغییر نمی کند به تغییر آنها پس ذات من بر همان حال محبت و عاشقیست هست تغییر نکرده وصف حال ذات من بلکه عشق من آلوده و مشوب به طمع وصل و امید تقرب بود ولی الان عاری هستم از آن طمع بنابراین نزد من وصل و فصل و قرب و بعد یکی است.

خوف، جبرائیل

عزالدين محمود بن على كاشانى در كتاب مصباح الهدايه و مفتاح الكفايه آورده است: روزی حضرت، جبرائیل علیه السلام به دیدار رسول الله (ص) آمد که اثر خوف بر او ظاهر بود حضرت رسول اعظم پرسیدند چه شده، جواب داد این خوف نه اکنون حادث است بلکه از آن روزی که دست قهر ازلی در آمد و آن معلم ملکوت را از میان مقدسان بیرون برد و داغ لعنت ابدی بر، جبین نهاد هیچ یک از ما در صوامع قدس برقرار خود بر سر امن و سکون ننشسته است و از وقوع مثل این حال ترسانست. پس از این، جریان، جبرائیل و میکائیل علیهم السلام مدت بسیاری گریستند تا اینکه حق تعالی فرمود چرا می گریید گفتند پروردگارا ایمن نیستیم از مکر تو خدا فرمود: «هكذا كونا لا تامنا مكرى»!

حال شب های مرا همچو منی داند و بس تو چه دانی که شب سوختگان چون گذرد

حقیقت قرب نوافل و فرایض

قرب نوافل نزول مراتب حقایق اسماء و صفات حق بر قلب و باطن انسان و قرب فرایض فرایند صعود قلب و باطن انسان به حقایق اسماء و صفات الله تعالی است. در نوافل حق شانی از شخص می‌شود و این تشبیه حق است و در فرائض شخص شانی از حق می‌شود و این تنزیه حق است. از این رو اگر ذکر به عدد شخص خوانده شود آن شبیه شخص شده است و اگر به عدد آن خوانده شود شخص شبیه آن شده است اولی به منزله قرب نوافل و دومی قرب فرائض است.

نسبت اوقات فرائض به اوقات انسانی

نسبت نماز ظهر به انسان هنگام ایلاج روح انسان است و نسبت نماز عصر هنگام تولد چه اینکه مشرف به دنیاست همانطور که در اخبار است که آدم و حوا علیهم السلام پس از نماز عصر از بهشت اخراج شدند از این رو مستحب است پس از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار کرد.

نماز مغرب عرصه دنیا است که وقت مغرب محل خروج روز و ورود شب است نماز صبح و مغرب شبیه هم هستند از لحاظ که بین دو عرصه کاملاً متفاوتند. نسبت و رابطه نماز عشاء با برزخ است و نسبت نماز صبح با قیامت که صلا مشهود است. اوقات پیشین نماز ظهر به منزله برزخ نزولی است که پیش از ظهور در دنیا است چه اینکه اوقات سحر که وقت پیشین نماز صبح است برزخ صعودی (قیامت صغرا) است که پیش از قیامت (قیامت کبری) است. «ان قرآن الفجر کان مشهوداً»^۱ نماز ظهر به ایام، جوانی منسوب است که نو ظهور است افرادی که در این وقت به دنیا می‌آیند شادابترند.

صلاه عصر به دوران میان سالی از این رو توجه در نماز ظهر سزاوارتر است که پاکی در، جوانی شایسته است و در نماز عصر استغفار شایسته تر است که خدا در آن حساب را سخت تر می‌گیرد و زمانی است که آدم هبوط کرد و استغفار در آن مستحب است و اوقات پیش از مغرب ایام کهنسالی است که افسوس گذشت روز را

می‌خورند در حالی که شب فرارسیده و غیر قابل بازگشت است و با خود می‌گویند اگر، جوان بودم فلان می‌کردم و چنان می‌کردم چه اینکه برخی از اهل برزخ می‌گویند اگر به دنیا بازگردیم فلان و چنان می‌کردیم در هر حال این وقت مشرف به مرگ و ورود به برزخ است و از مغرب تا عشاء و از آن تا قبل از اذان صبح، مراتب برزخ است.

فرائض الهی گردهمایی ارباب و نوافل گردهمایی مربوبان

فرائض گردهمایی ارباب و نوافل گردهمایی مربوبان است گردهمایی ارباب است زیرا تجلی رب الارباب است در مظاهر اسماء و صفات به اقتضای «یدبر الامر من السماء»^۱. گردهمایی مربوبان از این، جهت است که تجلی مربوبان در قوس «الیه یرجعون»^۲ است. پس، جلوه و عشوه و ناز معشوق در قالب امر و فریضه نازل و عشوه و ناز خری مربوبان و مکلفان در قالب نوافل صاعد می‌شود. عاشق در عبادت باید حاضر باشد یعنی در فرائض و نوافل همنشین معشوق و رب باشد.

عبادت و حضور بهانه ای برای همنشینی با معشوق و رب است بطوری که حقیقت ذاکر، شاهد ذکر باشد نه ناطق آن. چون اگر ذکر بگوید غافل از یار می‌شود بلکه باید فقط رخ یار را بنگرد.

شاعر گوید: یک دم غافل از آن شاه نباشید شاید نگاهی کند و آگاه نباشید. کار عاشق در مرتبه قلب که حرم خداست فقط نگرستن است و چشم از روی محبوب برنداشتن. ذکر کار ذاکر و عاقل است از ادب به دور است که عاشق نزد معشوق لب به سخن بگشاید سخن گفتن یعنی توجه به غیر محبوب. عاشق نه زبان دارد و نه گوش بلکه سراسر چشم است و چشم و چشم.

فرائض امانت الهی اند

فرائض الهی مانند نماز و امثال آن فرشتگان و رسولان و میهمانان گرامی و فرستادگان مکرم و امانات خداوند عالم اند بسوی بندگان هر کس آنها را گرامی بدارد خدا را گرامی داشته است و خداوند مبارک نیز آنها را گرامی خواهد داشت و این امانات الهی

نیز در آخرت انسان را به عوض گرامی داشت آنها گرامی می‌دارند.

بهره‌های شب و روز

روز اصلی شب است و شب روز حقیقی. شب روز است از لحاظ تجلی خاص الهی در آن که تجلی ظهور و روز و روشنایی است و روز شب است از لحاظ اشتغال به تعیش و امور دنیای و کثرت و پریشانی و دوری از حضور. که دوری از حق که نور است ظلمت و نزدیکی به نور ظهور است.

از این رو شب (سحر) عذب فرات (اشاره به سوره فاطر آیه ۱۲ و دریای شیرین است و روز ملح اجاج که دریای شور است. وجه مشترک شب و روز و دریای شیرین و شور این است که در هر دو بهره‌هایی است که کریمه ۱۲ فاطر می‌فرماید: «لحمًا طریاً»^۱ (گوشت تازه) و «تستخرجون حلیه تلبسونها»^۲ (زیب و زیور) و «تری الفلک فیه مواخر لتبتغوا من فضله»^۳ (یعنی کشتی‌ها در آن روان می‌بینی تا از فضل خدا روزی طلبید).

خوب این بهره و جوه مشترک اما ظاهری اهل اللیل و اهل النهار است اما بر اساس اتحاد و مسانحیت و هم سنخی مدرک و مدرک و غذا و مغتذی و روزی و گیرنده روزی برای اهل شب که اهل مشاهده و شهود و کشف و ظهور هستند یعنی گوشت تازه و زیور و شناوریت کشتیها و طلبیدن روزی هم سنخ اوست یعنی، جریان یافتن کشتیها سیر و سلوک در دریای معارف آسمانی است که ظرف این دریا سحر و شب است که آب شیرین است و لولو مرجان و زیورها تجلیات محبوب و معارف الهیه است.

مکان نفسی تشهدتین در نماز

خواهی تشهد اول نماز را عالم ذر و مبدا و عالم علم و قیامت صغرا و خواهی تشهد دوم را قیامت کبری و معاد و عالم عین بدان. نماز صبح صلاه مشهود است زیرا متصل به قیامت و، جمع مبداء و معاد است.

۱- فاطر، ۱۲

۲- همان

۳- همان

۹۰ مائده معرفتی

مائده ۱: افکار پریشان، پراکنده، شیطانی و غیر اختیاری از جنس اضغاث احلام و افکار مثبت، اختیاری و متصل به بیان از جنس رویای صادق و مکاشفه است. در این باره در کتاب اشراقات ربانی در شناخت انسان جلد اول مطالب مفیدی بعون حق آورده ایم.

مائده ۲: جوان مومی است در دست محیط اطرافش.

مائده ۳: بیکاری مادر، جنون است.

مائده ۴: مردم را از زبان و رفتار و دوستانشان بشناسید.

مائده ۵: یتیم چند نوع است یکی از آنها عاقلی است میان، جهال.

مائده ۶: ابلیس ملعون و حضرت عزرائیل علیه السلام هر آن در کمین انسانند.

مائده ۷: عبادت، جسد و استمداد از ارواح مطهره معصومین علیهم السلام روح آنست.

مائده ۸: نجاست پاکی را دور می کند و گناه ایمان را.

مائده ۹: بزرگترین مشکلات با صبر رفع می شود و آن در نوجوانی شکل می گیرد.

مائده ۱۰: نادان از آتش سوزاننده تر است و همنشینی با او سخت ترین عذابها.

مائده ۱۱: طالب علم به میزان علمش متحمل رنج و سختی و فشار روحی می شود.

مائده ۱۲: علم نوعی رویت است چنانچه خدا فرمود: «اولم یر الانسان انا خلقناه

من نطفه».

مائده ۱۳: رفتار و گفتار ارتباط مستقیم با عقل دارد همانطور که چشم با سر.

مآئده ۱۴: اشراق عقل فعال بر عقل انسانی را کشف می‌گویند. (ملاصدرا)
 مآئده ۱۵: ابدال چهل نفرند زنان و مردانی هستند که طی طریقت می‌کنند بدون
 مرشد و رهبر خاص و معینی.^۱

در کتاب نفحات الانس آمده که ابدال کسانی اند که صفات زشت آدمی را از خویش دور
 کرده اند و به صفات الهی متصف شده اند و معروف است که هفت تن هستند.^۲
مآئده ۱۶:، جغرافیای عرفانی دارای یک شرق و یک غرب است. شرق همانطور که
 از اسمش پیداست اشراقیت دارد بر حسب معنا و غرب بر حسب صورت ظلمت.
 فاصله بین شرق و غرب مسافتی است که دارای درجات و درکات است مرکز مابین
 این دو، نقطه ای است بنام برزخ از برزخ تا نقطه غرب شامل هفت درکه است و از
 مرکز تا شرق هفت درجه انسان‌ها از نقطه وسط این دو منطقه شروع به رشد می‌کنند
 یا در طی درجات و یا درکات.

مآئده ۱۷: همه کرامات خارق العاده است ولی همه خارق العاده‌ها کرامت نیستند.
مآئده ۱۸: حرکت و تکامل خروج از قوه به فعل یا بطریق نزولی و یا صعودی.
مآئده ۱۹: اکسیر نفس ملاحظه است یعنی آنچه که مایه ترقی نفس است ملاحظه
 و مراقبه است.

مآئده ۲۰: فلسفه نر است و عرفان ماده فلسفه مرد است و عرفان زن، آدم مظهر
 عقل است و حوا مظهر دل. حقیقت این مطلب را با حدیث قدسی «لو لاک لما خلقت
 الافلاک...» ضرب کن حقایقی نیک در خواهی یافت.

مآئده ۲۱: ازدواج نباید نتیجه عشق باشد بلکه باید عشق نتیجه ازدواج باشد.
مآئده ۲۲: احوال کنونی هر شخصی و تمام مسائل و افکاری که بر شخص وارد می‌شود
 اجزایی هستند که انسان را بخود مشغول می‌کند فکر نکردن به امور بیهوده و تمرکز فکر
 داشتن انسان را بر فراز زمان می‌برد زیرا فراغت از اجزاء ورودی چیزی جز بالا رفتن و
 اوج گرفتن از سطح پایین نیست لهذا شخص بر فراز زمان حال قرار می‌گیرد زیرا اگر فرد
 مشغول اجزاء گردد فراغت نخواهد یافت و مشغول خواهد بود در واقع با درگیری و
 برخورد با اجزاء ناچیز عقل متشخص خواهد شد یعنی به اجزاء خرد مشخص می‌گردد

۱- کتاب معرفت شناسی در قرآن، جوادی آملی

۲- جامی، نفحات الانس

که متشخص به شخص سفلی شده و نتیجه اینکه اگر شخصی از احوال کنونی خودش خارج شود بر بالای زمان کنونی خود قرار می‌گیرد زیرا فرد حذف نمی‌شود در بعدی فراتر از سطح کنونی زمان قرار می‌گیرد. تشخص به شخصیت جزئی‌ه نشدن یعنی حرکت بسوی درک کل و فهم کلیات خارج از زمان کنونی.

می‌از خم معرفت کشیدن آسان تسلیم شدن و میل نمودن مشکل
مآئده ۲۳: خیر در زمان‌های مختلف با لباس مختلف آشکار می‌شود و لو اینکه ظاهر آن ناپسند باشد و شرّ نیز در زمان‌های مختلف با لباس مختلف ظاهر می‌شود ولو اینکه ظاهرش پسندیده باشد. انسان از خیر و شر خالی نیست. خیر خیر و شرّ اشرار محو شدنی نیست بلکه در دوره‌های گوناگون تجلی گوناگون می‌یابد. بنابراین باید با درایت خوبی‌ها را از پس ظاهر نامطلوب و بدی را از پس نقاب زیبا شناخت.

مآئده ۲۴: آنچه محو شدنی نیست بدست آمدنی است هیچ شیء باقی نیست که بدست نیاید مثلاً اعمال و گفتار ما محو نمی‌شوند بلکه در، جوّ منتشر می‌شوند و صاحب اثر می‌گردند و گاهی به تدریج و زمانی دفعی بر ما وارد می‌شوند.

مآئده ۲۵: احساسات خورنده عقل است چنانچه حسد ایمان را.

مآئده ۲۶: عدالت یعنی تعادل و تناسب و زیبایی در اعمال و رفتار و گفتار و افکار و اخلاق و برخورد با آحاد مردم و در احکام و عبادات. عبارتی انجام مطلوب امور در تمام عرصه‌ها.

مآئده ۲۷: بطن اسلام ایمان است بطن ایمان ولایت بطن ولایت صبر و بطن صبر سکوت و بطن سکوت ذکر و بطن ذکر ذکر خفی و بطن ذکر خفی فناء فی الله و بطن فناء فی الله بقاء بالله. سائغاً هنیاً.

مآئده ۲۸: عقیده و اخلاق و عمل در روح انسانی راه پیدا می‌کند و در پرتو تحول، جوهری از حال به ملکه و از آنجا به صورت نوعی و فصل مقوم راه یافته و در متن وی سهم تقویمی می‌یابد و از این رهگذر بهره‌ای از دوام یافته در نشئه معاد با تصویر الهی به صورت‌های متناسب تجلی می‌کند. امام هر عصر مسئول ویژه هدایت ارواح و نفوس مستعده است!

مآئده ۲۹: در کتاب نشان از بی‌نشانها در بیان دعای «یا من تحل» نکته‌ای آمده است

که، جان انسان را مست می‌کند اگر انسان آنرا بفهمد و آن اینکه هر صاحب روحی که اراده در او باشد فاعل آن خداست و ثواب و عقاب به نیت فاعل، جزیی است خدای سبحان می‌فرماید: لایواخذکم الله فی اللغو فی ایمانکم و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم و الله غفور حلیم.

مائده ۳۰: امیر کائنات امیرالمومنین علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: بدانید ای بندگان خدا به درستی که از برای شما مراقب و مواظبینی از درون خودتان می‌باشد و، جاسوس‌هایی از اعضا و، جوارح شماست و حافظ راستگویی است که حفظ می‌کند اعمال شما را و آنها به تعداد نفس خلائق می‌باشند.

مولوی گوید:

ای نموده ضد حق در فعل و درس در میان لشکر او یی بترس
جزو، جزوت لشکر او در و ففاق مر تو را اکنون مطیعند از نفاق
مائده ۳۱: تن‌هایی زینت عدالت است.

مائده ۳۲: انسان در شب به حقیقت نزدیکتر است و در نیمه شب حقیقت آشکارتر.
مائده ۳۳: بهداشت روانی افضل نعمات الهی است و غفلت از آن اکبر غفلتها و سعی در ایجاد آن بهترین اقدامهاست.

مائده ۳۴: نفس شامل اسفل و اعلی صور است و هر یک از این دو نوع صورت در حالت شخص اثر است در اسفل قادر متعال را می‌خواند و در صور دیگر مریبان دیگر را.

مائده ۳۵: اگر چیزی را بر مبنای اندیشه والا پذیرفتی باید عوارض آنرا نیز بر مبنای همان اندیشه راه ببری و برداشت کنی این بسیار مهم است لزوماً آن چیز مطابق با اندیشه تو نخواهد بود باید صبر پیشه سازی تا وضع کنونی نفسانی تو در عمل و نه در اندیشه صرف همان مبنای اولیه شود.

یعنی در اندیشه تو چنان حال و الایی موجود بود اکنون در فعل و آغوش توست و این در گرو صبر تو بر تکامل خود و آن چیز است که آنرا پذیرفتی عوارض آن چیزی که پذیرفتی بر توست اگر شانه خالی کنی حسرت زده خواهی شد و اگر تحمل کنی رو به تکامل و رشد خواهی بود.

فضای بین عمل تو با علم تو عوارض بیرونی و پیرامون تو هستند که همان مسیر

میان قوه و فعل است از منزل علم و عمل و، جایگاه کنونی تا آرمان راهی است که باید پیموده شود.

مائده ۳۶: فشار و اضطراب و نا هماهنگی در بیان و رفتار روان را متزلزل و روح را نا آرام میکند.

مائده ۳۷: یوسف، همان گوهر نفس توست که بر اثر غفلت آنرا به بهایی ناچیز می فروشی.

مائده ۳۸: تفکر چون تضرع سبب تنزل علم الهی است (ابن سینا).

مائده ۳۹: علم یک حقیقت مجرد است که هرگز از امور مادی حاصل نمی شود و تنها مبداء افاضه علم همان هستی مجرد محض است و تا آن ذات کامل، ظهیر و حامی متعلم نباشد او نمی تواند از علوم باطنی طرفی بندد (جوادی آملی).

مائده ۴۰: در بهشت به اندازه سوراخ ته سوزن است که تا بدان اندازه فروتن نباشی و کوچک وارد نشوی.

مائده ۴۱: بزرگی گفت: زمان عبارت است از حرکت مقدره دوره افلاک و حرکت سماوات از اینجاست که مردمان را ابناء الزمان نامیده اند چونکه حرکات و سکانات و سایر امور و خصلت های ایشان متأثر و متولد از عالم سماوات است از این رو در احادیث رسیده است هر بلایی و مصیبتی که به هر کسی می رسد از خود آن کس است و به این سبب این دار را دار مکافات نامیده اند و خدای سبحان فرموده قرار نمی گیرد و فرود نمی آید حيله مگر به اهل آن.

مائده ۴۲: درجایی نوشته دیدم که حضرت، جبرائیل علیه السلام موکل اسم شریف لطیف است و هم ایشان با حضرت اهرائیل موکلان شریفه الباری. البته حضرت اهرائیل به طور، جداگانه در علوم غریبه آمده است که موکل حرف ذال است البته این مطلب برای حقیر مجرب است.

مائده ۴۳: خیال محک نفس است و، جویباری از دریای نفس.

مائده ۴۴: انسان که دارای شئون عقلی و نفسانی است درعوامل متعلق آنها تجلی دارد و نازلترین ظرف تجلی انسان دنیاست.

مائده ۴۵: خدا هادی است یعنی در هر آنی مشغول هدایت انسان است.

مائده ۴۶: خدا متکلم است یعنی در هر آنی با انسان در حال گفتگوست از ورای

حجاب. من حجاب تو هستم و تو حجاب من.
مائده ۴۷: روح نیازمند تذکر و توجه است نه نیازمند تعلیم رسولان هم مبشر و منذرند نه آموزگار.

مائده ۴۸: «لیرواعمالهم» در سوره زلزال یعنی انسان در ملکوت افراد تجسم یافته از ملکات نفسش را می بیند به عینه در مقابلش و با آن زندگی می کند زیرا بین «لیروا» فعل دیدن و «اعمالهم» هیچ فاصله ای و حجابی و مانعی نیست.

مائده ۴۹: هر فعل نیکی لبخندی است بر لبان حجت حق امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چرا که نیکی از مجرای او صعود می نماید آنطور که امر الهی از دریچه ایشان نازل می شود.

مائده ۵۰: بزرگان سلوک می فرمایند اسم شریف «حی» با هر مزاجی سازگار است و باعث حیات قلوب میته می شود.

مائده ۵۱: عبدالکریم کسی است که خداوند متعال او را مظهر صفت کریم و کرامت کرده باشد بجهت راسخیت در صفت کریم.

مائده ۵۲: مظهریت کمال نفسی اند نه نسبی و عرضی و به منزله مقوم حقیقت انسان به شمار می رود نه کمال ثانوی و وجود نعته (آیت الله، جوادی آملی).

مائده ۵۳: فارابی در کتاب فصوص الحکم آورده است که قلم و لوح ملکهای روحانی است و کتابت تصویر حقائق است پس قلم معانی را که در عالم امر است فرا می گیرد و به کتابتی روحانی آنرا به ودیعت به لوح می سپارد پس قضا از قلم منبعث می شود و تقدیر از لوح.

اما قضا مشتمل بر مضمون امر واحد است و تقدیر مشتمل بر مضمون تنزیل به اندازه معلوم.

مقدر در این مرتبه تقدیر به ملائکه ای که در سماواتند سانح می شود سپس به ملائکه ای که در زمین اند فائض می شود سپس در وجود حاصل می شود.

مائده ۵۴: از سخنان آیت الله همدانی از اولیاء الهی است که فرمود: مکاشفات و خوابهای صادق برای سالک حالت هستند و باید از ریاضت و محاسبه و مراقبه دست بردارند تا این حالات به مقامات تبدیل شود.

مائده ۵۵: علامه حسن زاده آملی در کتاب ده رساله فارسی آورد چنانچه نیکی را

درک کنی آن ماده صور منعمه در عالم برزخ می‌شود و اگر بدی را درک کنی ماده صور منقعه می‌شود.

مدرکات چشم، گوش، خیال و مدرکات مقاصد و افعال و کلام و زبان و از تمام مدرکات پرسش می‌شود زیرا هیچ مدرکی معطل و بی حساب نمی‌ماند.^۱ راقم حقیر می‌گوید آنجا که خدای سبحان فرمود در قرآن کریم «وقفوهم انهم مسئولون»^۲ فرمایش استاد از مصادیق این شریفه می‌تواند باشد که همه مدرکات و مدرکات انسان مسئول است و سؤال از هر مسئولی رواست. و هر موقفی برای هر مدرکی در نظر است.

مائده ۵۶: تقوا در هر کاری روزی انسان را در همان کار افزایش می‌دهد.^۳

مائده ۵۷: اعمال و نیات و مقاصد ما ماده احوالات ما در نشاء برزخ است پس اگر اعمال نیک باشد احوالات نیکو در برزخ شامل حال می‌شود و عکس آن همچنین. پس عمل انسان و نیات او در دنیا منشاء و مشخص مزاج روح است در برزخ. همانطور که کیفیت صور، جنینی در عالم رحم در حالات انسان در عالم دنیا تاثیر بسزایی است بر همین اساس کیفیت صور حاصله در عالم دنیا دخل شدیدی بر حالات انسان در عالم مثال دارد. یعنی در دنیا غذا مزاج را ایجاد می‌کند و در ملکوت اعمال و نیات.

مائده ۵۸: هر صفتی، جوهری سیال و جاری و با اثر مستمر است هر موصوفی دارای هر اثری که باشد اثرات آن صفت بر نفس و روح موصوف موثر است چنانچه حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند تا وقتی که بنده خدا زشت خو و بد خلق است پیوسته بر دوری خود از خدا می‌افزاید. بنابراین هر انسانی بطور دائم از بهره‌های صفت نیک و بد خود بهره مند است.

مائده ۵۹: هر قدر به خدا نزدیک شوی از اسباب دور می‌شود هر قدر از اسباب دور شوی به خدا نزدیک می‌شوی.

مائده ۶۰: در کتابی دیدم که نوشته بود زمین شنبه آفریده شد یکشنبه کوهها و دوشنبه

۱- علامه حسن زاده آملی، ده رساله فارسی

۲- صفات، ۲۴

۳- معرفت شناسی در قرآن، جوادی آملی

نباتات و سه شنبه مکروهات و چهارشنبه نور و پنج شنبه حیوانات و آدینه بعداز نماز دیگر در آخر ساعتی از روز آدم افریده شد.

مآئده ۶۱: معرفت باعث می‌گردد که سالک نتواند با همش در خارج تصرف نماید و هر چه معرفت بیشتر شود از تصرفات سالک کاسته می‌گردد و این به، جهت تحقق به مقام عبودیت و توجه به اصل خلقتش می‌باشد یعنی به، جهت اظهار عبودیت که مقتضی اطاعت از دستورات مولی است از تصرفات پرهیز می‌نماید.

زیرا تصرفات در صورتی است که اظهار ربوبیت نماید و این با اصل عبودیت و بندگی مخالف است زیرا تصرفات حق مولی است نه بنده و همین طور به، جهت توجه به اصل خلقت طبیعی اش که ضعف و عجز می‌باشد چنانچه خداوند فرموده است شما را از ضعف خلق کردم.^۱

مآئده ۶۲: خداوند تبارک و تعالی چون بخواهد عقل را کامل کند نفس را تکامل می‌بخشد و چون خواهد نفس را سامان بخشد، جسم را منضبط می‌کند پس تکامل عقل به نفس است و چون نفس را تربیت کند او را به پریشانی مبتلا می‌کند و در نهایت از سکینه نفس عقل قوی میشود و از قوت عقل نفس آرام می‌شود و از متانت نفس، جسم معتدل.

مآئده ۶۳: می‌گویند ابلیس، زمانی نزد فرعون آمد در حالیکه فرعون خوش‌های انگور در دست داشت و می‌خورد ابلیس به او گفت: هیچکس می‌تواند که این خوشه انگور را به مروارید خوش آب و رنگ مبدل سازد؟ فرعون گفت: نه. ابلیس با، جادوگری و سحر، آن خوشه انگور را به دانه‌های مروارید خوشاب تبدیل کرد. فرعون تعجب کرد و گفت: آفرین بر تو که استاد و ماهری. ابلیس سیلی ای به او زد و گفت: مرا با این استادی به بندگی قبول نکردند، تو با این حماقت چگونه دعوی خدایی می‌کنی؟

مآئده ۶۴: پس از آنکه امواج، تنها بازمانده یک کشتی غرق شده را به ساحل، جزیره ای دورافتاده و متروک آوردند مرد نجات یافته هر روز بی‌تابانه به درگاه خداالتماس میکرد تا به وسیله ای او را از این وضعیت خلاص کند. برای همین هرروز به افق دوردست خیره میشد تا شاید کمی و وسیله نجاتی ببیند ولی هیچ خبری نبود.

بالاخره خسته و درمانده از این وضعیت تصمیم گرفت که کلبه کوچکی را بوسیله تخته پاره‌های بجامانده از کشتی غرق شده بسازد تا هم او را از گزند باد و باران و تابش سوزان خورشید حفظ کند و هم اندک آذوقه ای که از کشتی، جمع کرده بود را در آن انبار کند.

اما یک روز پس از آنکه ساعتها پی غذا گشته بود در هنگام بازگشت به خانه از سمت کلبه‌اش دود غلیظی که پیچ و تاب خوران به آسمان میرفت را دید، شتابان به سمت کلبه‌اش دوید اما... کلبه کوچک در میان شعله‌های آتش می‌سوخت. بدترین اتفاق ممکن افتاده بود همه چیز در پیش چشمانش به خاکستر تبدیل میشد. مرد بیچاره در نهایت اندوه و غضب روبه آسمان کرد و گریان گفت: «خدایا! چطور تونستی... چطور تونستی با من چنین کاری کنی؟» و شروع به زاری و شکایت کرد تا اینکه از فرط خستگی به خواب رفت.

سپیده دم روز بعد با صدای سوت یک کشتی که به، جزیره نزدیک میشد از خواب بیدار شد. باور کردنی نبود کشتی می‌آمد تا او را نجات دهد. وقتی کشتی به، جزیره رسید مرد از یابندگان خود پرسید: چطور از وجود من در این، جزیره دور افتاده مطلع بودید؟!

آنها، جواب دادند: ما اطلاعی نداشتیم ولی دیروز که مایلها دورتر از اینجا در حال عبور بودیم علامتی را که با دود میدادی دیدیم.

نتیجه اینکه وقتی زندگیمون به هم میریزه و همه چیز برخلاف انتظار ما پیش میره نباید زانوی غم بغل بگیریم و فکر کنیم که همه چیز از دست رفته است. یادتون باشه دفعه بعد که کلبه کوچیکتون داره می‌سوزه و از بین میره ممکن است همان علامتی باشد که به وسیله آن خدا اسباب نجاتتان رو به سمت شما هدایت می‌کند.

مآئده ۶۵: گناه نجاست است و گنهکار نجس و تا زمانی که توبه نکرده باشد نجس است روحا و نفسا. (این نجاست حکم ملکوتی است نه فقهی).

مآئده ۶۶: فکر گناه نیز دم شیطان است بر انسان و غباری از دوزخ.

مآئده ۶۷: «کریم العفو» یعنی همان «مبدل السيئات حسنات و، جاعل الحسنات درجات».

مآئده ۶۸: حضرت استاد حسن زاده آملی در کتاب ده رساله فارسی آورده است که

وقتی که انسان نیت کسی کرده است به اتحاد مدرک و مدرک آن کس است و آن این شخص همان آن کس است و چون توجهش را به آن تمرکز دهد و در توجهش تعمق کند با آن کس حشر مثالی می‌یابد. «فتمثل لها بشراً سوياً»، جمیع تمثلات یک نحوه ادراک است.^۱

مائده ۶۹: انسان می‌خواهد، جلوی بی‌عدالتی و فساد را بگیرد اما گناه مقاومت او را سلب می‌کند و انگیزه او را عقیم می‌سازد.

مائده ۷۰: گناه آدمی را تنها می‌کند و سبب، جدایی از صف صالحان می‌شود.

مائده ۷۱: اگر اهل زمین و آسمان، جن و انس دست به دست هم بدهند و بخواهند برگی را از درختی، جدا کنند اگر خدا نخواهد نمی‌توانند.

مائده ۷۲: صلوات رحمت الهی را نازل و توجه خدای عالم را، جلب می‌کند.

مائده ۷۳: حب اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین نشانه حلال زادگی، متضمن نوارنیت قلب و ضامن نجات است که دشمنانشان از این سه نعمت محرومند.

مائده ۷۴: ما اگر بخواهیم آدم بشویم خیلی سخت است زیرا فاصله ما با خدا بی‌نهایت است ولی اگر خدا بخواهد ما را آدم کند خیلی راحت است زیرا خدا را با ما فاصل‌های نیست.

مائده ۷۵: عقلا در دنیا غمناکند و، جاهلان در آخرت. عقل نبوت است و عاقل نبی و طبیعت خلق و امر کتاب او. علما و عقلا و اندیشمندان در هر زمان امتداد علما و عقلا و اندیشمندان اسلاف خودند. جاهلان نیز در امتداد و دنباله، جهال اسلاف خودند حال بین و ارث کدامی؟ در امتداد، جویبار عذب فراتی یا بحر اجاج.

مائده ۷۶: ادراک صور سفلیه حرکت به اسفل است و ادراک صور علویه حرکت به اعلی است حرکت سافل مفید بدحالی و رنجوری است و حرکت عالی مفید خوشحالی و بسط و تکامل است.

مائده ۷۷: حدیث نبوی که فرمود: «لی مع الله وقت لایسعی فیہ ملک ولا نبی مرسل»^۲ اشاره به حقیقت محمدیه صلی الله علیه وآله است که صادر اول و خلق اول و، جوهر وجود است.

مائده ۷۸: انسان در مرتبه عقل، مجرد و عقل و عاقل و معقول است و از، جنس

۱- علامه حسن زاده آملی، ده رساله فارسی

۲- اصول کافی

مجردات. پس انسان در مرتبه عقل و ظهور عقلی فاصله ای با عقول روحانیه ندارد از این روست که عقل است و کاشف معارف آسمانی. خیال و وهم نیز به مدد عقل و وساطت او قرابتی با مجردات دارند.

مآئده ۱۶۹: مرگ انفجار روح آدمی است که در نتیجه آن عالمی تشکیل می‌شود و تمام آن چیزهایی که از اشجار و افراد و کنیز و خدم و حشم و میوه، جات و موجودات، جانوران و درندگان و وحوش وجود دارد تماماً مراتب وجودی همان شخص است که بواسطه مرگ ظهور کرده‌اند.

یعنی آن طبیعتی که در دار ملکوت چه زشت و چه زیبا همه مراتب وجود شخص است که در نتیجه افعال و نیات او ساخته شده است بنابراین میزان مساحت و گستره عالم هر فردی به میزان اعمال و نیات و علم اوست.

مآئده ۱۷۰: مراتب معیت حق با انسان به این ترتیب است که اولاً «هو معکم اینما کتتم»^۱ بعد «نحن اقرب الیه من حبل الوریث»^۲ و اینکه «ان الله یحول بین المرء و قلبه»^۳. تدبر کن.

مآئده ۱۸۱: مولوی در مثنوی گوید:

<p>تا که شیرین میشد از ذکرش لبی این همه الله را لیبک کو چند الله میزنی با روی سخت دید در خواب او خضر را در خضر چون پشیمانی از آن کش خواندهای زان همیت‌رسم که باشم رد باب و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست , جذب ما بود و گشاد این پای تو زیر هر یارب تو لیبک‌هاست زانک یارب گفتنش دستور نیست</p>	<p>آن یکی الله می‌گفتی شبی گفت شیطان آخر ای بسیارگو مینیاید یک، جواب از پیش تخت او شکسته دل شد و بنهاد سر گفت هین از ذکر چون وا ماندهای گفت لیبکم نمی‌آید، جواب گفت آن الله تو لیبک ماست حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو ترس و عشق تو کمند لطف ماست جان، جاهل زین دعا، جز دور نیست</p>
---	---

۱- حدید، ۴

۲- ق، ۱۶

۳- نفال، ۲۴

بر دهان و بر دلش قفلست و بند
 داد مر فرعون را صد ملک و مال
 در همه عمرش ندید او درد سر
 داد او را، جمله ملک این، جهان
 درد آمد بهتر از ملک، جهان
 خواندن بی درد از افسردگیست
 آن کشیدن زیر لب آواز را
 آن شده آواز صافی و حزین
 ناله‌ی سگ در رهش بی‌جذبه نیست
 چون سگ کله‌ی که از مردار رست
 تا ننالند با خدا وقت گزند
 تا بکرد او دعوی عز و جلال
 تا ننالند سوی حق آن بدگهر
 حق ندادش درد و رنج و اندهان
 تا بخوانی مر خدا را در نهان
 خواندن با درد از دلبردگیست
 یاد کردن مبداء و آغاز را
 ای خدا وی مستغاث و ای معین
 زانک هر راغب اسیر ره زنیست
 بر سر خوان شه‌نشاها نشت^۱
 مائده ۱۲: خانم، جوانی در سالن انتظار فرودگاهی بزرگ منتظر اعلام برای سوار شدن
 به هواپیما بود.

باید ساعات زیادی رو برای سوار شدن به هواپیما سپری می‌کرد و تا پرواز هواپیما
 مدت زیادی مانده بود؛ پس تصمیم گرفت یک کتاب بخرد و با مطالعه این مدت رو
 بگذراند او یک پاکت شیرینی هم خرید.

خانم نشست رو یک صندلی راحتی در قسمتی که مخصوص افراد مهم بود، تا هم
 با خیال راحت استراحت کند و هم کتابش را بخواند.

کنار دستش، جایی که پاکت شیرینی بود، یک آقای نشست روی صندلی کنارش
 و شروع کرد به خواندن مجله‌ای که با خود آورده بود.

وقتی خانم اولین شیرینی رو از تو پاکت برداشت، آقا هم یک دانه برداشت؛ خانوم
 عصبانی شد ولی به روی خود نیاورد، فقط پیش خود فکر کرد این مرد عجب رویی
 داره، اگر حال و حوصله داشتم حسابی حالش را می‌گرفتم.

هر یک دانه شیرینی که خانم برمی‌داشت، آقا هم یکی برمیداشت. خانم داشت
 راستی راستی، جوش می‌آورد، ولی نمی‌خواست باعث مشاجره شود.

وقتی فقط یک دانه شیرینی ته پاکت مانده بود، خانم در این فکر بود که حالا این
 آقای پررو و سوءاستفاده‌چی چه عکس‌العملی نشان می‌دهد.

آقا با کمال خونسردی شیرینی آخری رو برداشت دو قسمت کرد و نصفش را داد به خانوم و نصف دیگر را خودش خورد. این دیگه خیلی رو می‌خواهد خانم از عصبانیت کارد میزدی خودش در نمی‌آمد؛ در حالی که حسابی قاطی کرده بود، بلند شد و کتاب و اثاثش رو برداشت و عصبانی رفت برای سوار شدن به هواپیما.

وقتی در هواپیما سر، جای خود نشست، نگاهی توی کیفش کرد تا عینکش را بردارد که یک دفعه غافلگیر شد؛ چرا؟ برای اینکه دید پاکت شیرینی که خریده بود توی کیفش است؛ «دست نخورده و باز نشده». فهمید که اشتباه کرده است و از خودش شرمنده شد.

او یادش رفته بود که پاکت شیرینی رو وقتی خریده بود تو کیفش گذاشته بود. آن آقا بدون ناراحتی و اوقات تلخی، شیرینی‌هایش را با او تقسیم کرده بود؛ در حالی که اون عصبانی بود و فکر می‌کرد در واقع آقا داره شیرینی‌هایش را می‌خورد. و حالا حتی فرصتی نه تنها برای توجیه کار خودش، بلکه برای عذرخواهی از آن آقا هم نداره.

مائده ۱۳: بزرگی گفت چهار چیز غیرقابل، جبران و برگشت ناپذیر است:

«سنگ» بعد از اینکه پرتاب شد؛ «دشنام» بعد از اینکه گفته شد؛ «موقعیت» بعد از اینکه از دست رفت؛ و «زمان» بعد از اینکه گذشت و سپری شد.

مائده ۱۴: پیرامون آیه کریمه انا تنذر من اتباع الذکر و خشی الرحمان بالغیب در شریف یاسین ملهم به این الهام شدم که «من اتباع»^۱ شیعیان امیر المومنین و «الذکر»^۲ حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فی فرجه الشریف است.

مائده ۱۵: تمرکز فکر از عوامل تعادل مزاج است.

مائده ۱۶: عقل مرتبه نازله قلب است یعنی قلب و عقل یکی هستند به لحاظ حروف وجه اختلاف عقل و قلب به (عین) و (با) است. در علم شریف، جفر (عین) نظیره (با) است چون این چنین است بنابراین عقل مرتبه نازله قلب و معاون اوست. از اسرار مقدم بودن قلب بر عقل، تقدم حرف (با) به حرف (عین) است.

مائده ۱۷: انسان تا تابع چیزی نباشد اطاعت کننده و متبوع نمی‌تواند باشد پس

اطاعت در گرو تابعیت است چنانچه قرآن در سوره طه از قول هارون می‌فرماید: «فاتبعونی و اطیعوا امری»^۱ تبعیت یعنی گردن نهادن و پذیرش یک شخص به عنوان رئیس و رهبر و اطاعت یعنی امتثال امر آن رهبر. چنانچه تابعیت به اطاعت منجر نشود سودی ندارد کسانی که به حضرت امام حسین سلام الله علیه نامه نوشتند تابع آن حضرت بودند اما مطیع نبودند در این صورت تابعیت آنها سودی بحالشان نبخشید. در جریان حضرت علی علیه السلام نیز همین، جریان رخ داد و این، جریانی بود که در غیاب حضرت موسی در قومش پدید آمد. آنها تابع موسی بودند اما مطیع نبودند زمانیکه باید شان موسی را در هارون می‌دیدند بخاطر، جزم اندیشی و ظاهر نگری و جمود فکری گفتند ما به حرف تو ای هارون گوش نمی‌دهیم صبر می‌کنیم تا موسی بازگردد.

در آخر الزمان و عصر غیبت نیز همین مسئله رخ داد باید شان معصوم را در فقیه عادل و آگاه سرایت داد و نباید گفت که ما کاری به دین نداریم تا امام زمان خودش بیاید. آنهاهی که موسی را در هارون ندیدند و رسول الله صلی الله علیه و آله را در علی و اولاد آن حضرت ندیدند اهل ظاهرند که عقل آنان از مرتبه حس و محسوس و ظاهر فراتر نرفته است.

مآئده ۱۸: در کریمه طه فرمود: «و عننت الوجوه للحی القیوم»^۲. وجوه، جمع وجه به معنای صورت است. صورت وجه شیء است در حکمت قاعده عزیزی است که میفرماید شیئیت شیء به صورت اوست نه به ماهیتش. شیئیت شیء وجه اوست چون صورت و وجه، محل ظهور آثار شیء اند پس صورت و وجه هر دو به یک معناست.

طبق این قاعده که عرض شد وجه، حقیقت شیء است و حقایق و صورت و وجه اشیاء ملکوت آنهاست. یعنی وجه شیء یا صورت شیء ملکوت آن شیء است. سوره یاسین می‌فرماید: «فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون»^۳. در کریمه طه فرمود: «و عننت الوجوه للحی القیوم». یعنی همه حقایق نسبت به حی و قیوم نسبت مجاز به حقیقت و فرع به اصل است و درپیشگاه حی و قیوم که وجود حقیقی است خاضع و خاشعند.

مآئده ۱۹: حلم علت توسعه است لذا حلیم کسی است که هم وسعت نفس دارد و

۱- طه، ۹۰

۲- طه، ۱۱۱

۳- یاسین، ۸۳

هم خود موسع است. بدانکه حلم علت اشراف نفس است از این رو مرکب وحدت است پس احد خالق واحد است.

وحدت، کمال اشراف است منازل کثرت حضيض است و منازل وحدت شریف. سیر نزول رو به آبادی حضيض است و صعود رو به آبادی شریف.

از خلاف آمد دوران بطلب کام که من کسب، جمعیت از آن زلف پریشان کردم چون امام منتظر حلیم است لهذا مشرف است بر نفوس و چون حلیم، وحید است و مشرف بر کثیر و چون وحید است مفیض خواهد بود و چون وحید امام است لذا، جمله نفوس رو به او دارند که این اقتضای امامت است.

چون تکثرات رو به وحدت دارند لذا نفوس طالب وحدتند طوعاً و کرهاً. حضرت حجت فرمود: ما به خبرهای شما آگاهیم و چیزی از شما بر ما پنهان نیست. بگردونش به دانش دست دست تا نماید آنچه پنهان کرده است حال متوجه شدی که حلیم معادل و، جاعل بسط و وسع و امثالهم است. سهل می پنداشتم پیمودن راه وصال بس کتل‌هایی که در پیش آمد و شدکار مشکل بدانکه حلیم را موکلی است که یاور یاران و شیعیان اوست و این موکل صاحب حرف ذال است. فعلیت حلم یعنی حرکت از نظر بسوی بصر و از ظاهر به باطن. حلم ممتحن عالم، سالک و مدعی است.

مائده ۹۰: اگر زمان از فرآیند تشکیل پدیده‌ها مانند، جانوران و گیاهان و همه چیز گرفته شود آنگاه معلوم می‌شود که هر شیء ای خود معجزه ای بزرگ است اما چون آنها به تدریج و در طول زمان به وجود می‌آید به چشم نمی‌آید و عادی و معمولی انگاریده می‌شود مثلاً خود انسان که قطره ای آب بود و به مرور انسان می‌شود اما زمانی شگفتی این پدیده و اعجاز آن نمودار می‌شود که زمان از آن حذف می‌شود یعنی بلافاصله قطره ای آب منی بد بو و زشت به انسانی زیبا و بزرگ و هیکل مند تبدیل شود که هیچ شباهتی با وجود قبلی‌اش ندارد.

۲۵ مآئده عرفانی

مآئده ۱: معارف آسمانی در فضای خاص روحی بر شخص ملهم می‌شود و چون انسان غیر کامل اغلب حضور دائم در آن شرایط را ندارد از این رو ممکن است شکی و ظنی نسبت به آن معارف که در فضای خاص نازل شده است پیدا کند از این رو است که خدای سبحان می‌فرماید: «الحق من ربك فلا تكن من الممترين»^۱. یعنی سخن حق همان است که از، جانب خدا به تو رسید مبادا هیچ گاه در آن شک و ریبی کنی.

مآئده ۲: گاه افعال خداوند مبارک مانند یحیی و یمیت به این معنی است که به اقتضای اسم حی و فعل یحیی چیزی را در دل و قلب القاء می‌فرماید این نوعی احیاء است.

گاهی نیز چیزی را از یاد انسان می‌برد یا از توجه قلب و دل می‌برد این نیز نوعی امات‌ه است. این مطلب شریف از کریمه ۱۵۶ آل عمران استفاده می‌شود.

مآئده ۳: فیوضات الهی دائم در حال ریزش است مراقبت لازم است تا آنها را، جمع نماید و گرنه مثل آب است که ریخته می‌شود و شخص متوجه آن نیست. «کل یوم هو فی شان»^۲.

۱- آل عمران، ۶۰

۲- الرحمان، ۲۹

مائده ۴: غریب و نا آشنا بودن و دوری، جستن از مردم و سکوت و لقمه حلال مایه سعادت و باز شدن ابواب آسمانی است. این مطلب برگرفته از آیه ۱۹ سوره مبارکه کهف است.

همه پیامبران و اولیای الهی قبل از اینکه درهای آسمان و باطن عالم برویشان باز شود از مردم دور شدند و سکوت کردند و متوجه ذکر خدا شدند.

مائده ۵: طبیعت، جسم، برزخ، روان و ملکوت روح و، جبروت قلب انسان کبیر است. اتفاقاتی که در، جسم می افتد شبیه اتفاقاتی است که در طبیعت می فاند اتفاقاتی که در روان می افتد شبیه اتفاقاتی است که در برزخ می افتد و الی آخر.

مائده ۶: برخی اولیای الهی صامت و برخی ناطق و برخی کاتب هستند. برخی که کاتب اند ناطق نیز هستند و برخی صامت و کاتب اند

مائده ۷: ایمان وقتی کامل و قوی شد خوف برداشته می شود زیرا «اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون»^۱ مومن همیشه شاد است چون ذاکر است و ذاکر با مذکور همنشین و چه شادی ای بالاتر از این.

مائده ۸: از موهبت های اولیای الهی به افراد انتقال و هبه نمودن روحانیت و باطن اعمال مانند وضو و نماز و امثال آن است گاهی این موهبت در عالم بیداری گاهی در خواب و گاهی بین این دو انجام می شود گاهی ممکن است ظاهر مکاشفه یا رویای صادقه ظهور در اهداء نداشته باشد اما مراد همان است.

مائده ۹: ذکر شریف استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) برای تقویت روح در یقین به قضاء و قدر الهی مفید است

مائده ۱۰: ناشکری باعث ضیق است ناشکری درباره کار باشد سختی و تنگی در امور را در پی دارد و اگر در نعمت باعث ضیق روزی است و به همین ترتیب الی آخر.

مائده ۱۱: داروی مراقبه و استقامت سبب احیاء دل و ضد قساوت قلب است.

مائده ۱۲: ذکر شریف سلام سبب اقبال حق است.

مائده ۱۳: ایمان به قضاء و قدر الهی مجاهده، و سبب فتوحات معنویه است.

مائده ۱۴: گاهی قبض در پی عطای کثیر حادث می شود و علت آن، جلوگیری از فساد ناشی از بسط و عطاست.

مائده ۱۵: طلب، جنس خفیف پس از طلب، جنس عالی نهی تهذیبی دارد.
مائده ۱۶: گاهی انسان سالک چیزی را از خداوند متعال می‌خواهد آنگاه در ایام آتی در مکاشفات یا در رویای صادقه امرش را بر او می‌نمایاند سالک باید هوشیار باشد و خواسته خود را فراموش نکند تا پدیده‌های بعدی را بتواند با مسائل گذشته‌اش و خواهش‌هایش متصل کند و به نتیجه برسد و نیز گاهی آن خواهش زبانی او در گذشته در آینده در مکاشفات به زبان حال نیز مطرح میشود و این نحوه ای حقیقتیتر از خواهش اوست.

مائده ۱۷: ملکات و اعمال و صفات پلید در عنق و گردن انسان تجمع می‌کند و باعث می‌شود که انسان نه بتواند، جلوی پایش را بنگرد و نه به گذشته خود بیاندیشد که توبه کند از این رو خطاب یاسین که فرمود «و اذا قيل لهم اتقوا ما بین یدیکم و ما خلفکم لعلکم ترحمون»^۱ را نمی‌شنود تا مرحوم شود از این رو مرحوم می‌گردد سالک باید تدبیر کند در کریمه یاسین که فرمود «انا، جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون»^۲.

مائده ۱۸: اگر کسی بیدار نباشد و قلبش بر اثر کثرت گناه مرده باشد خطاب قرآنی را نمی‌شنود.

مائده ۱۹: هر گاه سرّی نابجا و در غیر محل بیان شود گره ای از ریسمان اتصال سالک باز می‌شود و باعث دوری وی از مطلوبش و ربّش می‌شود.

مائده ۲۰: ادب حکم می‌کند که سالک اعمال نیکش را از خدا و بدی‌هایش را از خود بداند و ببیند واز اینکه خدا اعمال نیکي را بدست او، جاری ساخته است شاکر و بابت بدی‌هایش عذرخواهی کند.

مائده ۲۱: احوال سالک مانند فصول اربعه است از حیث احوالات و تجلیات و قبض و بسط و ریزش و انقطاع و مانند آن. شاعر چه خوش گفت:

گر رنج پیشت آید و گراحت ای حکیم نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

مائده ۲۲: همه مخلوقات آیات الهی اند و همه آیات الهی سجده دارند پس برای دیدن هر کدام سجده ای باید کرد پس انسان حق بین همیشه در سجده است.

۱- یاسین، ۴۵

۲- یاسین، ۸

مآئده ۲۳: احوال، جواهر و ذوات بر اثر تلبس برارباب عقول ناقصه و نفوس معطله
کما فی الاکثر مختفی و بر اقل اهل الله امری واضح است.

مآئده ۲۴: گاه افعال خداوند مبارک مانند یحیی و یمیت به این معنی است که به
اقتضای اسم حی و فعل یحیی چیزی را در دل و قلب ایجاد می‌کند و القاء میفرماید
و یا چیزی را به ذهن می‌اندازد. این نوعی احیاء است و گاهی چیزی را از یاد می‌برد
یا از توجه قلب و دل می‌برد این نیز نوعی ممات است. این مطلب از کریمه ۱۵۶ آل عمران
استفاده می‌شود.

مآئده ۲۵: در بطن هر معرفتی شهودی است که در طول و اعلی از تجلی علمی آن.

احادیث ناب

- * امام صادق علیه السلام فرمودند شیعیان ما از باقی مانده گل ما آفریده شدند.
- * حضرت خضر سلام الله علیه با بعضی از نظر یافتگان در گاه گفته اند که من از موالیان علی مرتضی واز، جمله موکلان بر شیعه اویم.^۱
- * رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کمیابترین چیز در در آخر الزمان دو چیز است یکی برادر مطمئن و دوم مال حلال.
- و فرمود: الناس معادن کمعادن ذهب و الفضة یعنی مردم مانند معادنند بعضی از آنها طلا هستند و برخی نقره.
- * مردان حق در دوره آخر زمان که همان اولیاء الله هستند کسانی اند که در زمین ناشناخته اند ولی در آسمان مشهورند.^۲
- * رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون خواهید حاجتها زودتر بر آید پنهان دارید. و نیز فرمود: اگر خواب دیدن را از کسی گرفتند نگران نباشد که چون کسی در علم راسخ شد و پای برجا خواب دیدن را از او بگیرند.^۳

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی ذیل آیه ۲۶ سوره مانده

۲- یوم الخلاص

۳- شهاب الاخبار

دنیا زندان مومن و بهشت کافر است.^۱
 رویای مومن یک، جزء از چهل و شش، جزء نبوت است.^۲

احادیث نبوی:

* قال رسول الله (ص): علم رفیق مومن، حلم یاور و عقل دلیل راه اوست.^۳ و فرمود:
 پنج عمل وضو و روزه را می‌شکنند دروغ، تهمت، غیبت، سخن چینی و نظر شهوت.
 * به فرمایش رسول اعظم میان عالم و عابد هفت درجه است و نیز «مرکب قلم
 یک دانشمند مقدس تر از خون یک شهید است». و نیز فرمود: طالب علم طالب
 رحمت است طالب علم رکن اسلام و پاداش او با پیامبران است.
 * در قیامت بر صراط به عابد میگویند داخل بهشت شو و به عالم می‌گویند
 بایست و شفاعت کن.

* دانا کسی است که آنچه را که می‌داند عمل کند.^۴

* رسول خدا (ص) با اسماء فرمود: ای اسماء همین که زن به حد بلوغ رسید
 سزاوار نیست چیزی از بدن او دیده شود مگر این (اشاره به چهره و قسمت مچ به
 پایین دست خودشان).^۵

و فرمود: ان ابدال امتی لم یدخلوا بالجنه بالاعمال و لکن انما دخلوها برحمه الله
 و سخاوه الانفس و سلامه الصدر و رحمه لجميع المسلمین.^۶

* ولیعصر ارواحناله الفداه فرمود: خدایا از شیعیان و یاران من کسانی را که موجب
 روشنی چشم و پشیمانی من هستند بر من وارد کن و آنها را در حفظ و امن قرار ده
 برحمتت ای مهربانترین مهربانان.

* علم و دانش ما به خبرهای شما احاطه دارد و چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده

۱- تحفه العقول

۲- نهج الهدایه

۳- تحفه العقول

۴- نهج الهدایه

۵- سنن ابو داوود

۶- کنز العمال

نمی‌ماند.^۱

* امام صادق علیه السلام فرمود: نفس کسی که برای ما مهموم است و از ستمی که بر ما شده غمناک است تسبیح است و توجه او بر امر ما عبادت است و رازنگهداری او برای ما، جهاد در راه خداست.^۲

* امیر بیان علی علیه السلام فرمود: آنگاه که ناراحتی‌ها بحد اعلا رسید و آنگاه که بلاها فزونتر شد نجات حتمی است.

* قلب بایگانی چشم است.

* کسی که نیازش را به بنده مومن خدا بگوید انگار درخواست از خدا کرده و کسی که به کافر بگوید انگار از خدا شکایت کرده است.

* امام علی علیه السلام فرمود: در امور واجب نباید به نشاط یا افسردگی روح نگاه کرد باید بواجب عمل کرد در امور مستحب به نشاط روح بنگر و او را دریاب و در افسردگی تحت فشارش قرار نده. و فرمود: موقیعت‌هایی که در گذشته نابود کردی در آینده، جبران کن که در قیامت سعادت‌مند شوی.

از رفاقت با گنهکاران پرهیز کن زیرا شرّ به دنبال شرّ می‌گردد. از غضب پرهیز چرا که غضب نشانه حرکت شیطان است.

در آشوب همانند شتر دوساله باش نه کوهان دارد که بار بردارد و نه پستان دارد که شیر بدهد.^۳

گاهی که تو را انجامش ناراحت سازد در نظر خدا بهتر از کار نیکی است که تو را مغرور گرداند.

* آنگاه که امری مبهم باشد پایانش را با آغازش مقایسه میکنند.

دوای فکر خسته کلمات، جالب و تعجب آور است.^۴

* امام رضا علیه السلام فرمود: مومن مومن نخواهد بود مگر این که سه خصلت داشته باشد. یکی سنتی از خدا دوم سنتی از رسول و سوم سنتی از امام.

۱- غیبت شیخ طوسی

۲- اصول کافی

۳- خطبه‌های ۶۹ و ۷۶ نهج البلاغه

۴- نهج البلاغه

اما اولی حفظ اسرار است سنت دوم مدارا با مردم و سومین شکیبایی در ناراضیها و مشکلات و مصائب^۱.

والله و الله و الله اگر کاری برای رضای خدا نباشد ارزشی ندارد ولو اینکه آسمان را به زمین و زمین را بر آسمان برد^۲.

* امام صادق علیه السلام نیز فرمود: نباء عظیم همان مسئله ولایت است.

* آثار حلم: رفتار زیبا، همنشینی با نیکان، سرباز زدن از پستی، تن به فرومایگی و ناکس ندادن، عشق به نیکی، نزدیک شدن بدرجات عالی، مدارا، احسان، سکوت و دهمین آن عقل. این صفاتی است که برای عاقل از طریق حلم فراهم می‌شود.^۳

* حدیث نبوی: کسی که از گناه توبه نماید مانند آن کسی است که اصلا گناه نکرده است.^۴

* امام باقر علیه السلام فرمود: ما اسماء حسنی هستیم که نمی‌پذیرد خداوند عمل هیچ بندهای را، جز به شناخت ما.^۵

اگر بنا بود آی‌های که درباره قومی نازل شد پس از مردن آن قوم بمیرد از قرآن چیزی بر، جای نمی‌ماند لیکن تا زمانی که آسمان‌ها و زمین باقی است سراسر قرآن در، جریان خواهد بود و هر قومی را آیه ای است از خیر و شر که آن را میخوانند و خود اهل آنند.^۶ * حدیث نبوی: هر کس زن یا مردی را غیبت نماید تا چهل روز نماز و روزه اش پذیرفته نمی‌شود.^۷

* امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت کننده اگر توبه کند آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و اگر توبه نکند اولین کسی است که به دوزخ برده می‌شود.^۸

* رسول خاتم (ص) فرمود: غیبت آن است که کسی درباره کسی چیزی بگوید که

۱-مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۸

۲- تفسیر برهان، ج ۴

۳- تحفه العقول

۴- معراج الاولیاء

۵- نورالثقلین، ج ۲، ذیل تفسیر کریمه الله الاسماء الحسنی سوره اعراف

۶- فسیر عیاشی

۷- بحار، ج ۷۲، ص ۲۵۸

۸- مستدرک، ج ۹

مردم از آن بی‌خبرند و اگر فرد با خبر شود ناراحت شود.^۱
 * همچنین فرمود: بواسطه غیبت کردن نیکی‌های آن شخص برای فرد غیبت شونده ثبت می‌شود.^۲

* ان الملائکه لخدامنا و خدام محبینا (فرشتگان خادم ما و خدمتگزار دوستان ما هستند).^۳

* قبورنا قلوب شیعتنا (قبور ما قلب‌های شیعیان ماست).^۴
 * من لم یهدب نفسه لم یتفح بالعقل قد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا بیصرون.^۵

* امام باقر علیه السلام فرمود: الایمان حبٌ و بغضٌ. ایمان حب و بغض است.^۶
 توضیح: حب و بغض دو صفت نفسانی است که همان تبری و تولی است و این دو ابعاد ولایت است.

* حدیث قدسی: ای محمد (ص) اگر مسئول اجرای حدّ، حدی از حدودم را تعطیل کند به دشمنی با من برخواسته و خواستار ضدیت با من شده است.^۷
 * امام صادق علیه السلام فرمود: بدانید که هر دوستی که در دنیا برای خاطر خدا نباشد در قیامت به دشمنی تبدیل می‌شود.

حضرت رسول به امیرالمومنین فرمود: در تو نشان‌های از عیسی است گروهی او رادوست داشتند غلو کردند و هلاک شدند و گروهی او را مبعوض داشتند آنها نیز هلاک شدند.^۸

* امام رضا علیه السلام فرمود: لایکون الرجل عابدا حتی یکون حلیمًا.^۹

۱- نهج الفصاحه، جمله ۲۶۴

۲- بحارالانوار، ج ۲

۳- نور الثقلین، ج ۴

۴- همان

۵- الحیاه، ج ۱

۶- تحفه العقول

۷- وسائل الشیعه، ج ۱۸

۸- تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از نورالثقلین، ج ۴

۹- اصول کافی

* امام علی علیه السلام: و قد سئل من اقوی الخلق حلیماً! الحلم راس الرئاسة^۲
 * الحلم سجیه الفاضله. الحلم نور، جوهره العقل.^۳
 * امام حسین علیه السلام: ان الحلم زینه.^۴
 * رسول خدا فرمود: اسلام امری آشکار است ولی، جای ایمان دل است.
 * امام علی علیه السلام: ایمان چهار رکن دارد. توکل بر خدا، تفویض امر به خدا و رضا به قضای الهی، راضی بودن به رضای خدا و تسلیم امری خدا بودن.
 * حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف: سجده بر قبر، جایز نیست.
 * در حدیث است که «مردم به زمان خود شباهت بیشتر دارند از شباهت داشتن ایشان به پدران خود».

* امام علی علیه السلام فرمود: هر کس که اعتدال یافت طبایع و اخلاط اربعه او هر آنچه صاف و معتدل می‌شود مزاج او و هر کس که صفا و اعتدال یافت مزاج او قوت می‌یابد اثر و تدبیر امر در او و هر کس که قوی شد اثر و تدبیر نفس در او ترقی می‌نماید و بالا می‌رود تا بحدیکه او تا به آن حد باید بالا رود و بلند بشود بلند شد و ترقی نمود تا بحدی که باید بلند شود و ترقی بنماید پس بدرستی که متخلق و متصف شده است به اخلاق و صفای نفسانیه و هر کس که متخلق و متصف شد به اخلاق و صفات نفسانیه پس بدرستی که گردیده است موجود به معنی ای که آن انسانست نه اینکه موجود شده باشد به معنی ای که آن حیوان است و داخل شده باشد و در باب علم ملک که صورت و هیئت انسانست نه معنی آن و اگر موجود بشود به مقوم معنی که حقیقت انسانیت است پس رسیده است به کمال و بغایت و نهایتی که سر حد کمال اوست و دیگر نیست از برای او از آن غایت معبری و تجاوز نمودنی.
 * امیرالعالمین فرمودند: عقل قاصد حق است. ادب صورت عقل است. غالب باش شهوت را تا کامل شود بر تو حکمت.

عمل کن به علم تا درک فایده کنی. سه چیز است که در هر کسی باشد کامل شود

۱- بحار الانوار

۲- غررالحکم

۳- نهج البلاغه

۴- بحار الانوار

ایمانش و آنها عقل و حلم و علم است. هرعقلی غمناک است. بدرستی که برای دلها خیالات بدی است و عقلها باز می‌دارد از آن.

* امام باقر علیه السلام فرمود بنده همیشه بین سه چیز است: بلاء، قضاء و قدر و نعمت. صبر بر بلا و تسلیم به قضا و شکر در نعمت.^۱

* امام صادق علیه السلام در کتاب صدوق عقاب الاعمال فرموده است: مومن با نیت گناه سبب محروم گشتن از روزی اش می‌گردد.

* امام باقر علیه السلام در کتاب اصول کافی و بحار الانوار فرموده است: تمام گناهان (در زیان و انحطاط انسان) موثر و قوی است لیکن قوی ترین آن چیزی است که (از لقمه حرام در بدن انسان) گوشت و خون برویاند.

* امیرالمومنین علی علیه السلام در سفارش‌های خود به کمیل بن زیاد فرمودند: ای کمیل به درستی که زبان از قلب تراوش کند و قلب از غذا قوت یابد پس تامل کن در آنچه که قلب و، جسم تو را تغذیه می‌نماید که اگر حلال نباشد خداوند تسبیح و شکر گزاری تو را قبول ننماید.^۲

* در حدیث قدسی است که خداوند عزوجل می‌فرماید: از من دعایی پنهان نمی‌ماند مگر دعای خورنده حرام.^۳

* رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به بهشت نمی‌رود کسی که گوشت بر بدنش از راه غیر مشروع روییده باشد که آتش به چنین بدنی سزاوارتر است.^۴

همچنین آن حضرت فرمودند بندگی خداوند با خوردن مال حرام بسان ساختمان‌ی باشد که روی ماسه (یا روی آب) بنا گردد.

آن حضرت فرمودند: کسی که یک لقمه حرام بخورد نماز او چهل شب مقبول نمی‌افتد و دعایش تا چهل روز مستجاب نمی‌گردد و اگر غذای حرام گوشتی بر بدنش برویاند آتش بدان بدن سزاوارتر است یک لقمه حرام هم گوشت می‌رویاند.

۱- بحار الانوار

۲- بشاره المصطفی

۳- عده الداعی

۴- احمل حنبل، المسند

* امام کاظم علیه السلام در کتاب تفسیر عیاشی فرموده است هر چیزی که کار خمر را بکند خمر است.^۱

* امام صادق علیه السلام فرموده اند شیعیان سه دسته اند: دوست و دلباخته، اینان از ما هستند گروه دوم آنها که ما را زیور خود قرار می دهند و البته ما زینت این گروهیم سوم کسانی که ما را وسیله کسب و کار قرار دهند هر که ما را اسباب دست کند مستمند شود.^۲

* امام صادق علیه السلام در اصول کافی فرمود: هیچ مومنی گناهی انجام نمی دهد مگر اینکه خدای عزوجل به او هفت ساعت مهلت میدهد اگر توبه کرد چیزی بر او نوشته نمی شود و اگر توبه نکرد خدای متعال گناه او را می نویسد.^۳

همچنین در بحار الانوار فرمود: خدای متعال گناه را بعد از بیست سال به یاد مومن میاندازد تا از آن طلب مغفرت کند و خدا او را مشمول مغفرت خود قرار دهد.^۴

امام صادق علیه السلام فرمود: مردم اگر به اسرار قضا و قدر آگاه بودند هیچ کس کس را ملامت نمی کرد.

قال النبی صلی الله علیه وآله: العلم امام العمل و العمل تابعه. الاعمال بالنیات. الناس یحشر صور النیات. قلیل العلم خیر من کثیر العمل. نیته المومن خیر من عمله.

جناب رسول الله فرمود: کسی که در روزی خود تاخیر و تنگی می بیند باید زیاد تکبیر بگوید و کسی که غم و اندوهش زیاد شده بسیار استغفار کند.^۵

حدیث قدسی:

انا مطیع لمن اطاعنی. یا بن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی فکن لی لالذی لاجلک^۶ (من مطیع کسی را که اطاعت کند ای فرزند ادم، خلق نمودم اشیاء

۱- کتاب پندهای معصومین آیت الله مهدوی حائری تهرانی

۲- تفسیر عیاشی

۳- اصول کافی

۴- بحار الانوار

۵- کنز العمال

۶- بحار الانوار مجلسی، ج ۹۸

را برای تو و تو را برای خودم پس برای من باش نه برای چیزی که انرا برای تو خلق کردم).

حاج غلام عباس حیدری دستجردی از علاقمندان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، جریان تشریفش را اینگونه نقل می کند:

«تابستان یکی از سالهای ۴۷ یا ۴۸ شمسی بود؛ به دهی که زادگاهم می باشد (دستجرد) رفته بودم و پیوسته می خواستم که، جمال امام زمان علیه السلام را زیارت کنم و برای زیارت آقا، برنامه ای شامل دعا و نماز، اجرا نموده و در آن حال در عشقش گریه می کردم. شبی از شبها که کسالتی هم عارضم شده بود و بنا بود ساعت ۱۲ شب طبق دستور پزشک دارو بخورم، ساعت ۹/۵ خوابیدم و نیت کردم که ساعت ۱۲ بیدار شوم و بیدار هم شدم. چراغ فانوسی که فتیله اش را پایین کشیده بودم تا در موقع حاجت از آن استفاده شود، خاموش بود.

به محض اینکه رفتم تا آن را روشن کرده و دوا را بخورم، دیدم سید، جلیل القدر و با وقاری که وجودش خانه را روشن کرد، وارد اطاق شدند.

به مجرد دیدن آن، جمال دل آرا، مشغول فرستادن صلوات شدم، سید آمدند تا نزدیک من و من بلندتر صلوات می فرستادم. قیافه آقا بنحوی نورانی بود که من طاقت مشاهده و ایستادن روی پاهای خود را نداشتم. زبانم یارای تکلم نداشت؛ در این حال آقا رو به من کرد و فرمود: «هنوز اسیر نفست می باشی؟» من مانند کسی که برق او را گرفته باشد، مثل یخ افسرده شده، خجالت کشیدم. آقا رفت و من مشغول گریه شدم.^۱

خودت رو بزار، جای حاج غلام. ای وای بر ما اگر فکر کنیم این، جمله امام فقط به حاج غلام باشد.

مناجات حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فی فرجه

منقولست از مرحوم سید بن طاوس در سردابی در سرّ من رأی شنید مناجاتی را بدون اینکه گوینده را ببیند ان فقرات این است: بارخدایا به تحقیق که شیعه ما خلق

کرده شده‌اند از زیادتی طینت ما و خمیر کرده شده‌اند به آب دوستی و ولایت ما! بارخدایا پیامرز از برای ایشان هر گناهی را که کرده‌اند، جهت تکیه و اعتماد نمودن ایشان بر دوستی و محبت ما و واگذار روز قیامت تولیت امور ایشانرا بما و مواخذه مفرما ایشانرا به گناهان و بدی‌هایی که کرده‌اند از، جنت اکرام نمودن بما و مفاصه مفرما با ایشان در مقابل دشمنان ما و اگر خفیف و سبک باشد وزن و سنگینی اعمال ایشان پس زیاد بفرما او را بزیادتی حسنات و خوبی‌های ما.

الهی نامه

الهی ما از نتیجه عملکرد خودمان ناگزیریم تو ما را نجات بده و از شروراتی که خودمان فراهم کرده‌ایم.

الهی ما را از نیکی‌هایی که لباس کهنه دارند و بدی‌هایی که لباس زیبا دارند رهنمون باش. الهی ما را از بحران‌های روحی سرافراز بیرون آور و شیطان را رسوا کن. ای که دلیل هر راه تویی از دلم آگاه تویی درمانده منم بیچاره و بدبخت منم. ای سبحان به بزرگیت قسم از این زندگی غرق در گناه و فساد در مانده و عاجزم بتو پناه میبرم از فتنه دنیا و نفسم و شر اشرار.

مرا به نورت هدایت کن مرا عقل عطا فرما ای مولای من ای غفار ای علی اعلی چشم مرا باز کن به معرفت خود من از، جهل خود رنج می‌برم. ای کریم بنده نواز ای که بندگان را برای بدبختی نیافریدی مرا عزت و شرف و غیرت و حیا بده تا عبادت تو بجای آورم من تو را دوست دارم. ای عزیز این بنده گنهکار تو شرمنده و خسته شده کاری بکن یاری بکن بحق انبیاء و اولیاءت و بحق چیزها و کسانی که دوست داری دل مرا روشن کن به یقین. این عاصی ذلیل خوار توست مرا تواضع ده ای متکبر زیبا ای الله به بهترین چیزهای تو قسم می‌دهم که زودتر تکلیف مرا روشن کنی ای که فدای تو هم دل و هم، جان

مرادریاب بحق پنج تن آل عبا بحق محمد و علی و بتول و حسنین گنهکاری خرد شده‌ام که به تو پناه آورده‌ام.

الهی بحق صبوری بی‌بی‌زینب کبری بحق مظلومیت علی مرتضیٰ بحق دل شکسته امام زمانم نجاتم بده مرا از درت مران.
ای بنده نواز اگر مرا در نیابی عصیانم کنم بعد ابلیس و شیاطین ملعون خوشحال می‌شوند.

الهی برای کوری چشم دشمنان و دشمنان دوستانت یاریم ده. این عاصی، جز تو کسی را ندارد این مناجات را می‌گویم که بر این سیاه دل و گنهکار خوار و ذلیل نظری از رحمتت افکنی.

ای خدای گنهکاران مرا بیامرز و دوستانم را یا ارحم الراحمین.
چطور می‌شود که کسی از عشق و معشوق و محبوب خود هراسناک باشد این چه وضعی است که من دارم.

ای خدا تو مرا رایگان آوردی رایگان هم ببر من که غیر از تو کسی را ندارم تو هم مرارد کنی به کی روی بیارم ای زیبای من ای که در تنگترین لحظات قلبی و خستگی و افسردگی نورفشانی می‌کنی.

ای کسی که در نور محض پنهانی به نورت رهایم کن مرا غرق کن مرا بسوزان مرا عاشق کن مرا ذلیل خودت کن مرا صبر عطا کن هر چه می‌خواهی بکن.
ای عزیز توانا تو می‌دانی و خودت توکل بر تو که حکیمی و مقتدر یقینم را به خودت بیفزا.

خداوندا مرا شفا بده درون و بروم در درونم ملال گزافی است کوهی است بر قلبم تیری است در چشمم مثل دوست استخوانی برگلویم است اشک از چشم و خون از دلم ریزان است مرا دریاب قبل از دریافت شیطان.

ای نازنین خدا بحق دوستان تاکی دیوانه باشم خدایا مرا دیوانه خودت کن.
خداوندا ای کبیر متعال الان که این قسمت را نصیبم کردی تا درد و دلی با هم بکنیم من دردم را بگویم تو هم درد مرا بشنوی و خشنود شوی چرا که تو خودت گفتی که نجوای بنده عاصی را دوست دارم بقدر عظمت شکر تو سر تا پایم را به

لطف خود بسوزان.

ای معشوق من ای نیاز من ای مولای من ای سرور و خدای من شکر شکرشکر
مر تو راست.

خداوندا این‌ها را من نمی‌گویم و من نمی‌نویسم اینها را خودت دوست داری با
زبان و دست من به خودت می‌گویی و دوست داری که بندگان گنهکارت نیز با تو
بگویند و آنها نیز دوست دارند که بشنوند.

بندگان خوبت که تو را فرمانبر باشند پس تو باید کی را بیامری و خشنود شوی
خوب خودم گنهکارتم خودم عصیانکارتم مرا بیامرز و چشم شیاطین را کور کن.
ای شفیع ای که دارای هزار و یک اسم هستی مرا ببخش که این طور سخن می‌رانم
نمی‌دانم اینها از من نیست من لیاقت گفتن اینها را ندارم تو به من دادی.

خدایا ای خدای عصیانکاران خلاصم کن از کثافات من می‌ترسم از خود تو رحمان
و رحیمی تو، جلیلی و، جلالی از خودم می‌ترسم.
ای خدا ترس مرا به امید و روشنی مبدل ساز.

خدایا ای کریم یارب رهایم کن در آخرین نفس‌هایم می‌گویم که رهایم کن از آنچه
غیر توست مرا به عشق خودت آتش بزن خاکسترم کن این را می‌گویم که خدایا من
عاشق هستم و تو این را دوست داری اگر تو خواهی باشم و الا نه.

من می‌ترسم ای خدای مهربان از این زندگی که اگر مرا رها کنی دیگر با من نیست
که از هیچ گناهی نمی‌گذرم آن وقت بنده ای که تو را می‌خواست باید در آتش
بسوزانی ولی تو این کار را نمی‌کنی.

ای عادل مهربان باعدالت با ما و من رفتار مکن گناهم را مبین رحمتت را ببین یا الله یا
رحمان و یا رحیم به اسم اعظمت که آه است قسم که آه مرا دریایی و تن‌هایم نگذاری.
اللهم صل و صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و سهل مخرجهم و ثبت
لنا و لی قدم صدق و لعن اعدائهم.

الهی بحالی هستم که غرق گناهم تو هم غفاری من از عبادات ناچیزم بسوی تو پناه
می‌آورم و توبه می‌کنم.

الهی سیئات مرا تبدیل به حسنه فرما و حسنات مرا ببخش.

الهی مرا نابود بفرما براه خودت که نه سیئه ای و نه حسنه ای از من نماند.
 الهی در مانده ترینم تو را تو خدای منی و ذلیلترین بنده تو را هستم.
 الهی تو را من هیچم ای همه چیز من.
 الهی مرا از شرّ گناه‌هایم پناه ده به خودت و از شرمندگی عباداتم برهان نزد خودت.
 الهی تو را من بیچاره ترینم.
 الهی شیطان مرا نخوانده به سویس شتافتم تو مرا بخوان که مست تو گردم.
 الهی شیطان سر و پا از من ربوده تو مرا بی سر و پا کن.
 الهی شیطان مرا از شرّ من رها کن.
 الهی صبر مرا درمانده کرد مرا دریاب.
 الهی دیگر آدم بشو نیستم مگر تو خواهی.
 الهی شیطان ترینم مر شیطان را.
 الهی تو مرا از خویشتم رها فرما.
 الهی درمانده ام از خویش هیچ کس را، جز تو ندارم تو مرا تنها مگذار.
 الهی از تو عذر می‌خواهم که از هیچ حرفی برآمد و خود را بنام خواند عذرم را
 بپذیر که هیچم.

الهی غفورا الها بارالها چه بگویم از درد خویش دردی که نهفتن نتوانم و مجال گفتن
 ندارم. دشمنان تا به دندان مسلح و قوی از بیرون و درون شیطان زیرکی که در ذره
 لحظاتم مرا تنها نمی‌گذارند و کارشان را تعطیل نمی‌کنند و سخت ترین گروهی که
 دل و، جگر ما را خون کرده از دوستان، جاهلی اند که اینان دو دسته اند کسانی که
 مرض و دردی را ایجاد می‌کنند و دوم گروهی که وظیفه خودشان را انجام نمی‌دهند
 و فرصت خطاکاری را به آنان می‌دهند و آنان را، جری و، جسور می‌کنند.
 ای خدای مهربان ای که دلیل متحیرینی تو به من بگو چه کنم اگر کسی بخواهد
 کاری کند او را متهم می‌کنند و دست و پایش را می‌بندند انگار که دوستان، جاهل
 از دشمنان دشمن تر شده اند دشمنان حربی در، جایگاهی مسلم و واضح هستند ولی
 دوستان زیر پایمان را خالی و از پشت بر ما خنجر می‌زنند حال تو بگو چه کنم.
 خدایا غریبم چنانچه تو خواندی ما را این چنین، جای اینکه وظیفه خودشان را انجام

دهند طفره می‌روند و با دلایل پوشالی خود را توجیه می‌کنند و فریب می‌دهند. ای خدا ای خدا به ذات اقدس قسم اینان نمی‌توانند این چنین فرار کنند از وظیفه خودشان چنانچه می‌دانی.

بارالها تو بگو مرا که چه کنم ای غریب غریبی و غریبم و غریبم خدایا از درون و برون درحال ضربه خوردنم تو ما را کمک کن.

الهی تو بین من و نفسم قضاوت کن و بین که چگونه حق مرا ضایع و به من ستم می‌کند.

الهی تو خواستی چیزی را و آنچه تو خواستی من تعویض نتوانم.

الهی مرا به ادب خودت ادب کن.

الهی به کوچک ترین بهانه بزرگترین گناهان را می‌بخشی و به بهانه ای همه اعمال را می‌توانی نابود کنی کیست که بتواند مانع تو شود.

الهی نزدیک ترین حالات ما به تو از آلودگی خیالات و پراکندگی دل خالی نیست.

الهی چاره ای نیست، جز لطف خاص تو که عمل را خالص کنی که، جز تو خالص کننده‌ای نیست.

الهی تو اگر صدق دل را ببینی عمل را خالص می‌کنی پس از تو خواهش می‌کنم به کرم و احترام اولیاءت دلم را صادق و معلم را خالص گردان.

خدایا دوست دارم خیلی برایت خرج کنم و سنگ تمام بزارم ولی چه کنم که دستم خالی است و فقیرم.

خدایا نزدیک ترین حالات ما به تو از آلودگی خیالات و پراکندگی دل خالی نیست.

خدایا چاره ای، جز لطف خاص تو نیست که عمل را خالص کنی که، جز تو خالص کننده‌ای نیست.

خدایا تو اگر صدق دل را ببینی عمل را خالص می‌کنی پس از تو خواهش می‌کنم به کرم و اولیاءت دلم را صادق و معلم را خالص گردانی. آمین

خدایا چشمم را تربیت کن که، جز تو را نبیند و گوشم را تربیت کن تا، جز ندای تو را نشنود و دلم را تربیت کن تا، جز تو را در خود، جا و راه ندهد دستم را تربیت کن تا، جز برای تو کار نکند و قبض و بسطش مرضی تو باشد پای مرا تربیت کن که، جز

در راه تو نرود و خیالم را تربیت کن تا، جز در معارج و مقامات تو سیر نکند. آمین
خدایا ای که به خطا دانش داری و از لغزش‌ها و گناهان ما که مانع ترقی و تکامل
ما و تقرب به تو می‌شود آگاهی پس به لطف و کرمت آنها را بیامرز و از کارنامه
اعمالمان محو کن.

خدایا گناهان و لغزش ما را که باعث از دست رفتن حلاوت و شیرینی ذکر تو می‌شود
ببخش به کرمت.

خدایا گناهایی که مانع ایصال نعم تو یا باعث تاخیر آنها می‌شود ببخش.
خدایا لغزش‌ها و خطاهایی که باعث سرد شدن حرارت محبت تو می‌شود به رحمت
و مغفرت و کرم و لطف ببخش.

خدایا ما بنده تویم و، جز تو حقیقی و معبودی نیست اگر ببخشی کسی توانایی اعتراض
ندارد و اگر ببخشی کسی نمی‌تواند تو را مجبور کند.

خدایا محتاج تویم و محتاج آمرزش تو به لطف و بزرگواری و کرمت ما را ببخش.
خدایا غفلت و لغزش ما از ضعف و نادانی ماست نه از عناد و لجوجی ای خدای
عزیزم به بدی‌هایی که از غفلت و نادانی ما ایجاد می‌شود از کارنامه اعمالمان محو
کن که تو توانایی. آمین

خدایا حال من نزد تو این است که اگر ادعای پرستش تو و عبادتت را دروغ بدانم
و به کذب خود اقرار کنم به صدق نزدیکتر است یا به کذب.

خدای عزیزم نعمت‌های بی‌شمارت را حجت علیه من قرار مده بابت همه آنها از تو
ممنونم چه نعمت‌هایی که ارزانی داشتی و فهمیدم و چه نفهمیدم.

خدایا آن کن که نه معلم برای تو بلکه از تو باشد خدایا، جان مرا به آب علمت از
نجاست، جهل طهارت بخش.